

DSRD



۱۳۸۱۴



DSR
۴۷۲۵۷
۱۳۸۱۴
شماره ثبت ۲۸۷۸۰

دورنمای از

فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن

ذبیح‌الله صفا

این کتاب بمناسبت جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران
بسفارش مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی نوشته و چاپ شده است

چاپخانه دانشگاه تهران

۱۳۵۰ شمسی

تعداد . . . ۲ نسخه از این کتاب در چاپخانه سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه تهران چاپ و صحافی شد
چاپ مجدد از این کتاب و ترجمه و اقتباس منوط به اجازه مؤلف است
شماره ثبت در دفتر مخصوص کتابخانه ملی فرهنگ

۷۶۶
—
۵۰۷۷۱۳



بیادگار

جشنِ فرخندهٔ دوهزار و پانصدمین سال

بنیانگذاریِ شاهنشاهی ایران





فهرست مطالب

سرآغاز

ص ۳-۹

ایرانیان و تمدنهای قدیم جهان

ص ۱۱-۵۵

تأثیر وضع اقلیمی

(ص ۱۱-۲۰)

ایرانیان و انتقالات فرهنگی

(ص ۲۰-۲۷)

آزاد منشی

(ص ۲۷-۳۰)

نظام اداری و تشکیلات مملکتی

(ص ۳۰-۳۱)

تأثیر فرهنگی ایران در عهد هخامنشی

(ص ۳۱-۳۴)

خدمات ایرانیان در عهد اشکانی

(ص ۳۴-۳۶)

دوران ساسانی

(ص ۳۶-۵۵)

تأثیر ایرانیان در فرهنگ اسلامی

ص ۵۷-۱۱۷

علل تأثیر ایرانیان در فرهنگ اسلامی

(ص ۵۷-۶۲)

ایران در آغاز دوره اسلامی

(ص ۶۲-۶۴)

- عنصر ایرانی در عهد عباسی (ص ۶۴-۶۸)
- تأثیر فرهنگ ایرانی در فرهنگ اسلامی (ص ۶۸-۸۰)
- ایرانیان و ادبیات عربی (ص ۸۰-۹۷)
- نحوه تأثیر ایرانیان در ادب عربی (ص ۹۷-۱۰۶)
- نهضت شعوبیه (ص ۱۰۶-۱۱۱)
- ایرانیان و نثر عربی (ص ۱۱۱-۱۱۷)

ایرانیان و علوم اسلامی

ص ۱۱۹-۱۸۶

- تأثیر ایرانیان در ایجاد علوم (ص ۱۱۹-۱۲۴)
- علل تأثیر ایرانیان در ایجاد حوزه علمی بغداد (ص ۱۲۴-۱۲۶)
- سابقه ایرانیان در علوم (ص ۱۲۷-۱۳۸)
- سهم ایرانیان در توجه مسلمین به علوم عقلی (ص ۱۳۸-۱۴۳)
- مترجمان ایرانی ناقل علوم (ص ۱۴۳-۱۴۷)
- ایرانیان و تألیفات علمی در تمدن اسلامی (ص ۱۴۷-۱۵۰)
- ایرانیان و طب و طبیعیات اسلامی (ص ۱۵۰-۱۶۲)
- ایرانیان در خدمت علوم ریاضی (ص ۱۶۲-۱۷۵)
- خدمت ایرانیان در ایجاد فلسفه و کلام اسلامی (ص ۱۷۵-۱۸۶)

زبان و ادب فارسی و تأثیر آن در کشورهای مجاور

ص ۱۸۷ - ۲۳۹

- | | |
|-------------|--------------------------------------|
| (ص ۱۸۷-۱۸۹) | زبانهای ایرانی |
| (ص ۱۸۹-۱۹۸) | زبان دری یا فارسی |
| (ص ۱۹۸-۲۰۱) | آغاز ادب پارسی |
| (ص ۲۰۱-۲۰۴) | قرن چهارم هجری |
| (ص ۲۰۴-۲۱۱) | از آغاز قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم |
| (ص ۲۱۱-۲۱۷) | بعد از حمله مغول |
| (ص ۲۱۷-۲۱۹) | زبان و ادب فارسی در سراسر فلات ایران |
| (ص ۲۲۰-۲۲۹) | زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند |
| (ص ۲۲۹-۲۳۵) | زبان و ادب فارسی در آسیای مرکزی |
| | زبان و ادب پارسی در آسیای صغیر و |
| (ص ۲۳۶-۲۳۹) | متصرفات دولت عثمانی |

دورنمای از

فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن

سر آغاز

در زمستان سال ۱۳۴۹ مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی از نگارنده این اوراق دعوت کرد تا بمناسبت جشن دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی کوروش که در پاییز سال ۱۳۵۰ برگزار می شود کتابی درباره زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی با توجه خاص بتأثیر آنها در ملل مجاور، فراهم کنم. چنانکه خواننده گرامی از عنوان مذکور درمی یابد موضوعی که از من خواسته شد حاوی دو قسمت متمایز از یکدیگر است. يك فصل بزبان و ادبیات فارسی و رواج و نفوذ آن در کشورهای اطراف ایران و يك فصل دیگر بفرهنگ و تمدن ایرانی و تأثیر آن در ترقی فرهنگ و تمدن جهانی اختصاص دارد و از این راه آنچه ازین پس فراهم می شود چند موضوع ممتاز است

که در يك كتاب واحد تدوين می شود و مطالب جدا گانه ييست که یکجا گرد می آید. ظاهر امر همینست که نوشته ام اما اگر در آن اندکی دقیق شویم ملاحظه می کنیم که این مطالب مختلف در حقیقت متوجه يك مقصود و مقصد هستند یعنی به : « رشد فرهنگ در ایران و نفوذ آن بکشورهای دیگر » ؛ زیرا فرهنگ درین مورد بمعنی همه عواملی است که معنویات يك قوم را تشکیل می دهد. معنویات يك قوم تنها منحصر به افکار و اندیشه های او نیست ، بلکه تظاهرات ذوق و اندیشه او در وجوه مختلف مادی و معنوی زندگانی وی نیز درین مورد مطرح است ، زیرا اینها علتها و معلولهای هستند که نسبت بیکدیگر جنبه تضایف دارند و لازم و ملزوم یکدیگرند .

همانطور که اندیشه و ذوق آدمی در آثار فلسفی و دینی و هنری و مدنی او ظهور می کند بهمان نحو هم در آثار ادبیش متظاهر می گردد ، و همین سبب است که در مراحل عالیة فرهنگ يك ملت جدا کردن محصولات اندیشه او از یکدیگر دشوار می شود . وقتی شما يك کوزه زیبای سفالین را مثلاً از قرن نهم هجری بدست می گیرید و مستغرق در تماشای هیأت و شکل متناسب هندسی و نقوش دل انگیز و خطوط زیبا و اشعار روح بخش آن می شوید همه مظاهر فرهنگی و مدنی ملت ایران را در آن دوره معین یکجا و در کنار هم می یابید و جز در عالم تصور

نمی‌توانید آنها را از یکدیگر جدا کنید. آن کوزه گرباذوق که محصول هنرش از گزند قرون مصون مانده و بی آنکه از آسیب روزگار زیانی بیند بما رسیده است، در همان حال که انگشتان چابک خود را بالای چرخ کوزه‌گری و بر روی گلی که آماده‌ی صورت‌پذیریست، بامهارت می‌گرداند، حاصل تجارب طولانی‌نیاکان را همراه با آنچه از صورت نگاران قوم پسندیده و آنچه از شاعران هم‌زبان خود بیاد سپرده در پدید آوردن، نقش کردن و متناسب ساختن آن بامورد و محل استفاده نادانسته در اثر خود دخالت می‌دهد و اینک که ما بعد از گذشت قرن‌ها بدان می‌نگریم همه‌ی آن عوامل را همراه یکدیگر و باهم مشاهده می‌کنیم و از وجود آن اجزاء بکیفیت زندگی و چگونگی صنعت و هنر و طریقه تفکر و نحوه ذوق مردم آن روزگار پی می‌بریم.

پس فرهنگ و تمدن يك ملت انفكاك پذیر و قابل تجزیه نیست زیرا معنویت و روح يك ملت را بوجودی آورد و در آن رسوخ می‌کند و آنرا می‌سازد و می‌پردازد و سپس در آثار منبعث از آن معنویت و روح خود را بصورت‌های گوناگون بمانشان می‌دهد. عوامل گوناگون این فرهنگ و تمدن همه باهم رشد می‌کنند و همه آنها بیکدیگر نیروی تکامل و بقاء می‌دهند و تجزیه و تفکیک آنها جز در ذهن و اندیشه منطق پسند آدمی امکان ندارد.

باتوجه باین مقدماتست که من هنگام مطالعه در هر دسته از آثار فکر و اندیشه يك ملت توجه بدسته های دیگر را نیز لازم می شمرم و تمایزی را که معمولاً میان آنها قایل می شوند نمی پذیرم. اندیشه آدمی در آن هنگام که يك حقیقت ریاضی یا فیزیکی را کشف می کند در همان عالمی سیر می نماید که اندیشه يك شاعر برای خلق يك اثر یا تصوّر يك هنرمند برای ایجاد يك پدیده هنری ؛ و ما بهمه آنها ، از آن لحاظ که نماینده جلال و جمال فکر بشریست احترام می گذاریم . در تمدنی مانند تمدن اسلامی که اطلاع از مقدمات فلسفی و علمی برای ورود در مباحث ادبی همان ارزشی را دارد که آگاهی از موزون فنون ادب ، چگونه می توان بین دانش و مظاهر مختلف ادب و آثار ادبی جدایی افگند ؟ فردوسی در همان حال که حماسه گوی بی بدیلی است متفکر و حکیمی بلند مقام است و خیّام در عین آنکه فیلسوف و پزشک و ریاضی دانی ماهر است شاعری جهانی است و حافظ در آن حال که سخنوری عالمگیرست متفکر و عارفی عالیمقدار. چرا ؟ زیرا که نفس آدمی در مراحل کمال خود بحقایق و مبادی همه این دانشها که کشف حقیقت احوال کائناتست می رسد و در آن مرحله دیگر شعر و فلسفه و عرفان و علم از یکدیگر جدا شدنی نیستند .

مقصود من از بیان این مقدمه ذکر این نکته بود که در میان

اجزاء تمدن و فرهنگ يك ملت ، اگر جدایی و بینونتی احساس شود
ظاهری و صورتیست نه معنوی و اصلی. بنابراین در تاریخ فرهنگ
ایرانی يك شاعر استاد بهمان میزان ارزش و اعتبار دارد كه يك نویسنده
عالی مقدار یا يك دانشمند واقف و آگاه بحقایق امور ؛ و اگر بین
آنان تفاوتی قائل شویم از طریق سداد دوری گزیده ایم.

راستست كه حاجت هر جامعه باقتضای هر دور و زمانی
بدسته های معین از نمایندگان فرهنگ و تمدن خود تغییر می کند، لیکن
باید دانست كه این افزایش و نقصان در تربیت تعداد معین از افراد
هر دسته و هر صنف است نه در رها کردن بدنه یی از فرهنگ و تمدن
و برگزیدن بدنه و وجه دیگری از آن دون وجه دیگر.

ازین بحث در می گذریم ، سخن در این بود كه كتاب حاضر
بيك مطالعه اجمالی در معرفتی فرهنگ و تمدن ایرانی در ادوار مختلف
و بیان تأثیر آن در کشورهای دیگر اختصاص دارد اما همانطور كه
گفته ام این معرفتی اجمالی خواهد بود و اگر قرار بر آن باشد كه در
ابواب مختلف مذکور بتفصیل سخن رود مثنوی بهفتاد من كاغذ
بر خواهد آمد و منظور اصلی كه آشنا کردن اهل مطالعه بارزش مدنی
و فرهنگی ملت ایرانست فوت خواهد شد.

همین كوشش در اجمال و اختصار مرا بر آن خواهد داشت كه

خلاف شیوه دائم خویش در هر مورد جزئی بذکر مآخذ نپردازم مگر در مواردی که از ذکر آنها گزیری نباشد؛ و خواننده برای کسب اطلاعات مشروح در بسیاری از مطالب این کتاب باید بکتابهای مشروحی که درین ابواب فراهم آمده و بطبع رسیده، و از آنجمله بقسمتی از مؤلفات ناچیز نگارنده این اوراق در تاریخ علوم یا تاریخ ادبیات، و همچنین بکتاب مؤلفان فاضل خارجی که درباره صنایع و آثار ایرانی نوشته‌اند و قسمتی از آنها بپارسی ترجمه شده است، مراجعه کند.

فصلهای چهارگانه این کتاب بنحوی تنظیم شده است که: اولاً موفقیت‌های ایرانیان پیش از اسلام را در صنایع و حرف و افکار و اندیشه‌ها، و اثر همگی آنها را در ملل مجاور آنان نشان دهد، و ثانیاً سهم عمده و بسیار مؤثر این قوم را در تشکیل و تکمیل و توسعه فرهنگ و تمدن اسلامی معلوم نماید، و

ثالثاً دخالت ملت ایران را در دورانهای پیش از اسلام و عهد اسلامی در پیشرفت علوم توضیح دهد و معلوم کند که تا چه حد علما و اعلی در ایجاد و توسعه علوم عقلی در تمدن اسلامی مؤثر بوده، و رابعاً درباره زبان و ادب پارسی و کیفیت رسمی شدن و علل و نحوه انتشار آن در کشورهای مجاور اطلاعاتی که موجب تشحید

اذہان باشد دادہ شود .

ازیزدان نیکی دہش مسألت می کند کہ بدین بندہ ضعیف
درین راء توفیق کرامت کند و اورا از لغزشہایی کہ لازمہ ضعیف
انسانیت نگاہ دارد و چیرگی تعصب و خود کامگی را براو متعذر
و محذور سازد ، بمنہ و کرمہ .

ذبیح اللہ صفا

ایرانیان و تمدنهای قدیم جهان

سرنوشت ملت‌ها از بسیاری جهات تابع وضع
جغرافیایی آنهاست . ملت‌هایی هستند که انزوای
جغرافیایی بدانها فرصت نداد تا بتوانند از راه
ارتباط با اقوام دیگر استعداد‌های ناشکفته خود را شکوفا و بارور

تأثیر
وضع اقلیمی

۱ - در باره مطالب این فصل غیر از مآخذی که احیاناً در ذیل صفحات
ذکر شده می‌توانید مخصوصاً بمنابع ذیل مراجعه کنید :

Roman Ghirshman:

Perse, proto-iraniens. Mèdes, Achéménides, Paris 1963.

Parthes et Sassanides, Paris, 1962.

* ایران از آغاز تا اسلام از همین مؤلف، ترجمه آقای دکتر محمد معین ،

تهران ، ۱۳۳۶ .

بقیه حاشیه در صفحه بعد

سازند ، اینگونه اقوام باید منتظر حادثه و واقعه‌ی دگرگون کننده در زندگانی خود بمانند تا دوره‌ی جدیدی از زندگانی را در سرزمین

بقیه حاشیه از صفحه قبل

* تمدن ایرانی تألیف چند تن از خاورشناسان ، ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام ، تهران ۱۳۳۷ .

* باستانشناسی ایران باستان تألیف آقای واندنبرگ (S. Vanden Berghe) استاد دانشگاه گاند ، ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام چاپ دانشگاه تهران .
* هنر معماری در سرزمینهای اسلامی تألیف ج. هوگ ترجمه آقای دکتر پرویز ورجاوند ، چاپ دانشگاه تهران .

* تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن ، ترجمه آقای دکتر عبدالله فریار ، چاپ تهران ۱۳۱۷ شمسی ، ۱۹۳۷ میلادی .
* میراث ایران تألیف سیزده تن از خاورشناسان و بترجمه عده‌ای از مترجمان ، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۳۶ .
* راهنمای صنایع اسلامی ، تألیف دکتر دیمانند ، ترجمه آقای دکتر عبدالله فریار ، تهران ۱۳۳۶ .

* ایران باستانی تألیف مرحوم مشیرالدوله ، چاپ تهران ، ۱۳۰۶ شمسی .
* یشتها تألیف مرحوم ابراهیم پور داود ، ج ۱ چاپ بمبی .
* هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی ، ترجمه از تألیفات آقای رمان گیرشمن بوسیله آقای دکتر عیسی بهنام ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۴۶ .

Strzygowski, Origin of Christian Church Art, Oxford 1923.

بقیه در صفحه بعد

اجدادی آغاز کنند. تحوّل و تغییر درین دسته از مردم کمتر و دیرتر صورت می گیرد و ثبات امور ولو بصورت ابتدایی خود، در نزد آنها بیشتر است.

اما فرزند آدم برای چنین زندگانی یکنواخت و تغییر ناپذیر ساخته نشده است. نتیجه رکود در امور اجتماعی و حیاتی ملالت روح و تکاهل و دیرجُنبی افراد یک قوم است. بُرد با آن ملتهاست که بر اثر یک علت از علل تحرّک و تحوّل در مسیر زندگانی متنوعی قرار گیرند. هر قومی را یا احتیاج مادی و یا یک فشار طبیعی و یا یک انگیزه نظامی

بقیه حاشیه از صفحه قبل

* F. Sarre, Kunst des Alten Persien, Berlin 1922.

* A. de Longpérier, Observations sur les coupes sassanides, Paris, 1968.

* Séries Archaeologia Mundi

1. Persia, Volume I, From its origins to the Achaemenids, by Jean-Louis Huot. Geneva 1965.

2. Persia, Volume II, by Vladimir G. Lokonin. Geneva 1967.

* The Heritage of Persia, by Richard N. Frye, second impression, London 1965.

* Ancient Iran, The Art of Pre-Islamic Times, London 1965.

* The Art of Iran, André Godard, London 1965.

* Flames over Persepolis, Turning-Point in History, London 1968.

* Iran, Parthians and Sassanians, by Roman Ghirshman, 1962.

* Persia, by A. E. Woolley, New York, 1965.

و سیاسی و دینی و نظایر اینها باید بحرکت بیاورد تا زندگانی او از رکود و ملالت رهایی یابد و صورتی جدید و آیینی نو بیابد .

از جمله عواملی که می تواند باین دگرگونیها ، نوجوییها و نوآوریها یآوری کند وضع جغرافیایی یک سرزمین و بالاتر از آن موقع جغرافیایی آنست . این هر دو عامل برای ایران بنحوا تم و اکمل وجود دارد . ایران سرزمینی است با اقلیم های متفاوت و با اوضاع متغیر طبیعی ، که دگرگونیهای اراضی و اقلیمی آن طبعاً موجب و بنیاد دگرگونیهای فکری و مدنی است ؛ و از این مهمتر فلات ایران تنها منطقه ارتباط میان مشرق و مغرب دنیای متمدن قدیم و سر راه تمام مهاجرتها و نفودها و هجوم های بیست که از دو جانب عالم کهن بسوی یکدیگر وجود داشت .

در این منطقه عظیم ارتباطی یک نژاد باهوش و توانا و صبور و خوش ذوق بنام نژاد آریائی ایرانی از دیرباز رحل اقامت افکنده و دفاع از آن را بر عهده گرفته و بحفظ و حراست آن در برابر همه حوادث بزرگ عالم که بدو ارتباط می یافت کوشیده است . این سرزمین با وجود جبال سربلک کشیده یی که بظاهر سدهای غیر قابل نفوذی بنظر می آیند ، و با وضع طبیعی ناهم آهنگ و غیر مرتبط خود بخودی خود مانع آن گشت که ساکنان آن خویش را از نفوذ اقوام دیگر

و یا از ارتباط طبیعی روزمره با آنان برکنار نگاه دارند. از این روی این ناحیه ارتباطی با گذرگاههای مساعدی که داشت و دارد نه تنها فاتحان متعددی را بداخل و خارج خود عبور داده بلکه راههای آماده مساعدی را برای قوافل و اقوام مهاجر هم بوجود آورده و از این راه هر چه که خوب و تازه بود از آنها گرفته و آنچه از بدایع هنر و اندیشه داشته بآنها داده است تا با خود بدیگر نواحی عالم ببرند و در آن سرزمینها پیرا کنند.

وضع اقلیمی ایران نیز وسیله‌ی بود که مردم ایران را برای زیستن و ادار بصنعتگری و ساخت و ساز اشیاء و امتعه‌ی کند که با فروش آنها بملل اطراف کمبودهای زندگانش تأمین گردد. بهمین سبب از تمام مواد اولیه که در این سرزمین بدست می آمده و حتی از استخوانهای حیوانات برای ساختن اشیاء هنری نفیس استفاده شده و نتیجه کارهایی که با آنها صورت می گرفت بر نتیجه کار در مواد اولیه‌ی که از خارج فراز می آمد اضافه می شد و آنها را بوسیله قوافل تجاری بسرزمینهای اطراف می فرستاد و از این راه هم بجلب منافع می کوشید و هم آثار صنعت و هنر و نتایج ذوق و طبع خود را همراه بازبان و ادب و فرهنگ خویش در آن نواحی جدید منتشر می ساخت. این نواحی که حکم بازارهای هنر و فرهنگ ایران را یافته

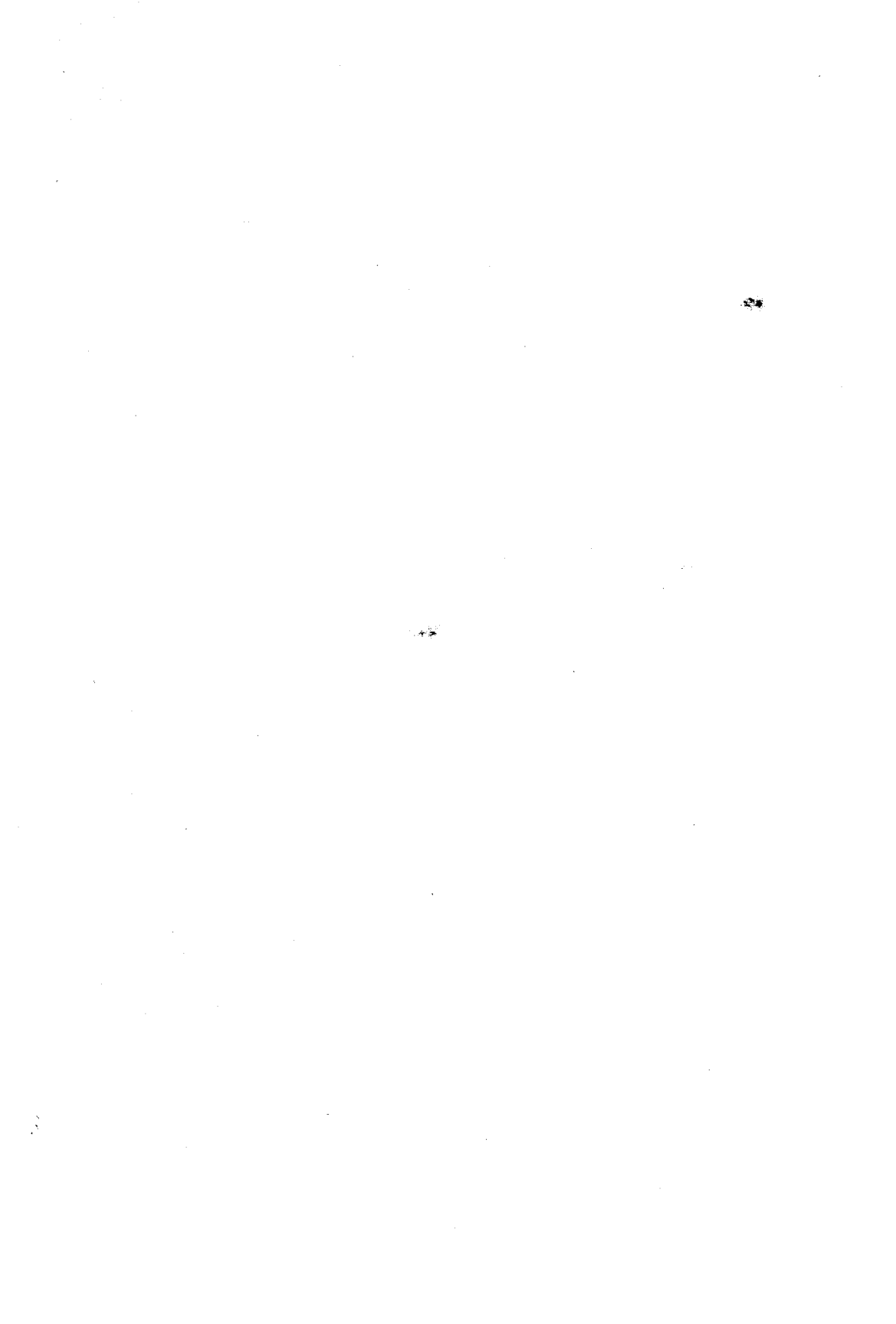
بود از دل آسیا تا کناره‌های مدیترانه از سویی و از جنوب دشتهای سرد شمالی تا سواحل آبهای گرم جنوبی از طرف دیگر گسترش داشت. اما وضع اقلیمی و طبیعی و موقع جغرافیایی فلات ایران بساکنان آن فرصت دیگری نیز در مراحل مختلفی از تاریخ ارزانی کرد و آن تربیت مردانی جنگاور و آموخته بسختیها و آماده برای تاخت و تازهای فاتحانه باطراف سرزمین اصلی خود بود. این حمله‌ها و پیروزیها که از چندین قرن پیش از میلاد آغاز شده بود تا چند قرن بعد از میلاد امتداد داشت و در این هجومهای فاتحانه سرزمینهای پهناوری در شمال افریقا و آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان و اطراف دریای قزوین یا مازندران و نواحی وسیع آسیای مرکزی و اطراف کوههای سلیمان و فلات پامیر و دره‌های بارور سند و گنگ، یعنی قسمت اعظم از دنیای متمدن قدیم، و برای مدتهای طولانی زیر سیطره جهانجویانی که از ایران برخاسته بودند قرار گرفت. مقصود ما از بازگویی این حمله‌های فاتحانه تجدید حماسه‌های ملی نیست بلکه آنست که همواره فتوحات مذکور با تشکیل دولتهایی که مدتها در اراضی مفتوحه مستقر بودند همراه بود و هیچیک از این دولتهای ایرانی خارج بدون توجه بتشکیلات ایرانی و سازمان و رسوم و آداب و حتی زبان ایرانی بوجود نیامد و بر سرپا نایستاد.



دستهٔ برنزی - از کوههای زاگرس
از ۱۱۰۰ سال پیش از میلاد



جام زرین از نواحی غربی ایران
آغاز اولین هزاره پیش از میلاد



این دولتها، در هر جا که بودند، ناشر زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی شدند و در حقیقت وسیله تبلیغ تمدن ما بدیگر اقوام جهان گردیدند و بیاری آنهاست که می بینیم زبان و ادب فارسی برای مدتی طولانی بصورت زبان سیاسی و اشرافی و درباری در ممالک وسیعی از قاره آسیا مورد استفاده قرار می گرفت.

این اعتیاد به تحمیل فرهنگ و تمدن و زبان و اندیشه ایرانی بر ملل مجاور بحدی در میان ایرانیان ریشه گرفته بود که حتی فاتحان و اقوامی که از معابر آماده ایران برای حمله بسایر نواحی استفاده می کردند هم روزی ناگزیر می شدند که آداب و رسوم و زبان و دین و اعتقادات اصلی خود را کنار بگذارند و از هر حیث ایرانی و گاه ایرانی تر از ایرانی بشوند و سرانجام در برهه‌یی از زمان چه از حیث نژادی و چه از حیث مدنی و فرهنگی در ملت ایران مستحیل گردند و در همان حال وسیله‌یی برای نشر و اشاعه فرهنگ و زبان و تمدن نویافته خود در جهان شوند. مگر فاتحان عرب و ترك و تاتار و سلجوق و تیموری غیر از همین شدند و غیر از همین کردند؟

اختصاص ملتهایی که رشته حیات را سخت درمشت گرفته و حاضر نیستند بهیچ قیمتی آنرا رها کنند همینست. باهر حادثه‌یی می سازند تا آن حادثه و همه عوامل آن حادثه را مغلوب سازند و از

هر حادثه‌ی، خواه خود آفریده باشند و خواه دیگران بآنها تحمیل کرده باشند، بسود خود استفاده می‌کنند.

ورود نژاد آریایی ایرانی بفلات ایران در ازمنه‌ی میان ۲۰۰۰ و ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح صورت گرفته است. پیش از آن روزگار درین سرزمین اقوام پراکنده دیگری سکونت داشتند که نمی‌دانیم از کجا آمده بودند و بعد چه شدند. تحوّل واقعی و حقیقی که فلات ایران بعد از سکونت یا عبور اقوام مختلف دیده بود بوسیله همین مهاجرتهای بزرگ اقوام آریائی از دشتهای آسیاست که بعد از ورود در این اقلیم متغیّر جدید آنها پسندیده و برای ابد در آن سکونت گزیدند و آنها بنام خود «آئیرین» (Airyana) یعنی سرزمین آری (= آریا) نامیدند. این اقوام هنگام ورود بمنزلگاه جدید عهد آهن را شروع کرده بودند ولی زندگی آنان بیشتر بتربیت مواشی و سکونت در صحاری و سواری و تیراندازی می‌گذشت در حالی که در بین النهرین و نواحی جنوب غربی و مغرب و شمال غربی ایران اقوامی باتمذّنهای نسبتاً پیشرفته زندگی می‌کردند. درینجا موقع طبیعی فلات ایران موجب ارتباط بسیار سریع اقوام آریایی با اقوام همسایه شد و ازینراهم تمدّن ابتدایی آنان بسرعت بجانب ترقی رفت. پس همانطور که پیش ازین گفته‌ام وضع طبیعی فلات ایران از لحاظ

کیفیت استقرار آن بر سر راههای ارتباطی شرق و غرب از جمله اموریست که تأثیرات خوب و بدی در سرنوشت تاریخ این سرزمین داشته است و این یکی از تأثیرات خوب است که با آن مواجه می شویم. بر اثر همین وضع و موقع طبیعی بود که اقوام تازه وارد ایرانی توانستند ارتباط خود را با شرق و غرب سرزمین خود ادامه دهند و بسرعت وضع مدنی و اجتماعی خود را تقویت نمایند و بصورت ملت واحدی در آیند و نیروی گسترش درد و طرف سرزمین خود را بدست بیاورند ؛ از طرفی بر اقوام متمدن بین النهرین و آسیای علیا برتری یافته عناصر مدنی بسیاری از آنان برای تکمیل مدنیت خود بکاریت بگیرند و از جانبی دیگر در اراضی خاوری در چندین مرحله از سرحدات خود تجاوز نموده بر اقوام شرقی یعنی مردمی که در اراضی غربی آسیای مرکزی سکونت داشتند تسلط یابند و ازین راه فرهنگ و تمدن تکامل یافته خود را در میان آنان همراه زبان خویش منتشر سازند و همچنین آنچه از جریانات فرهنگی را که از طرف شرق اقصی بجانب مغرب ممالک آسیایی در حرکت بود اخذ کنند و آنها را هم در تمدن و فرهنگ خویش نفوذ دهند و هم با اقوامی که در مغرب آسیا مستقر بودند منتقل سازند .

این وضع ارتباطی مدت چندین قرن بصورت غلبه های

متقابل جنبه‌یک داد و ستد منظم تاریخی پیدا کرده و امتداد یافته بود و چون اقوام هوشمند آریائی ایرانی در طول تمام این حوادث توانسته بودند یک فرهنگ بسیار غنی و پر ثروت همراه با ذوق سرشار و رنگ و نگار فراوان برای خود فراهم آورند، در این داد و ستدها همواره برد با آنان بود زیرا بطور مداوم عناصر مثبت و سودمندی از تمدن همسایگان بدست آورده و در قبال آن عناصر فرهنگی ایرانی ویا ایرانی شده متعددی را بدانان بخشیده و از این راه بنشر فرهنگ خود در جهان و نفوذ بسیار شدید آن در عالمیان نائل آمده‌اند.

اینست راز نفوذ فرهنگی ایران در دنیای قدیم، یعنی در دنیایی که بتکامل تدریجی احتیاج داشت و این تکامل را هم جز از راه ارتباط با سایر اقوام نمی توانست فراهم آورد.

ایرانیان در طول زندگانی خود بر روی نجد عظیم
ایران بارها عامل انتقالات بزرگ مدنی و فرهنگی
و انتقالات فرهنگی
شده و ازین راه بزرگترین خدمات را بدنیای

شرق و غرب کرده‌اند و اگر بسیر تمدن در جهان باریک شویم چندین بار باین حقیقت بازمی‌خوریم و نمونه‌های گوناگونی بدست می‌آوریم. تمام تأثیری که از تمدن بابلی و سپس یونانی در نواحی مرکزی و جنوبی آسیا صورت گرفت از راه ایران و گاه به‌همکاری ایرانیان انجام شد.

مثلاً اثر یونانی در تمدن کوشانی و همچنین در تمدن گاندارا نتیجه مستقیم عبور آن از ایران و نفوذ در میان اقوام آسیای مرکزیست و همین نفوذ و امتزاج دو تمدن است که در آسیای مرکزی برای يك مدت طولانی تمدنی واقعاً قابل توجه و ستایش ایجاد کرده بود که رنگ ایرانی آن مسلماً بر رنگهای دیگری چربید.

از همین راه ایرانست که نفوذ علوم یونانی، بعد از عهد هخامنشیان، بر هند صورت گرفت و وقتی که، در قرنهای بعد، عیسویت همراه با علوم یونانی و اطلاعات مردم اسکندریه و مراکز علمی آسیای صغیر و سواحل آسیای مدیترانه بشاهنشاهی ساسانی بطور قطع رخنه کرد، از همین راه ایران، و علی الخصوص از راه فارس، بهندوستان نفوذ یافت و نیز از راه فلات ایران تا حدود درهٔ سغد و سمرقند پیش رفت.

در انتقال آیین مسیحی بطرف مشرق ممالك آسیای نیز مبلغین ایرانی، یعنی ایرانیان مسیحی شده و عیسویانی که در شاهنشاهی ساسانی زندگی می کردند، تأثیر بسزا دارند و حتی از میان علمای مسیحی ایرانی کسانی را می شناسیم که تألیفاتشان در میان مسیحیان هند رواج داشت مانند «معنای ایرانی» یا معنای بیت اردشیری^۲

۲- بیت اردشیر اسم سریانی ریشهر از بلاد فارس بر ساحل خلیج بود.

۱- Ma'nâ

که اصلاً از اهالی شیراز بود و تألیفات مهمی در بارهٔ مسیحیت و ابوابی از علوم اوائل و اشعاری بزبان سریانی برای اجراء مراسم دینی در کلیسا داشت. تألیفات این دانشمند در بلاد دوردست و حتی در هندوستان رائج بود و مورد استفادهٔ همکیشان او در آن سامان قرار می‌گرفت.^۱

نظیر همین اثر دینی را ایرانیان قدیم در مغرب ممالك آسیای واز آنجا در شمال افریقا و جنوب اروپا داشته‌اند. آیین مهرپرستی که ایرانیان آنرا از اجداد هند و ایرانی خود بارث برده و از آسیای مرکزی آورده بودند، بوسیلهٔ آنان، همراه فتوحاتشان، بسرزمینهای غربی آسیا رخنه کرد و در اراضی جدیدی از قبیل ارمنستان و آسیای صغیر و شمال افریقا و سرانجام در اسپانیا و ایتالیا رواج یافت و از عجائب آنست که تا اسکاتلند و انگلستان نیز پیش رفت. مهمترین طرفداران این آیین سربازان لژیونهای رومی بوده‌اند و بوسیلهٔ همین سربازانست که آیین مذکور بنقاط مختلفی که آنها پامی گذاشتند رخنه می‌کرد.

تأثیرات عجیب این آیین در مسیحیت، بخصوص در اصول تشریفاتی آن، غیر قابل انکارست. مثلاً منشاء غسل تعمید در آیین

۱- علوم عقلی در تمدن اسلامی، چاپ اول ص ۲۰-۲۱.

مسیحی زائیده همان تشریفاتی است که هنگام ورود مهرپرستان بدرجات هفت گانه‌ی که در میان طبقات آنان وجود داشته، معمول می‌شد. توضیح آنکه هنگام ارتقاء بهر یک از آن درجات شست و شوی مخصوص در معابد انجام می‌شد درست شبیه بغسل تعمید که برای مسیحیان معمولست.

مهرپرستان هر یک از ایام هفت گانه هفته را بنام ستاره‌ی می‌نامیده و روز یکشنبه را که باسم خورشید موسوم بود مقدس می‌دانسته‌اند. هنوز در برخی از زبانهای اروپایی روز یکشنبه بنام خورشید موسوم است مثلاً در آلمانی و انگلیسی که در هر دوی آنها یکشنبه را «روز خورشید» می‌نامند. تمام تشریفات رسمی مسیحیان در معابد خود دنباله همان آیین مهرپرستان در همین روز است، البته باتغییری که لازمه تغییر هر کیشی بکیش دیگرست، بدین معنی که در کیش نصرانی این روز تبدیل شد به روز صعود عیسی با آسمان و در حقیقت اختصاص قطعی یافت پیامبر ترسایان و یاد بود عروج وی بعالم بالا، زیرا مهرپرستان بعد از قبول کیش نصرانی آن روز و تشریفات آنرا رها نکرده بودند و طبعاً علمای دین برای تطبیق آن با کیش جدید چاره اندیشی نمودند. نظیر این عمل را ایرانیان در تطبیق عید نوروز با روز انتخاب حضرت علی بن ابی طالب در غدیر

خمسجانشینی پیامبر اسلام و روز جلوس آن حضرت بر مسند خلافت نموده اند.

رسم بسیار مهمی که از کیش مهرپرستی به مسیحیت انتقال یافت جشن روز ولادت مهر است. این جشن مصادف بود بابیست و پنجم ماه دسامبر و درین ایام مهرپرستان جشن خاص بافتخار مهر داشتند و چون بعد از قبول نصرانیت این جشن و تشریفات آن فراموش نشد ناگزیر در حدود قرن چهارم میلادی بعنوان روز ولادت مسیح پذیرفته و از آن پس بهمین عنوان جشن گرفته و نگاهداری شده است. درست شبیه جشنی که اندکی بعد از نوروز در ماه فروردین بنام عید فصیح (پاک) بیاد بود صعود عیسی گرفته می شود و بعضی از رسوم آریائی قدیم هنوز در آن جاریست، و آن منطبق است بر یکی از جشنها که مهرپرستان در همین تاریخ داشته اند؛ و اتفاقاً قسمتی از تصاویر درباره تولد و نشو و نماي مسیح و صعود او بآسمان که در کلیساهای کاتولیکی موجود است شباهت تام با نقوشی دارد که در خرابه های معابد مهرپرستان یافته اند و حکایت از کیفیت ظهور مهر و اعمال او می کند.

از رسوم دیگر آیین مهرپرستی که عیناً در نصرانیت امتداد یافته خواندن سرودهای دینی همراه با موسیقی است در کلیساهای



سرستون از سر انسان - آپادانا ، تخت جمشید (قرن پنجم ق. م.)

مهرپرستان هنگام ستایش مهر در معابد خود سرودهایی داشتند و آنرا با ساز همراه می‌کردند و در مواقع خاص مخصوصاً هنگام پرده برداشتن از مجسمه مهر زنگ می‌نواختند. این رسم‌ها عیناً در کلیساهای مسیحی باقی مانده است چنانکه در کلیساهای هنگام نیایش اُرگ نواخته می‌شود و در مواقع خاصی از روز و هفته ناقوس می‌نوازند.

همراه همین مراسم کلیسایی مراسم دیگری هم هست مانند توزیع شراب مقدس و نان مقدس که دنباله مراسم دیگریست که خواه در میان مهرپرستان و خواه در آیین اوستایی (نثار کردن عصاره هوم و زور و درون) وجود داشته (و در میان زرتشتیان هنوز هم مرسوم است) و عیناً از راه مهرپرستی بمسیحیت انتقال یافت.

بهر حال مهرپرستی با آنکه در برابر رواج مسیحیت شکست خورد ولی نباید تصور کرد که از میان رفت بلکه بنحوی در مسیحیت اثر کرد که در بسیاری از موارد می‌توان دین اخیر را تغییر صورت و تغییر هیأتی از کیش نخستین دانست و این ارمغان از راه ایران و بوسیله ایرانیان بمغرب ممالك آسیایی و سپس بقسمت بزرگی از اروپا و از آنجا بدنیا داده شد.^۱

۱- درباره مهرپرستی و تمام تأثیرات آن در مسیحیت رجوع کنید به یشتهاج ۱ از ص ۴۰۷
بعد و مآخذ متعددی که در آنجا نشان داده شده؛ و نیز به کتاب تمدن ایرانی ترجمه آقای
عیسی بهنام از مجموعه مقالاتی که به همین نام نوشته شد، چاپ تهران ۱۳۳۷ ص ۱۴۱-۱۵۴.

اکنون که سخن از تأثیر دینی است اجازه دهید که به اثر يك دين بسیار مهم ایرانی در دنیای شرق و غرب سخن گوئیم و آن کیش مانوی است. این کیش را نباید يك آیین کاملاً ایرانی دانست بلکه دینی است که ذهن ارتباط جوی ایرانی آنرا از آمیزش عقاید و نظرهای دینی و فلسفی ایرانی با ادیان دیگر خاصه مسیحیت و مذاهب بابلی بوجود آورد. مؤسس این کیش مانی است که در قرن سوم میلادی در بین النهرین پدید آمد و مدعی شد که همان روح مقدس است که مسیح بشارت داده بود. با این حال باید معترف بود که مبانی ایرانی این کیش از همه مبانی دیگر آن قویتر بود مخصوصاً اصل ثنویت و قول بنور و ظلمت، که نظیر همان قول به خیر و شر است، در کیش او رنگ ایرانی کاملاً روشنی داشت. کتب این دین بزبانهای پهلوانی (پهلوی اشکانی) و سریانی بوده و اینک قسمتهای مختصری از آنها بر اثر اکتشافاتی که در آسیای مرکزی و در شمال افریقا، اتفاقاً انجام شده، در دست است.

این کیش با سرعتی بسیار بی سابقه و در مدتی اندک از سرحدات چین تا سواحل افریقایی و اروپایی مدیترانه را تحت سیطره خود درآورد چنانکه دامنه وسعت آن به کارتاژ و دامنه دیگر آن به Touen - Houang در سرحدات شمالی چین کشیده شد.

در دوره اسلامی قسمت بزرگی از کتب مانوی بعربی ترجمه شد، مخصوصاً آنچه ازین دین بزبان سریانی وجود داشت، و از این کتابها تا قرن پنجم هجری نشانه‌هایی در تمدن اسلامی داریم و می‌دانیم مردان بزرگی از قبیل محمد بن زکریای رازی و ابوریحان بیرونی با کتب این دین و حکمت مانوی انس داشته و از آنها استفاده کرده‌اند^۱.

در دنیای قدیم اثر مدنی ایرانیان منحصر بمسائلی که گفته‌ایم نیست. این قوم از جهات گوناگون در آن عهد آثار مفید برجای نهاده‌اند.

شاید هیچ مطلبی از لحاظ اثر در روح آدمی و پایه-

آزاد منشی

گذاری يك مبنای اخلاقی جدید در عالم بارزش آزاد

منشی ایرانیان نرسد. درست است که آزاد منشی ایرانیان را نسبت با اعتقادات مردم، ملتهای دیگر خیلی دیر توانستند هضم کنند و بپذیرند، ولی بهر حال ایرانیان اولین قومی هستند که در دنیای قدیم ندای آزادی اعتقادات را در دادند. پیش از تشکیل شاهنشاهی پارس رسم قدرتهای بزرگ آسیای غربی آن بود که همراه فتح بلاد

۱ - رجوع شود به رسالة للبیرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریاء الرازی بتصحیح پول کراوس، چاپ پاریس ۱۹۳۶ میلادی.

خدایان آنها را هم جزو مغلوبین از میان می بردند، شاید تصویری کردند که این خدایان حامی دشمنان ایشان و یادرواقع دشمن حقیقی ایشانند! همراه کنند و سوختن و بتوبره کشیدن هر شهر و دیار اسارت خدایان و یا درهم شکستن آنها هم جزو واجبات شمرده می شد. دولت ماد تا حدی بر این رسم و آیین قلم نسیان کشید ولی نتوانست چنانکه باید از زیر نفوذ آن شانه خالی کند و این افتخار را برای دولت عظیم هخامنشی باقی گذاشت.

هنگامی که کوروش در سال ۵۳۸ ق. م بر بابل استیلا می یافت گروه بزرگی از بنی اسرائیل که از زمان بخت النصر با سارت بابلیان درآمده بودند در آن شهر بسر می بردند و علاوه بر این از دوره نابو-نیدوس تمام مجسمه های خدایان در بابل جمع آوری شده بود تا عظمت بل مردوک خدای بابلیان ازین راه مسلم گردد. کوروش که پس از فتح بابل باشکوه و جلال خاص وارد شهر شد اولین بار در جهان رسمی نو آورد، بمعبد بل مردوک رفت و او را برسم بابلیان ستود؛ و خدایانی را که در بابل با اسم تبعید بسر می بردند بجایگاههای اصلی خود باز گرداند؛ و یهود را مورد لطف خاص خود قرار داد و همه ظروف و اوانی زرین و سیمین آنان را که بخت النصر بغارت گرفته بود بدیشان باز رساند و فرمان داد تا معابد قدیم را که ویران

شده بود مرمت کنند و نیز معبدی نو بسازند. بدینگونه چهل و نه هزار تن از بنی اسرائیل از زن و مرد و بنده و آزاد بموطن خود باز گشتند.

گان می رود علت اساسی محبت کوروش، و بعد از و پادشاهان دیگر هخامنشی، نسبت به یهود آن باشد که ایرانیان در اعتقادات مذهبی خود متمایل بتوحید بوده و یا اگر آیین زرتشتی هنوز بوسیله هخامنشیان پذیرفته نشده بود، بنابراین پیش از زرتشت از بت پرستی و اعتقاد بتعدد خدایان بنحوی که در سایر اقوام هندو اروپایی باقی مانده بود، رهایی یافته بودند.

کوروش نه بر سیرت پیشینیان فرمان قتل عام در بابل داد و نه به تخریب آن شهر بزرگ مبادرت نمود. وی با فتح جدید خود بابل و تمام متصرفات آنرا تا فینیقیه در اختیار خود گرفت و بامهربانی نسبت بمردم پایه های حکومت خود را در جهان استوار ساخت. نظیر همین خوش رفتاری های انسانی را هم کوروش در لیدیا و اراضی یونانی آسیای صغیر بکار برده بود.

انعکاس خاص شخصیت کوروش در کتب مقدس عهد عتیق مولود همین آزادگی و محبت او نسبت با سرای بنی اسرائیل بود و ازین راهست که دنیا برای ابد بانندیشه آزاد منشی ایرانی آشنایی یافت

و طرز معاملهٔ انسانی بابرندگان و اسیران در جهان پی‌ریزی شد، اگرچه این پی‌ریزی برای اجتماعات نارس بشری در آن روزگار بسیار زود بود و اثر آن می‌بایست در روزگار دنبال‌تری بتدریج مشهود گردد.

دولت هخامنشی يك تحفهٔ جدید دیگر بدنای
نظام اداری و
تشکیلات مملکتی

قدیم ارزانی داشت و آن نظام و تشکیلات دقیق بود که برای ادارهٔ شاهنشاهیهای وسیع متشکل از ملتهای

متعدد مختلف لازم شمرده می‌شد. ادارهٔ ملتهای متعدد تحت امر يك

شاهنشاهی تقریباً جهانی امری بود که مستقیماً بوسیلهٔ دولت هخامنشی

آغاز شد. در چنین ادارهٔ وسیع ملتها حقوق فراوانی حتی آزادی در

حکومت داخلی و حفظ تمام سنتها و اعتقادات خود داشتند. سیستم

مالیات بندی این سرزمینهای وسیع بر اساس برآورد و ممیزی دقیق

عمومی قرن‌ها بعد از سقوط شاهنشاهی هخامنشی بوسیلهٔ امپراطوری

انگلیس انجام‌توانست گرفت. در مقابل این مالیات دولت هخامنشی

در تمام اراضی تابعهٔ خود آرامش و امنیت و صلح را برقرار می‌کرد

و اقدامات ابداعی مهمی را که غالباً در دنیا تازگی داشته است انجام

می‌داد از قبیل ضرب سکه‌های واحد، ایجاد شبکهٔ چاپاری و احداث

شاهراهها و مؤسسات عام المنفعهٔ بزرگ از قبیل ساختن ترعهٔ میان بحر

احمر و رود نیل و ارتباط آن دریا ازین راه به مدیرانه و اعزام

هیئت‌هایی برای اکتشافات دریایی . هیئت اکتشافی دریایی «سیلاکس» که داریوش آنرا مأمور رسیدگی و تحقیق در سواحل میان هند و ترعهٔ سوئز فعلی کرده بود در حقیقت اقدامی بود برای ایجاد يك نیروی دریایی شاهنشاهی .

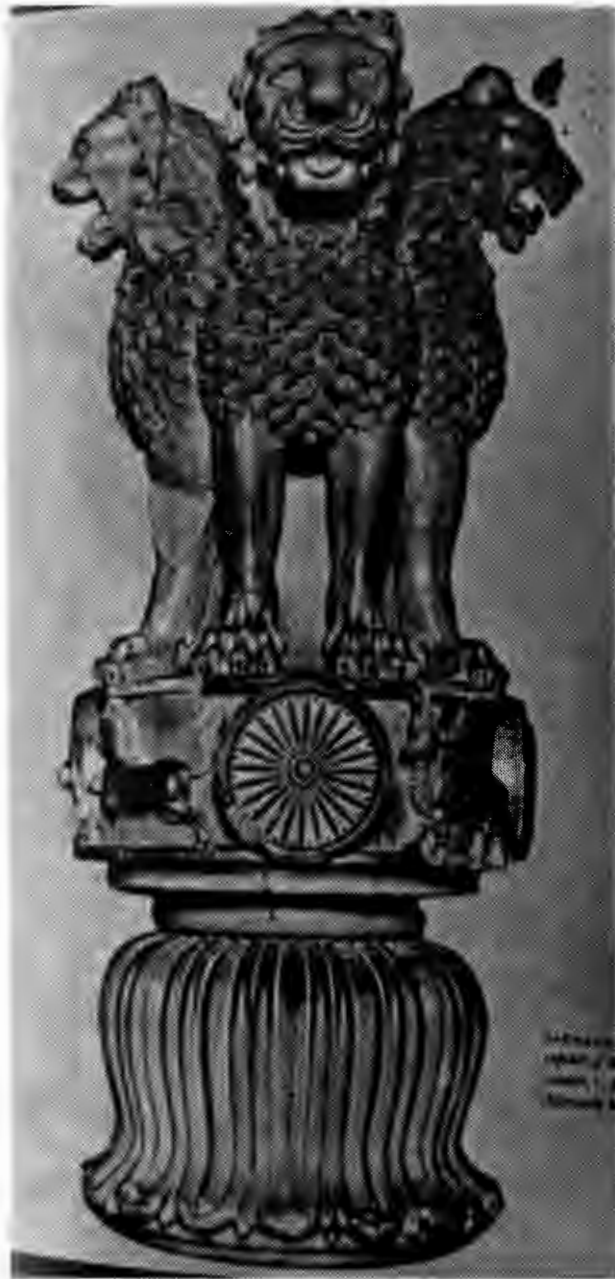
درین شاهنشاهی وسیع از همهٔ قوا و اطلاعات ملل تابعه بیک نحو، حتی در ایجاد قصور سلطنتی، استفاده می‌شد و نظر بدخالت‌هایی که این شاهنشاهی در امور افریقای شمالی و مغرب زمین مخصوصاً اسپارت و آتن و دیگر ملتهای بالکان داشت رفت و آمد دریایی و زمینی میان ملل اطراف مدیترانه را با سایر نواحی قابل دسترس در مشرق زمین تسهیل کرده و ازینراه بنشر تمدن مدیترانه در اراضی وسیع خود کمک فراوان نموده بود .

تأثیر فرهنگی ایران
در عهد هخامنشی

معماری و هنر دورهٔ هخامنشی بزرگترین معرف
علاقهٔ خاص ملت ایران بخروج از حالت انزوا
و همزیستی دوستانه با تمام مللی بود که پایه‌های
تخت شاهنشاهی بردوش آنها قرار داشت . استفاده از هنر معماری و
ظرافت کاریهای مصری همانقدر مورد توجه بوده است که استفاده
از تجارب ملل دیگر اطراف مدیترانه مانند فینیقی‌ها و اهالی ایونی و
یونانیان . حتی در ارتش مزدور هخامنشی هم استفاده از اقوام و ملتهای

مختلف معمول بود و این امور جمعاً بدادوستدهای ممتد در معماری و مجسمه سازی و هنرهای دستی دیگر و اطلاعات علمی و امثال این امور که خواه و ناخواه موجب تکامل و تعالی تمدن است، منجر می گردید. کوششی که در شاهنشاهی هخامنشی بحفظ شاهراهها مبذول می شد عبور و مرور قوافل بزرگ تجاری را از شرق بغرب و بالعکس تسهیل می کرد و این امر نه تنها در بهبود اقتصادی اقوام مؤثر بود بلکه آنها را با محصولات تمدنهای مختلف شرق و غرب آشنا می کرد.

غلبه اسکندر بر ایران که واکنش نفوذ ایران در یونان و مقدونیه شمرده می شود، بنوبه خود در برابر نفوذ تمدن ایران که تا قلب یونان پیش رفته بود، موج جدیدی از فرهنگ را که فرهنگ و تمدن غربی بود بسوی ایران بحرکت در آورد، و او بیاری سرداران خود تا مرکز آسیا و دروازه های هند پیش راند. در این مورد هم باز نقش میانجیگری ایرانیان در اخذ و انتقال تمدنها به مسایگان از میان نرفت. در همین روزگار است که بازرگانی مشرق با کشورهای اطراف مدیترانه بنحو نیر و مندتری از پیش ادامه یافت و درآمد و شدهایی که ازین پس جریان داشت آیین مهرپرستی بسوی آسیای صغیر راه باز کرد و بشرحی که پیش ازین دیده ایم در دورانهای بعد به چند کشور اروپایی نفوذ یافت.



« سارنات » پایتخت « آشوکا » ، سرستون دوره آشوکا که تحت تأثیر شیوه سرستونهای تحت جمشید قرار دارد . قرن سوم ق. م.



یک سرستون از عهد دولت «موریا» که تحت تأثیر شیوه سرستونهای
تخت جمشید است .

اسکندر و سرداران او از بدو ورود بایران مسحور تشکیلات و نظامات دولت هخامنشی شدند، آنرا حفظ کردند و با ایرانیان بنای آمیزش و مواسلت را گذاشتند، زن گرفتن اسکندر از ایرانیان موجب آن شد که او سلوکوس و هزاران نفر از مقدونیان را بخویشاوندی با ایرانیان تحریض کند. بدین ترتیب سدی که میان فرهنگ شرق و غرب وجود داشت درهم ریخت و دو تمدن بزرگ دنیای قدیم در کنار هم قرار گرفت و بنیروی یکدیگر بجانب مشرق آسیا رخنه کرد. نتیجه این امر آن شد که در عین آنکه تمدن و فرهنگ یونانی تا حدود چین از طرفی و سرزمین هند از طرفی دیگر نفوذ یافت، در همان حال و همراه همان تمدن و فرهنگ تمدن ایرانی نیز در همین نواحی آثار بارز نفوذ خود را نشان دهد. چنانکه در قلمرو امپراطوری «موریا» که بوسیله «چاندرا گوپتا» در شمال هندوستان تأسیس شد، بر اثر همسایگی با ایران عهد سلوکی شروع باخذ آثاری از فرهنگ ایرانی نمودند بنحوی که آثار نفوذ ایران را در تمام قلمرو حکومت موریا مشاهده می توان کرد. در شهر «پاتالی پوترا» پایتخت امپراطوری «موریا» تالاری کشف شده که تعداد ستونهای متعدّد آن و همچنین، نزدیکی شکل آن ستونها با ستونهای تخت جمشید، اثر هنر هخامنشی را در آن شهر نشان می دهد. سرستون چهارشیری (یعنی

چهار شیر که پشت بهم نشسته اند) که تاملت‌ها بعد در هندوستان ساخته می‌شده تقلیدی است از سرستونهای هخامنشی که مزین بدو سر گاو و احیاناً دو عقاب بوده است. ستونهای «آشوکا» امپراطور بسیار معروف از همین امپراطوری (که جانشین چاندر اگوپتا بوده) با کتیبه‌هایی که بر آنها دارد، آمیزشی است از ستونهای دوران هخامنشی و کتیبه‌های شاهنشاهان این سلسله.

شباهت فراوان هنر موریائی با هنر هخامنشی این تصور را به پیش می‌آورد که بعد از تسلط اسکندر و درهم ریختن کاخ شاهنشاهی پرسیه - پولیس صنعتگران و هنرمندانی که برای تکمیل و توسعه روزافزون کاخهای شاهنشاهی در سرزمین فارس و ایلام و دیگر نواحی سرگرم کار بودند پراکنده شدند و از وجود بعضی آنان در هند استفاده شد. ولی تأثیرات ایرانی در امپراطوری موریائی بهمین منحصر نیست بلکه فرهنگشناسان موارد دیگری از این تأثیرات را، نه تنها بعد از دوره اسکندر، بلکه پیش از آن تاریخ و حتی از حدود قرن پنجم ق. م. ببعد در آن سرزمین یافته‌اند.

خدمت اشکانیان بتاریخ مدنیت شرق و غرب
بیش از آنست که عاده می‌شناسیم و تصور می‌کنیم.
این سلسله که در مدتی کمتر از یک قرن پس از

خدمات ایرانیان
در عهد اشکانی

مرگ اسکندر (۳۲۳ ق. م.) قلمرو او را از دست جانشینان وی بیرون

کشید، از سال ۲۵۶ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی شاهنشاهی وسیعی که شامل ایران و قسمتی از ممالک مجاور آن بود تشکیل داد. این سلسله تاملتی سرگرم راندن سلوکیدیان از ایران بود تا سرانجام در عهدفرهاد دوم (۱۳۶ تا ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح) باین امر توفیق یافت ولی هنوز سلسله اشکانی از دشمنان غربی نپرداخته بود که گرفتار مهاجمان شرقی گردید. اینان طوایفی از یوئه‌چی‌ها و سکاها بودند که بچادر نشینی و بیابانگردی روزگاری می‌گذرانیده و بر اثر فشار شدید هونها بطرف ایران رانده شده بودند. طوایف اخیر در اوایل قرن دوم پیش از میلاد مسیح یوئه‌چی‌ها و طوایف یوئه‌چی سکاها را بجانب ممالک اشکانی سرازیر کردند چنانکه قسمتی از شاهنشاهی اشکانی مدتی در اختیار آنها درآمد و اگر مقاومت مهرداد دوم (کبیر) (۱۲۴ تا ۷۸ پیش از میلاد مسیح) و دفاع مردانه او نبود مسلماً حمله سکاها و یوئه‌چی‌ها قسمت بزرگی از دنیای متمدن آن روزی را شامل می‌گردید. بدین ترتیب یکی از بزرگترین خدمات دولت اشکانی تحمّل فشار حملات مذکور و جلوگیری از هجوم اقوام یاد شده بر خاور میانه و شاید اروپا بوده است. بعبارت دیگر دولت نیرومند پارتی توانست لاقلاً هزار سال تسلط اقوام بیابانگرد آسیای مرکزی را بر کشورهای متمدن جهان بتأخیر اندازد.

در عهد مهرداد کبیر اقدام بسیار مهم دیگر از حیث تسهیل ارتباط بین شرق و غرب صورت گرفت و آن ایجاد ارتباط میان دولت اشکانی از جانبی با امپراطوری روم و از طرفی با دولت چین بوده است و در نتیجه همین ارتباط دوجانبه است که راه کاروان رو میان چین و سرزمینهای امپراطوری روم باز شد و همین راه است که به راه ابریشم معروفست. بر اثر این موفقیت بازرگانی میان شرق و غرب آغاز شد و ایران مرکز این جریان تجاری گردید. شاه راه تجاری میان شرق و غرب از چین آغاز می شد و بعد از عبور از ترکستان شرقی و دره رود تاریم بطرف خراسان پیش می آمد و از بلخ و مرو و همدان و تیسفون عبور می کرد و بجانب نواحی مختلف خاور نزدیک می رفت. از این راه طولانی ابریشم و بسیاری کالاهای دیگر حتی میوه ها حمل و نقل می شد. از همین راه است که انار و اسبهای ایرانی و شترهای بابل و بچین برده شد و از چین میوه هایی از قبیل هلو و زرد آلو بایران رسید و باز از همین راه است که مبادلات هنری بسیار در طول تاریخ صورت گرفت.

نقش واسطه گری ایرانیان و وسیله قرار گرفتن آنان

دوران ساسانی

برای مبادلات فرهنگی و هنری در عهد ساسانیان

از دوره های پیشین بمراتب عالی تری رسید. چنانکه دیده ایم در این

دوره بود که مسیحیت و مانویت بوسیله ایرانیان تانواهی دور دستی پیش رفت. می دانیم که مسیحیت در ایران از عهد فیروز جَدّ انوشیروان، با پذیرفتن مذهب نسطوری، از کلیسای اُرتدُکس بیزانس جدا شد و ازینرو نه تنها تضییقاتی که سابقاً نسبت بمسیحیان وجود داشت از میان رفت، بلکه نسطوریان بحدّی مورد حمایت قرار گرفتند که اسقف اعظم آنها (پاتریارک^۱) مرکز ریاست دینی خود را توانست در مداین مستقر سازد. مبلغان ایرانی این مذهب در قرن ششم میلادی سرگرم نشر آیین خود در آسیای مرکزی بودند چنانکه توانستند کلیساها و اسقف نشین های درهرات و مرو و سمرقند ترتیب دهند و در قرن هفتم میلادی از آن حدود هم فراتر رفته از طرفی به هندوستان و از جانبی دیگر بچین روی نهادند و کشیشانی که در این نواحی سرگرم کار بودند علاوه بروظایف دینی خود ابتکاراتی نیز در ایجاد رابطه های فرهنگی و مدنی بکار می بردند.

در همین دوره ساسانی است که شطرنج از هندوستان بایران و نرد از ایران به هندوستان رفت. بازی فکری نخستین بعدها از ایران تجاوز کرد و بسایر نواحی عالم رخنه یافت. کتابهای معروف کلیده و دمنه و هزار افسان (داستان) و بعضی کتابهای طبّی هندوان که در

گندیشاپور پذیرفته شده بود، مخصوصاً آثار کسانی مانند چانا کیا^۱ و سوسروتا^۲، و نظایر این مبادلات علمی میان ایران و هند، نتیجه ارتباطات همین دوره است و می دانیم که این امر بعدها تا چه حد بسود تمدن اسلامی و بالمآل بسود تمدنهای دیگری که از آن مستفید گشته اند، تمام شد.

درباره تشیید روابط فرهنگی ایران عهد ساسانی با کشورهای غربی آسیا و بادولت بیزانس و همچنین استفاده از جریانهای بزرگ علمی که از آتن و اسکندریه تا شمال بین النهرین کشیده شده بود تا کنون بسیار سخن رفته است. اینها جزو مطالب روشن تاریخ هستند که کم و بیش از آنها اطلاع داریم. درباره کیفیت کوششی که ایرانیان در اخذ اطلاعات علمی از مراکز علمی الجزیره (شمال بین النهرین) و رها و نصیبین و نشر آن در مراکز علمی ایران کردند، بعد ازین بتفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت. همین کوششهاست که بعدها سرمایه اصلی و اساسی ایجاد مراکز علمی بغداد و مراکز علمی ایران در عهد اسلامی گردید چنانکه می توان این مراکز اسلامی اخیر الذکر را تبدیل صورت یا تغییر محلی از مراکز ایرانی پیش از اسلام یا مقارن نشر دین اسلام شمرد. توضیحات بعدی ما این

نکته را طبعاً روشن تر خواهد ساخت .

در دوره ساسانی در فن معماری خدمت مهمی بایران و مسلماً به تمدن اسلامی انجام گرفته است . در این دوره سبک معماری ایران از نفوذ یونان رهایی یافته با تغییراتی بطرح ساختمانی دوره هخامنشی برگشت و جنبه ملی خاص پیدا کرد . یکی از اختصاصات مهم این سبک بکار بردن سقفهای گرد ضربی است با آجرهای پیخته . و از اختصاصات دیگر ایجاد ایوان و شاه نشین که جلو آن باز است ، چنانکه در کاخ مداین و کاخ فیروز آباد بوده و گنبدی بر پایه های آجری آنرا می پوشانیده است ، و همین طرح با افزودن دواطاق در دو جانب آن بصورت خانه های کوچک روستاها در می آمد و وقتی که از دو طرف توسعه و تعدد بیشتری می یافت تشکیل خانه های بزرگتر شهری را می داد که تا این اواخر در ایران معمول بوده و هنوز در بسیاری از نقاط ایران که معماری جدید را نپذیرفته اند مورد استعمال است .

طرح اصلی مساجد اسلامی هم بر روی همین شیوه معماری ساسانی استوار است و همچنین است در سبک معماری مدارس اسلامی و کاروانسراها و از اینجا به نفوذ عظیم شیوه معماری ساسانی در شیوه معماری اسلامی پی می بریم ، و همین شیوه است که در معماری مساجد اطراف ایران که تحت تأثیر مستقیم سبک ایرانی قرار دارند مشاهده می گردد .

گچ بُریهای دوره ساسانی و همچنین پوشش دیوارها مخصوصاً دیوارهای خاکی بوسیله گچ که در آن دوره معمول بوده در عهد اسلامی بوسیله معماران ایرانی ادامه یافت. درین دوره ایرانیان از قواعد شهرسازی رومی استفاده کردند، مخصوصاً در ایجاد شهرهایی که بتقلید از شهرهای معروف خاور نزدیک ساخته می شد، مثل وه آژ آندیوشاه پوهُر (= گندیشاپور) که شاپور اول آنرا بر قابت با انطاکیه ساخت، و «وه آژ آمید گواذ» (= شهر قباد بهتر از آمد) که بنیان گذار آن قباد پدر انوشیروان بود، و «وه آژ آندیو خُسره» (= شهر خسرو بهتر از انطاکیه) که بانی آن خسرو انوشیروان بود. در باره این شهر اخیر چنین نوشته اند که خسرو انوشیروان «کوشک سپید و آن هفت شهر مداین بنا کرد، به از اندیو خُسره نام نهاد و هم برسان او نهاد، انطاکیه بود بعینه، واسیران آن جایگاه را اندر آن شهر فرود آورد، همچنان خانها در محلاتها که در انطاکیه بودندشان این جایگاه ساخته بود»^۲.

در باره شهر گندیشاپور که شاپور اول بانی آن بود نوشته اند که «نهاد آن بر مثال عرصه شطرنج نهادست، میان شهر هشت راه

۱- درباره این شهرها رجوع کنید به مجمل التواریخ والقصص شرح پادشاهان مربوط.

۲- مجمل التواریخ والقصص چاپ تهران ۱۳۱۸ شمسی ص ۷۶.



یک تاتر رومی که خرابه آن درسوریه باقی است و اثر معماری ایرانی دوره اشکانی
در آن آشکارست (قرن سوم میلادی)



آتشکده - نیسار، آغاز عهد ساسانی



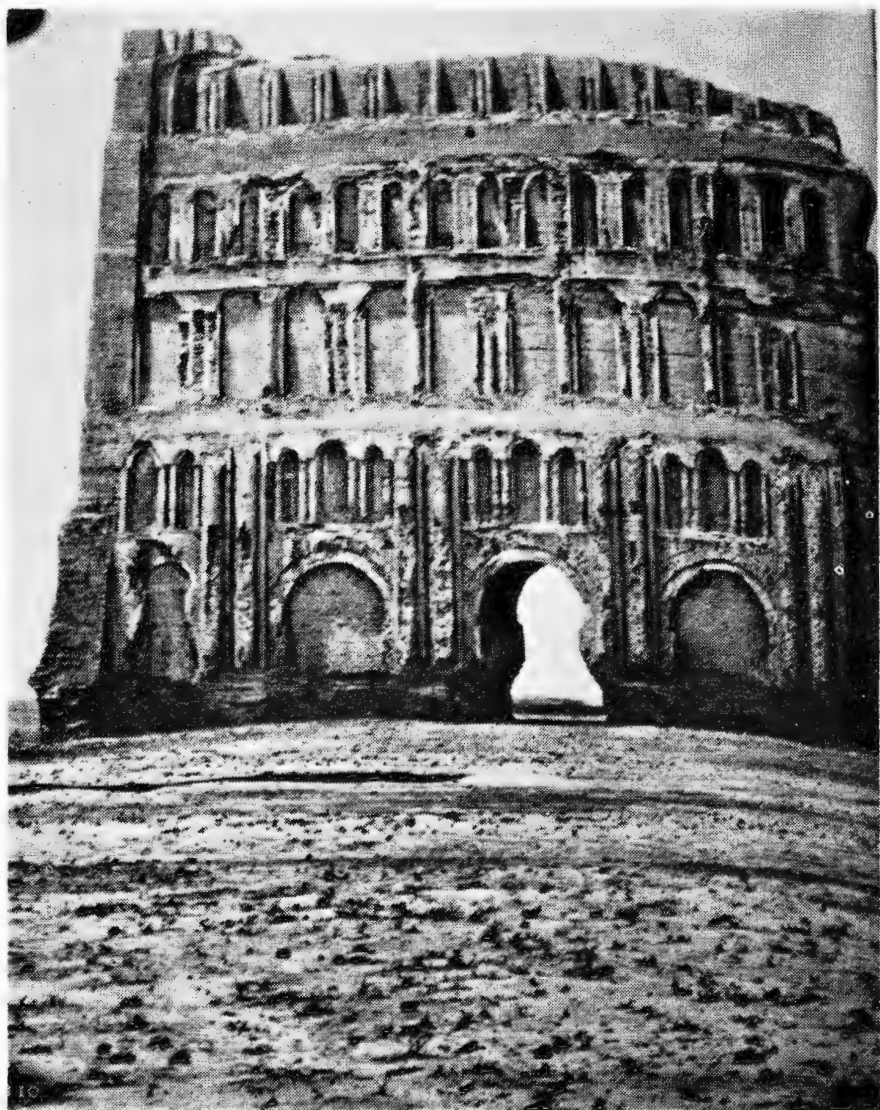
منظره‌ای از غار طاق بستان با همه نقش و نگارهایش (قرن ششم میلادی)



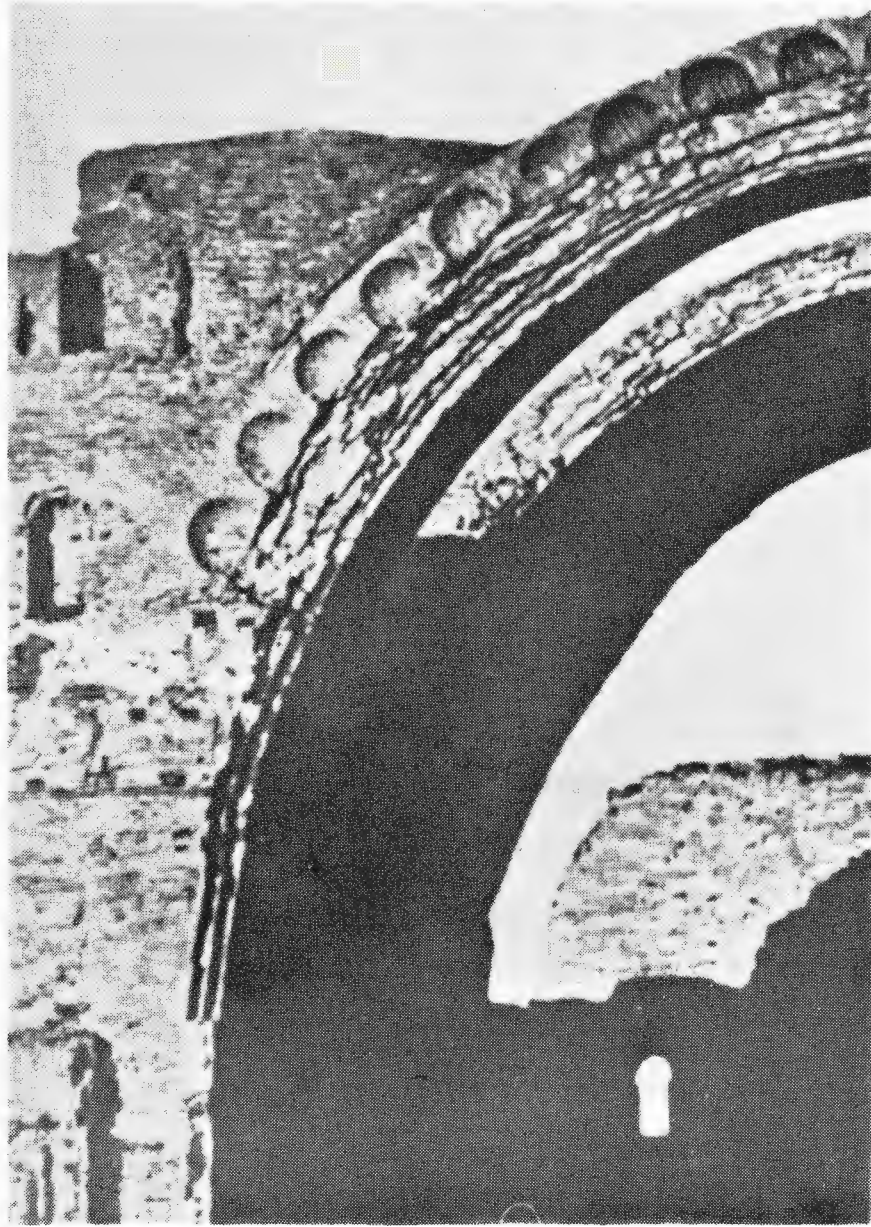
نقشی از غار طاق بستان (قرن ششم میلادی)



طاق کسری (بخشی از کاخ تیسفون) قرن ششم میلادی



ویرانه کاخ تیسفون ، عراق (قرن ششم میلادی)



بخشی از طاق مدور کوشک تیسفون ، که نقش کنگره مانند آن عیناً برگرد بک تصویر از طاق باستان
ملاحظه می شود (قرن سوم میلادی)



طاق بستان (قرن ششم میلادی) - نقوش کنگره مانند بالای این تصویر درست یادآور
نقش کنگره های طاق مدور کوشک تیسفون است .

اندرهشت...»^۱ و در دوره شاپور ذوالاکتاف اسرای رومی همین شهر را بجبران خرابیهایی که بر آن وارد کرده بودند تعمیر نمودند. اینگونه شهرها که شاهنشاهان ساسانی بنامی کردند غالباً برای اسرای رومی و بدست آنان و برای سکونت آنها بوده است و در ساختن آنها از قواعد شهرسازی رومی تقلید می شد چنانکه گندی شاپور بدست اسرای رومی بشکل مربع مستطیل و شبیه بطرح اردوگاههای رومی ساخته شد و بعدها شاپور دوم اسرای را که از مغرب آورده بود در همین شهر جای داد و چنانکه می دانیم این شهر بعدها از مراکز مهم مسیحیت در ایران و همچنین یکی از مراکز مهم علمی گردید که در تمدن اسلامی و تشکیل حوزه علمی بغداد و حوزه های علمی متفرع از آن تاثیر بسیار عمیق داشته است.

بحث در موارد مختلف از تمدن ایران در عهد ساسانی درخور محل و موضعی دیگرست زیرا در اینجا بیشتر نظر ما بتأثیر آن تمدنست در تمدنهای دیگر نه بحث در اجزاء آن تمدن عظیم. فقط این نکته را باید در اینجا ذکر کنیم که ایران در اواخر عهد ساسانی بمرحله یی از تکامل سیاسی و مدنی و فرهنگی رسیده بود که بعدها، حتی در ادوار پیشرفته تمدن اسلامی ایران، در قسمتهایی از مسائل فرهنگی

۱- مجمل التواریخ والقصص ص ۶۴.

نتوانست بترقی و کمالی که در دورهٔ ساسانی یافته بود باز گردد . اثر این تمدن و فرهنگ پیش رفته در تمدن و فرهنگ اسلامی ، خواه در ایران و خواه در همهٔ ممالک اسلامی به حدیست که حقاً باید تمدن اخیر را از بسیاری جهات ، علی الخصوص در ایران ، دنبالهٔ تمدن و فرهنگ عهد ساسانی دانست و این نفوذ شدید خصوصاً در تاریخ علوم عقلی اسلامی بشدت بی سابقه بی آشکارست و چون ما در این موارد ، اعم از علوم و ادبیات و مسائل دیگر فرهنگ اسلامی ، از باب نفوذی که ایرانیان در آن داشته اند ، بعد از این سخن خواهیم گفت ، فعلاً باین مبحث خاتمه می دهیم .

از میان ابتکارات ایرانی که در زندگی مردم خاور میانه بسیار مؤثر بوده ایجاد کاریزها و سیستم آبیاری بوسیلهٔ آنهاست که از دوره های بسیار قدیم در ایران وجود داشته است . این ابتکار ایرانیان بهترین راه آبیاری در جلگه های خشکی است که اطراف آنها را کوه گرفته و بدست آوردن آب جز از عمق ممکن نیست . در ایران کاریزها بهترین وسیلهٔ شرب و تغذیهٔ مردم و آباد نگاه داشتن مزارع بوده و هنوز هم هست . در خاور میانه ازین ابتکار ایرانیان تقلید شده است چنانکه اکنون هنوز در درهٔ رود اردن مورد استفاده است .

انتقال اینگونه ابتکارات از ایران بمالك دیگر خاور میانه

بر اثر روابطی است که به جنگ یا بصلح بین ایرانیان و ممالک همجوار وجود داشت. ازین میان روابط ایران و روم منشاء و مورث بسیاری از ترقیات معنوی و مادی در خاور میانه گردیده است.

از جمله سنت‌هایی که ارتباط ایران و روم به رومیان داد تقدیس و تعظیم امپراطوران تا درجهٔ تقدّس الهی است. پیش از تشکیل امپراطوری روم شرقی این فکر ایرانی از ایران بروم سرایت نمود چنانکه رومیان تصوّر می‌کردند که امپراطور نه تنها بعد از مرگ بلکه تا زمانی هم که در قید حیات است در صف خدایان قرار می‌گیرد. بعد از شیوع مسیحیت این اندیشه بصورت دیگری در بیزانس باقی ماند و آن ریاست دینی و تقدّس معنوی امپراطوران می‌باشد. تصوّر ریاست دینی برای فرمانروایان یعنی ارتدکسی بیزانس مطلبی است که عیناً از ایران دورهٔ ساسانی اخذ شده زیرا در این دوره بود که پادشاه از جمله «ایزدان گیتی» شمرده می‌شد و ریاست دینی مزدیسنان با او بوده و همین فکر است که چنانکه می‌دانیم بدورهٔ اسلامی انتقال یافت چنانکه پادشاهان ظلّ الله و اولوالأمر و رئیس دینی بوده‌اند و اجرای احکام الهی از طرف آنان بقضات واگذار می‌شد. بهر حال وجود ریاست دینی و حکومت معنوی بر کلیسای روم توسط امپراطوری بیزانس موضوعیست که از ایران برخاسته و حتی باید نفوذ این فکر را

در قلمرو بیزانس پیش از آن دوره و از دوران هخامنشی آغاز نمود. درباره تشریفات درباری دولت بیزانس نیز نوشته اند که اثر ایرانی در آن فراوان بود حتی در نوع لباس و تزئینات امپراطور. دیوکلسین امپراطور بیزانس که پیش از دوران قبول مسیحیت می زیسته لباسهای سلطنتی بیزانس را از پوششهای شاهانه ایران اقتباس کرد و آنها را بهمان شیوه بجواهر قیمتی مزین ساخت. مورخان معتقدند که غالب تشریفات امپراطوران بیزانس که بدانان جنبه سلاطین شرقی می بخشید بر اثر مجاورت از ایران اقتباس شد حتی کیفیت تزئین داخل قصور سلطنتی با رنگهای قوی و نقاشیهای دیواری که مسلماً از عادات قدیم ایرانیان بوده است.

توضیح آنکه ایرانیان در داخل قصور و عمارات سلطنتی علاقه خاصی به تصویر مجالس مختلف جنگ و شکار داشتند و ما این رسم را از عهد هخامنشیان بعد بوضوح می بینیم. در داخل قصر بزرگ هخامنشیان در تخت جمشید این نقوش با ایجاد سنگتراشیهای برجسته (بارلیف) انجام شده است و این نقوش از دو طرف پلکانها و دالانهای عمارات تا داخل تالارها همه جا را می گرفت و غالباً یا والیان ایالات مختلف را ضمن اظهار اطاعت بشاهنشاهان و یا ضمن آوردن پیشکشها و تحف و هدایای نوروزی و مهرگانی نشان می داد و یا از

جلوس شاهنشاه و تشریفات مربوط بآن حکایت می کرد. تزیینات دیگر داخل قصر که در حمله اسکندر بغارت رفت و یا بر اثر ایجاد حریق وحشیانه در آن کاخ بدست اسکندر و یا بردوش آن مرد و بردست زنان هر جایی که همراه سپاه او حرکت می کردند ، نابود شد خود مطلبی دیگر است و بعید نیست که بر روی دیوارهای غیر سنگی کاخ تصاویری بهمان نهج که بر دیوارهای سنگی می بینیم وجود داشت که طبعاً بر اثر ویرانی کاخ از میان رفت .

در باره تصاویر سنگی مذکور این نکته را باید بدانیم که آنها تنها بر اثر عمل وحشیانه اسکندر آسیب ندیده و روبرو زوال نهاده اند بلکه سپاهیان تازی هم هنگام فتح فارس چون بویرانیه ای این کاخ و یا نواحی مجاور آن رسیدند هر تصویر سنگی و یا هر مجسمه ای را که در دسترس آنان بوده و می توانستند بدانها آسیب برسانند به تیشه بیداد از میان بردند . اثر این تیشه های بی ذوقانه در نقش رجب و در خود تخت جمشید چندین جا آشکار است .

در دوره هخامنشی ایجاد تصاویری بر روی کاشی هم معمول بود که اکنون قسمتهایی از آن در موزه ایران باستان و در موزه لوور پاریس بچشم می خورد . در موزه لوور نقش تیراندازان سپاه جاویدان که از شوش بدست آمده بر روی کاشی با تصاویر گلهای لوتوس

بربالا و پایین آن و تزیینات هندسی که درین کاشیها بکار رفته قابل کمال توجه و نشانه ذوق سرشار ایرانی در حدود دوهزاروپانصد سال پیش است .

نقش تصاویر بردیوارها بعداً در ایران خواه بصورت نقر آنها بر سنگها و تخته سنگها و خواه بصورت ترسیم آنها بر دیوار همچنان دنبال شد . درباره نقوشی که بر طاق بستان دیده می شود قسمتی را از عهد اشکانی دانسته اند در حالی که معمولاً آنرا نشان دهنده خسرو دوم ملقب به شکست ناپذیر (آپرویش) در حال شکار می شمارند . گنج بریهای عهد ساسانیان در قصور مختلف نشانه‌ی از علاقه بایجاد تزیینات و یا تصویرهای داخلی عمارات است . نقوش برجسته نقش رجب و نقش رستم که بخش مجلس برمی آید نشان دهنده علاقه ایرانیان عهد ساسانی بایجاد تصاویر نه تنها بردیوارها بلکه بر صخره ها و در دل کوههاست .

در دوره اسلامی از وجود تصاویر بردیوارهای داخلی عمارات اطلاعاتی در دست است . درست است که در اسلام تصویر صورت آدمی برای احتراز از بت پرستی مکروه و ممنوع بوده است ، با اینحال عادت ایرانیان پیش از اسلام تا چند قرن اول دوره اسلامی هنوز باقی بوده و از میان نرفته بود . در این دوبیت از فردوسی :

ایرانیان و تمدنهای قدیم جهان

چوبدکردی از کرده ایمن مباش نه چشم زمانه بخواب اندرست
برایوانها نقش بیژن هنوز بزندان افراسیاب اندرست
اثری از همین عادت را می بینیم والبته شواهد دیگری هم درین زمینه
بدست داریم .

محمود غزنوی (م ۴۲۱ هـ .) بعد از آنکه با فتوحات خود در
هندوستان ثروتی سرشار یافت در غزنین کاخهایی پی افکند. از آن
جمله بود باغ نو و کاخی که در آن بر آورده بود . فرخی سیستانی
ضمن توصیف این کاخ ابیات ذیل را می آورد که نشان دهنده
عادت ایرانیان بتصویر محالس جنگ و شکار سلاطین است برایوانها،
در نخستین قرنهای اسلامی :

یکی کاخ شاهانه اندر میانش	سرکنگره بر کران دو پیکر
بکاخ اندرون صفه های مزخرف	در صفه ها ساخته سوی منظر
یکی همچو دیبای چینی منقش	یکی همچو ارتنگ مانی مصور
نگاریده بر چند جای مبارک	شه شرق را اندر آن کاخ پیکر
بیک جای در رزم و در دست زوبین	بیک جای در بزم و در دست ساغر

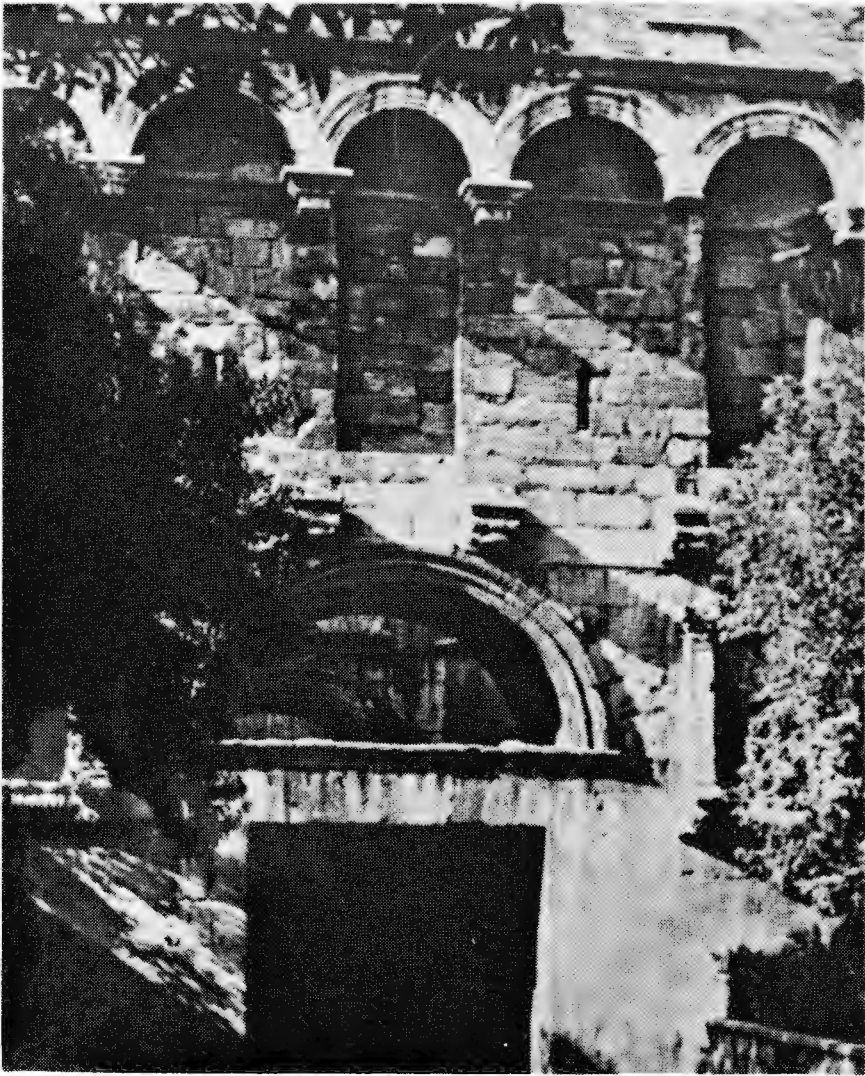
مقصود از وارد شدن در این بحث آن نبود که تاریخ ایجاد
تصاویر را در ایران بر دیوارهای قصور بیان کنیم زیرا این بحث
خود جایی دیگر و میدانی پهناور دارد ، منظور آن بود که اصالت
موضوع را در ایران از عهد قدیم تا دوران اسلامی نشان دهیم .

همین سنت و رسم است که از ایران به کشورهای مجاور سرایت کرد و در آسیای صغیر باقی ماند و در قصور و معابد بیزانس بصورت بارزی جلوه گر شد.

بر اثر آمدن نمایندگان دو امپراطوری بیزانس و ساسانی و مبادلهٔ رجال درباری دو طرف علاوه بر نفوذ افکار شرق و غرب در یکدیگر تجارت بین ایران و روم شرقی نیز اهمیت و توسعهٔ بسیار یافته و اشیاء و وسایل فراوانی میان دو طرف مبادله شد. از جمله آنچه از ایران بروم شرقی منتقل شده و سپس در سایر نواحی اروپا انتشار یافته و تار و زگار ما باقی مانده ادویه و سنگهای قیمتی و عاج و عطر و بعضی از اشیاء تجملی است. این چیزها معمولاً از راه ایران بمالک مجاورش در مغرب آسیا حمل می شد، یعنی شیوع این اشیاء در آسیای غربی بعلت و ورود آن اشیاء است از آسیای شرقی و مرکزی بایران و تداول درین سرزمین و سپس انتقال از فلات ایران بنواحی مجاور آن در اراضی باختری آسیا. علت آنکه ایران تنها راه انتقال این اشیاء در قسمت بزرگی از عهد ساسانیان بود، بسته شدن راههای دیگری بوده است که از جنوب روسیه می گذشت. این راهها در قرون اولیهٔ میلادی بر اثر غلبهٔ قبایل بیابانگرد آسیای مرکزی بسته و غیر قابل استفاده بود و طبعاً راه امنی که از ایران می گذشت مورد



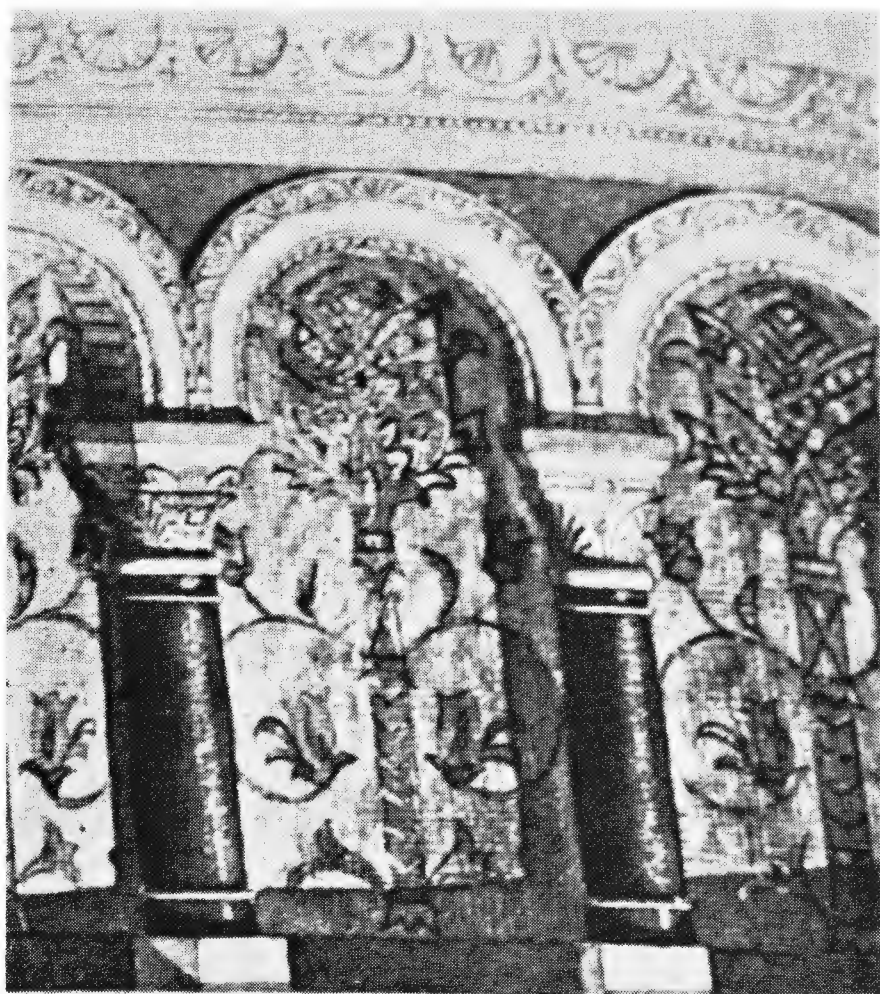
تصویر کلیسای سن مارتین دوکانیگو Saint-Martin-du-Canigou (قرن یازدهم میلادی) با تأثیر شگفت انگیز آن از شیوه ستونها و طاقهای مساجد ایرانی



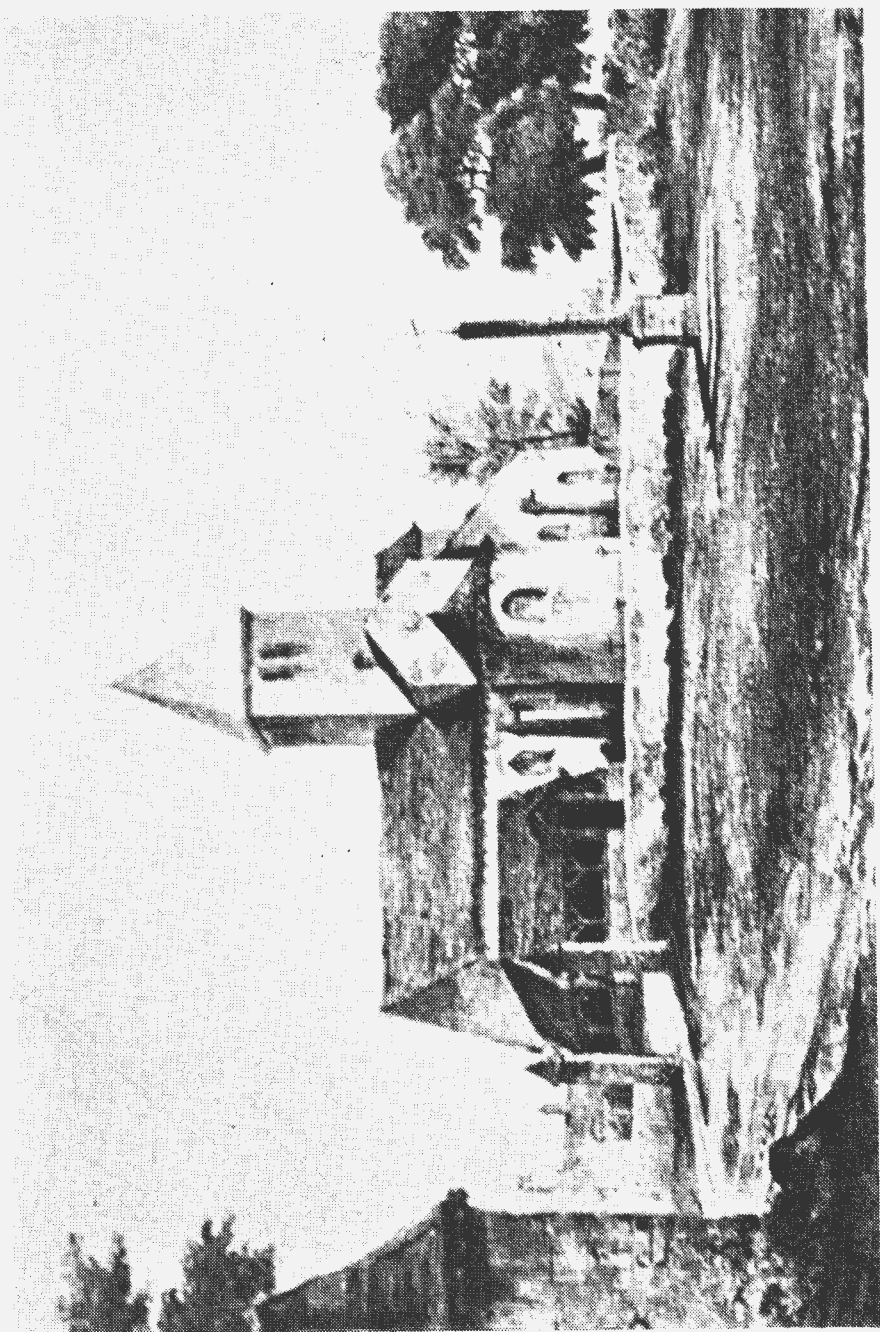
اسپالاتو (Spalato) دروازه زرین، قرن چهارم میلادی که اثر معماری شرقی
خاصه ایرانی در آن دیده می شود



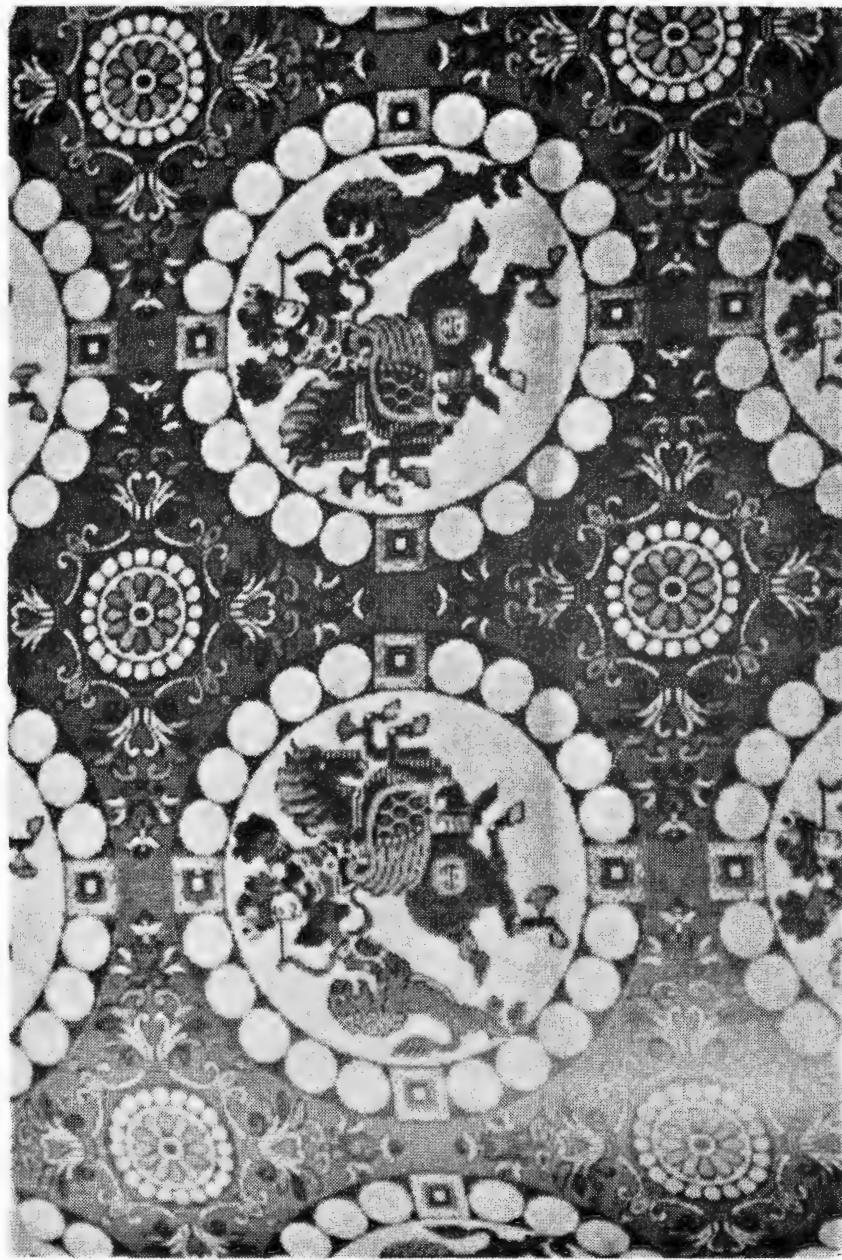
یک کلیسای اطریش از قرن پنجم میلادی (وین) که درطاقهای زیبای آن
بنا بر نظر اهل فن اثر معماری ایرانی آشکارست



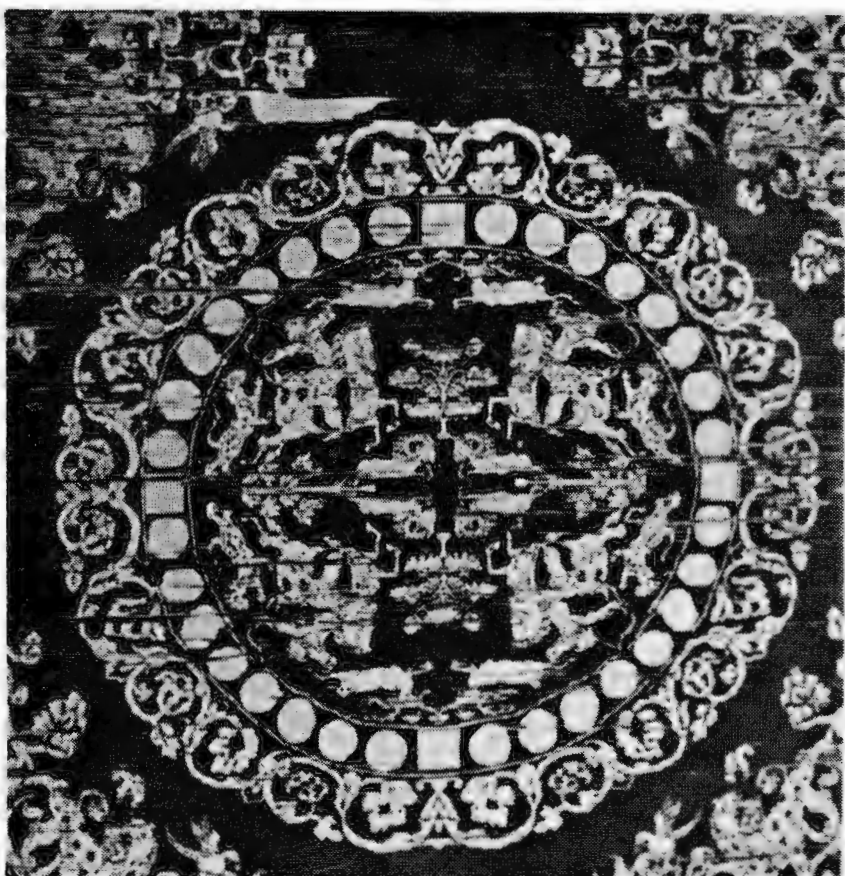
کلیسای Saint-Germigny-Des-Près (فرانسه*مرکزی قرن نهم میلادی)
موزائیک همراه بانقش گل و بته که اثر دیگری از هنر ایرانی را
در آن کلیسا نشان می‌دهد



کلیسای Saint Germigny-Des-Près واقع در قسمتهای مرکزی فرانسه - در این کلیسا که در قرن نهم میلادی بناشده است شیوه معماری ساسانی و سبک کلیساهای شرقی خاصه ارمنی با هم در آمیخته است



پارچه ابریشمین ژاپونی از قرن هشتم میلادی که تحت تأثیر شیوه نساجی دوره ساسانی قرار دارد



پارچه چینی که تحت تأثیر شیوه نساجی ایران عهد ساسانی واقعست
(قرن هشتم میلادی)



قسمت زیرین یک تنگ سیمین از عهد ساسانی (قرن ۵ - ۶ میلادی)



پک سینی سیمین که فیروز پادشاه ساسانی را در حال شکار نشان می دهد



اشیائی که در آنها تأثیر متقابل هنر ایرانی و چینی ملاحظه می‌شود (قرن هشتم میلادی)

استفاده قرار می گرفت . بسیاری از موادّ اولیه که از این طریق وارد ایران می شد بمواد مصنوع و آماده تبدیل می گردید و سپس از ایران خارج می شد و این امر طبعاً باقتصاد ایران ساسانی یاوری می کرد و تبدیل و تحوّل وضع اقتصادی نیز خود به تبدیل و تحوّل وضع اجتماعی ایران می انجامید و حالتی را ایجاد می نمود که در پایان دوره ساسانی و آغاز تسلّط عرب در ایران با آن آشنائیم .

از میان اشیائی که از راه ایران به امپراطوری بیزانس و از آنجا بنواحی دیگر می رفت ابریشم در درجه اول قرار داشت . در دنیای قدیم راز بدست آوردن ابریشم در دست چینیان بود ولی ایرانیان نیز بتدریج با این راز آشنائی می یافتند چنانکه بعدها در نواحی پر درخت شمال ایران تربیت کرم ابریشم و تحصیل نسوج ابریشمی شایع شد . با این حال باید قبول کرد که کشور تهیه کننده ابریشم بواقع کشور چین بود که می بایست محصول پر ارزش و گران خود را از راه ایران بسرزمینهای آباد دیگر بفرستد . ازینروی ایران محلّ گرد آمدن ابریشم خاور دور برای صدور بخاور نزدیک شده بود و ایرانیان ازین کالای گران نهایت استفاده را در تجارت می بردند و با استفاده از آن کالا برای ایجاد پارچه های گوناگون ابریشمی ایرانی که شهرت بسیار یافته بود ، می پرداختند .

در این اوان در امپراطوری روم شرقی لباس طبقه اشراف و متممکنین، و حتی بنحوی که آمیانوس (Ammianus) نوشته، لباس غالب طبقات عادی اجتماع از نسج ابریشم فراهم می آمد و بنابراین برای ایرانیان که ابریشم چین را در دست گرفته بودند تجارت بارونقی از راه فروش این کالا در اراضی امپراطوری روم شرقی فراهم می گردید. پارچه های ابریشمین ایران بنامهای مختلف از قبیل ستبرك و دیبا و نظایر آن ممالك تابعه بیزانس را فرامی گرفت و برای پوشش مردان و زنان بکار می رفت و همراه آنها پارچه های دیگری نیز که در کارگاههای ایران فراهم شده بود ببازارهای مذکور وارد می گردید.

همراه همین پارچه های گوناگون ایرانی عده ای از طرحهای زینتی ایرانیان به اراضی تابعه امپراطوری روم شرقی راه یافت و در آن سرزمینها و سپس در ممالکی که در جانب غرب و شمال غرب امپراطوری بیزانس واقع بوده رواج گرفت. از آن جمله است طرح معروف به پَر طاووس که در قرن ششم میلادی در نواحی غربی امپراطوری بیزانس تا قبرس رواج داشت. این طرح از جمله طرحهای تزئینی ایران و اصالةً مربوط باراضی ایرانی بوده است. نخستین بار آن طرح را دریکی از سرستونهای طاق بستان می بینیم که همچنانکه گفته ایم قسمتی از آن از عهد اشکانی و مابقی از دوره ساسانی است و بنا بر نظر متخصصان

طرح مذکور از راه نقشهای نساجی به طرحهای حجاری سرایت نمود. طرحهای گوناگون دیگری از پارچه‌های رومی مانند طرح درخت مقدس در بعضی از آنها و نقش شاخ و برگهای بزرگ که بدو طرف و بقرینه یکدیگر از دوسو بالا می‌روند، چه در پارچه‌ها و چه در ظروف رومی از ایران نشأت کرده است و همچنین است طرح مردی که حیوانات درنده او را در میان گرفته‌اند و او با آنها در حال نبرد است؛ و امثال اینها. دربارهٔ تأثیر معماری ایران پیش از اسلام در ممالک دیگر خاصه در ممالک مجاور ایران در مغرب آسیا پیش ازین باختصار بحثی کرده بودیم. اینک با اعادهٔ آن بحث باید بگوئیم که اثر معماری ایران در معماری ممالک غربی آسیا بمراتب بیش از تأثیرات دیگر ایرانیان در آن ممالک است. واقعاً مطالعه در تمدن ایران پیش از اسلام خصوصاً ایران دورهٔ ساسانی و اثر آن در کشورهای دیگر ما را گاه بحیرت می‌افکند و نشان می‌دهد که چگونه ملت‌هایی که در تمدن پیش رفته‌اند وقتی دچار حملات وحشیان، از هر رنگ و تباری که باشند، بشوند پیشرفتهای عظیم خود را از دست داده بطرف خمول می‌روند. ایران ازینگونه کشورهاست که تمامی حملات وحشیان و بیابانگردان آنرا از راه بسیار دور و درازی که در نشر تمدن پیش گرفته بود باز داشت، نخست متوقف کرد و سپس برای مدتی طولانی بقیه‌قرا برد

تا دوباره بنیروی خلاقه فکری خود برپای خاست .

اشترزیگوفسکی Strzygowski در کتاب ریشه هنر کلیسایی^۱ بنحو مبالغه آمیزی درباره تأثیر معماری ایران در معماری بیزانس سخن می گوید . وی معتقد است در ساختمان گنبد و ساختمانهای سقف دار و حتی ساختمانهای صلیب شکل نفوذ اصلی و اساسی با معماری عهد ساسانی است . چنانکه می دانیم این نوع ساختمانها استخوان بندی اصلی معماری بیزانس را تشکیل می دهد و وقتی سرچشمه آنها را از ایران بدانیم طبعاً مبنای قسمت اعظم اصول معماری بیزانس را هم از ایران می توانیم دانست و بسبب چنین مبالغه عظیمی من طبعاً اظهار نظر را درین باب بهمان محقق غیر ایرانی وامی گذارم . بهر حال این نکته مورد قبول است که اثر معماری ایرانی در معماری بیزانس بسیار زیاد بود . تأثیر ایرانیان در احداث طاق هلالی کلیسای معروفی که بعداً بمسجد ایاصوفیا تبدیل شده است بطور مسلم مورد قبول اهل فن و متخصصان ذی نظرست و اصولاً طاقهای بیضی شکل و قوسهای گچی در زینت نمای عمارت و هلال سه گوش برای تبدیل ساختمان چهار گوش به پایه مدور گنبد که در معماری بیزنطی ملاحظه می شود از معماری ایرانی اقتباس شده است .

۱ - Origin of Christian Church Art, Oxford, 1923.

راه اصلی نفوذ این شیوه‌های معماری ظاهراً ارمنستانست زیرا قسمت اعظم از آن طرحها نخست در ارمنستان تکامل یافته و سپس به امپراطوری روم شرقی رفته است و بهمین سبب است که تصویری شود عده‌ای از معماران یوستی نیانوس (Justinianus) امپراطور بزرگ بیزنطه معاصر انوشیروان از مسیحیان ارمنی بوده‌اند و بهمین جهت است که اثر معماری ایرانی بوسیله همان معماران ارمنی مذکور در کلیساهای معروفی که در عهد یوستی نیانوس ساخته شده از قبیل ایاصوفیا و قدیس سرگیوس (St. Sergius) و قدیس باگوس (St. Bacchus) و امثال آنها در استانبول (= قسطنطنیه) ملاحظه می‌شود.

تأثیر معماری ایرانی در امپراطوری بیزانس طبعاً بمتصرفات امپراطوری روم شرقی نیز سرایت کرد چنانکه کاخهای اولیه بلغار در آبوبا پلیسکا (Aboba Pliska) بکاخهای ساسانیان در سروستان و فیروز آباد شباهت دارد. کاخ سروستان طاق دار بود و همچنین بوده است کاخ فیروز آباد که هنوز آثار آن برجای مانده است. «دیولافوا» معتقدست که این هر دو کاخ نظامی و از عهد هخامنشی بود لیکن بعضی از محققان دیگر معتقدند که ابنیه مذکور مربوط بعهد اردشیر اول و قصرهای اوست و عجب آنست که بعضی از نویسندگان

مانند مرحوم پیرنیا در تاریخ ایران باستانی قصور مذکور را بسبب داشتن طاق تقلید از بیزانس در معماری ایرانی شمرده‌اند در صورتیکه طاقهای ضربی يك پدیده ایرانی و لازمه محیط ایران و مصالح ساختمانی این کشور و شرایط اقلیمی آنست .

علاوه بر کاخهای مذکور بلغاری حجاری آن منطقه در ناحیه مادابا Madaba نیز يك اثر کاملاً ساسانی یعنی دارای شباهت تام بآثار ایران عهد ساسانیان دانسته شده است . بعضی معتقدند اثر معماری و حجاری ساسانی در بلغارستان نتیجه ارتباط مستقیم دو کشور بوده و حتی تأثیر معماری و حجاری ساسانی در هر دو هنر بیزانسی از راه آن کشور انجام شده است در حالی که عده دیگر راه این تأثیر را ارمنستان قدیم می‌دانند بی آنکه در ذات و اصل موضوع بحثی داشته باشند .

نظیر این تأثیرات ایرانی را در هنرهای دیگر بیزانس نیز می‌توان دید چه در حجاری و چه در ساختن ظروف فلزی و سفال سازی و امثال آنها که بحث در همه آنها سخن را بدر از ا می‌کشاند در حالی که مقصود ما از نگارش این فصل يك نگاه اجمالی و بسیار سریع درباره نفوذ ایرانیان از جهات مختلف معنوی و مادی در ممالك مجاور آنان بوده است و طبیعی است که درین باب بتأثیر متقابل این قوم از

تمدنهای مجاور نیز باید نظر داشت و ما پیش ازین درین باب سخن گفته ایم و هنگام مطالعه در تاریخ علوم مخصوصاً بیشتر درین مقوله بحث خواهیم کرد .



نقش یکم جام از عهد ساسانی که به نام سلیمان معروفست (قرن ششم میلادی)



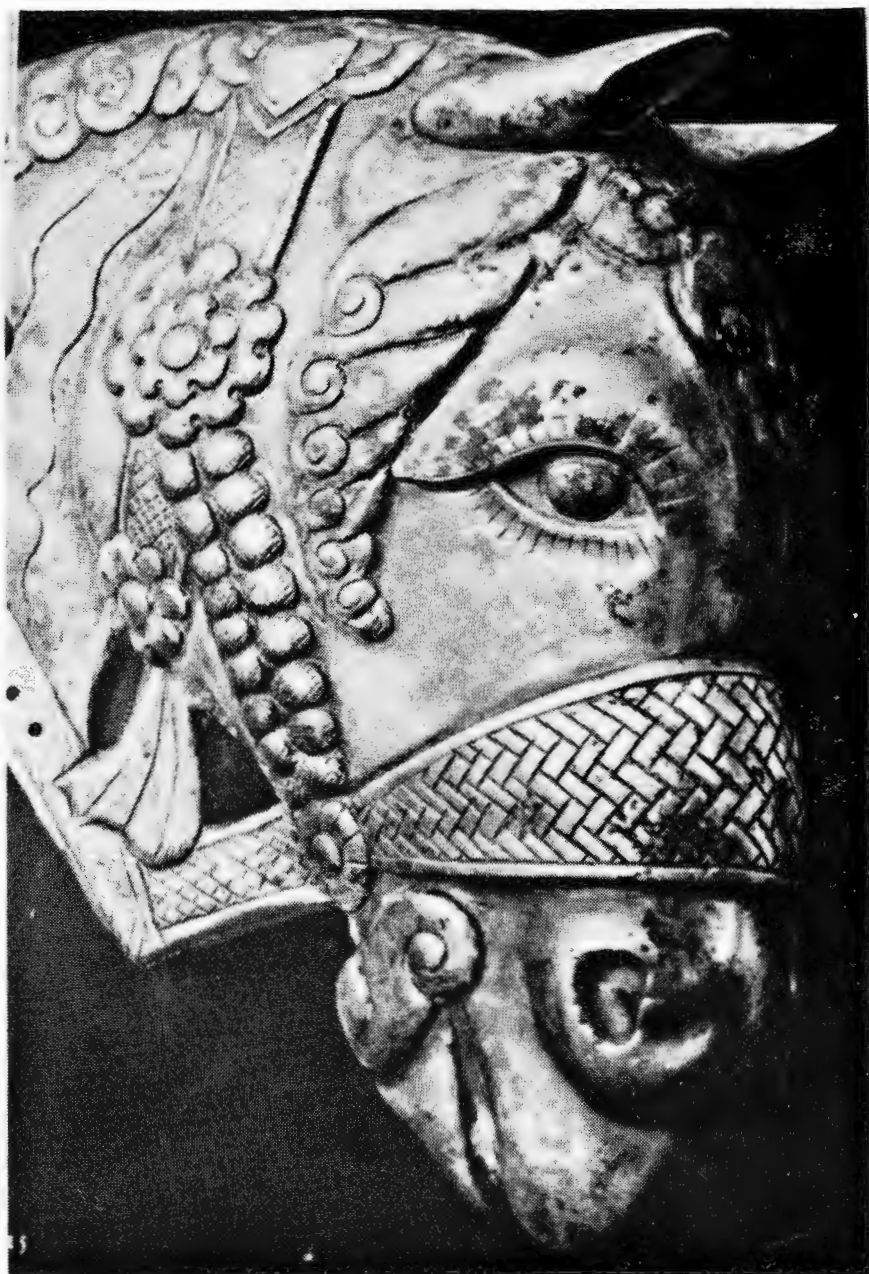
نقشی از خسرو اول (انوشیروان) قرن ششم میلادی



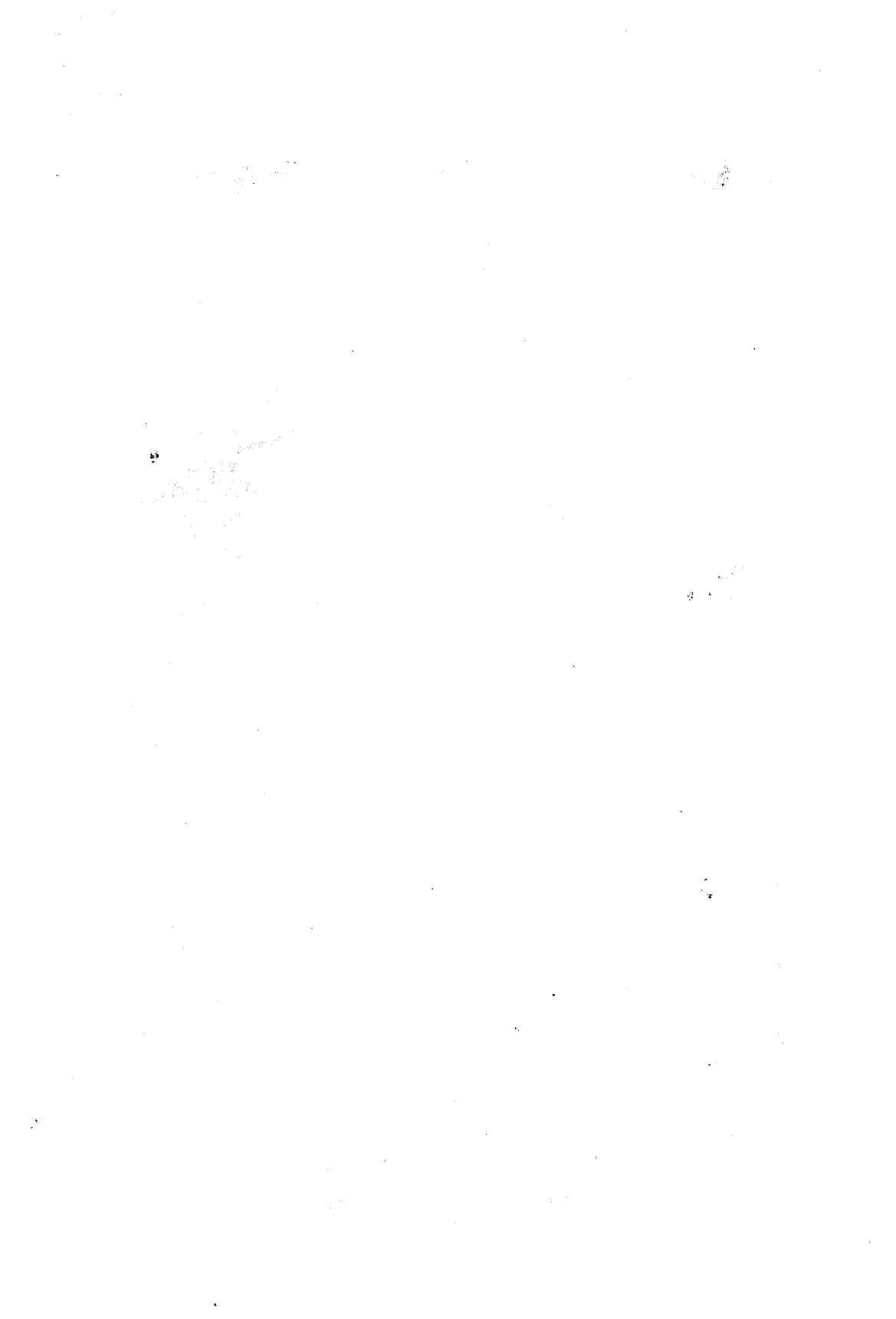
تصویری از جلوس یک پادشاه — کننده کاری بر روی عاج از صنایع
قبطی (قرن هشتم میلادی) که مستقیماً تحت تأثیر هنر عهد ساسانی
ایران قرار دارد



تُنگی ازسِیم زران‌دود - ایران دورهٔ ساسانی (قرن ۵ - ۶ میلادی)



سراسب از نقره که بعض قسمتهای آن زرانودست
هنر عهد ساسانی (قرن ششم میلادی)



تأثیر ایرانیان در فرهنگ اسلامی

علل تأثیر ایرانیان
در فرهنگ اسلامی

آنچه در فصل پیشین دیده‌ایم بحثی اجمالی و بسیار سریع دربارهٔ اثر ایرانیان پیش از اسلام در فرهنگ‌های مجاور و تأثیر آنها در تمدن‌های همسایگان یا تأثر آنان از تمدن‌های مذکور بود. اکنون می‌رسیم بدوران اسلامی یعنی عهدی که با درهم ریختن کاخ شاهنشاهی ساسانی بسال ۳۱ هجری (۶۵۲ میلادی) شروع می‌شود.

در مدتی ازین دوران طولانی ایرانیان بظاهر قومی مغلوب بودند ولی بواقع غلبه و حکومت با آنان بود و نه تنها فرهنگ و خاصیت نفوذ معنوی خود را در ممالک مجاور از دست ندادند بلکه بوسیلهٔ خلافت وسیع اسلامی که جانشین امپراطوریهای روم شرقی و غربی (در قسمت عظیمی از متصرفات آنها) و شاهنشاهی ساسانی شده بود،

فرهنگ و تمدن و اندیشه‌های ادبی و علمی خود را تا دیارهای بسیار دور دست پیش بردند، چنانکه گویی نیروی عظیم دولت اسلامی برای تحمیل فرهنگ و تمدن ایرانی بر قسمت بزرگی از دنیای آنروز در اختیار این قوم قرار داده شده است!

چند قرنی از آغاز دوره اسلامی نگذشته بود که چنانکه می‌دانیم امپراطوری بزرگ اسلام دچار تغلب دسته جدیدی از اقوام آسیایی یعنی غلامان و سپس قبایل زرد پوست معروف به «ترك» گردید. این غلامان یا اقوام بتمای برای ورود در حوزه ممالك اسلامی ناگزیر بودند بفلات ایران روی آورند؛ و یا آنان را بحواشی این فلات برای تربیت و آماده کردنشان در امور نظامی می‌آوردند و سکونت می‌دادند. بهمین سبب است که تمام غلامان و قبایل مذکور بعد از ورود در قلمرو اسلام تربیت ایرانی می‌یافتند، و چون خود پیش از ورود باین ناحیه تربیت و فرهنگ قابل اعتنائی نداشتند ناگزیر تحت تأثیر بسیار شدید ایرانیان قرار می‌گرفتند و ایرانی می‌شدند. این غلامان و بعد از آنها قبایل ترك در تاریخ حکومت اسلامی بسرعت ترقی یافته و شروع بتصرف در امور کشوری و لشکری کردند. از طرفی دیگر امرای متعددی که در حوزه‌های مختلف حکومت اسلامی هريك از اواسط قرن سوم هجری ببعد سرباستقلال جویی برآورده

بودند برای تشکیل قدرتهای نظامی بقوای زرخریدی که از ترکان مذکور تشکیل می یافت احتیاج داشتند و بهمین سبب غلامان یا قبایل کوچک و بزرگ مذکور همواره در ممالک اسلامی رو بترزایدی رفتند و در نواحی مختلفی از ممالک اسلامی پراکنده می شدند .

در اواخر قرن چهارم دسته‌یی از قبایل در سرزمینی که امروز بترکستان شرقی معروفست قدرتی بهم رسانیده و بعد از آنکه فرمانروای آنان ستوق بغراخان در سال ۳۴۴ هجری قبول اسلام کرد همه متابعان او ، که از ترکان چگلی بوده و در کاشغر حکومت خود را مستقر ساخته بودند، دین اسلام پذیرفتند و همینها هستند که سرانجام در سال ۳۸۹ حکومت سامانی را بر انداخته خود جای آنرا در ماوراءالنهر گرفتند . این حکومت بحکومت قراخانی یا آل افراسیاب شهرت دارد . قبول اسلام واستقرار در سرزمینهای سامانی که فرهنگ ایرانی کامل داشت بزودی این حکومت را تبدیل بیک حکومت ایرانی بازبان فارسی نمود چنانکه بسرعت از جمله حامیان معروف زبان و ادبیات فارسی شده و حتی بعضی از رؤسای آن بسرودن شعر فارسی و معاشرت با شاعران ونویسندگان پارسی گوی پرداختند .

اندکی پیش از آنکه این طایفه چگلی حکومت مقتدر خود را در آسیای مرکزی تشکیل دهد يك دسته بزرگ از قبایل غز که

در سرحدات شمال شرقی دولت سامانی، در آسیای مرکزی، سکونت داشت قبول اسلام کرده بریاست فرمانروای خود سلجوق پسر دقاق با کسب اجازه از پادشاه سامانی وارد ماوراءالنهر شده در آن سامان سکونت گزید. همین طایفه بزرگ است که چندی بعد، یعنی بعد از سقوط دولت سامانی با کسب اجازه از سلطان محمود غزنوی از جیحون عبور کرد و در خراسان مستقر و تحت عنوان «ترکان» شناخته شد.

این طوایف مسلمان شده خراسان نشین بزودی خوی خراسانیان و کیش غالب در آن سامان یعنی اسلام و مذهب حنفی را پذیرفته و بین سالهای ۴۲۹-۴۳۱ هسته مرکزی حکومت خود را در خراسان ایجاد کردند و همین حکومت است که با سرعتی عجیب و بی سابقه قسمت اعظم آسیا از حدود سیحون تا سواحل مدیترانه را زیر سیطره خود درآورد در حالی که دیگر حکومتی ترك شمرده نمی شد زیرا هم همه ترکانان مذکور خراسانی شده و هم همه رجال آنان از وزرا و دبیران و عمال حکومتی وندماو شعرای سلاطین بی کم و کاست از ایرانیان شرقی بودند و بزودی از سایر نواحی ایران نیز مردانی در دستگاههای آنان رخنه کردند. باتشکیل این حکومت حکومتهای دیگری در قسمت اعظم از آسیای صغیر و شام و نواحی شمالی عراق و جنوب شرقی ایران و غیره

تشکیل شد که همگی تابع حکومت مرکزی سلجوقی یعنی همان حکومتی بودند که رجالی از قبیل عمیدالملک کندی و نظام الملک طوسی و نظایر این خراسانیان آنرا اداره می کرده اند .

زبان رسمی و آداب درباری و تشکیلات حکومتی و نظام سپاهیگری این دولت مرکزی و دولتهای تابعه آن بتمام معنی ایرانی بوده و مخصوصاً رنگ ایران شرقی داشته است . با این قومست که زبان فارسی تادروازه های قسطنطنیه و سواحل مدیترانه و قلب آسیا پیش رفت و این بار هم مثل آن شد که ایرانیان با استخدام یک نیروی تازه نفس دیگر تمدن خود را از دوسوی توسعه بخشیدند و در قسمت بزرگی از آسیا پراگندند و عبارت دیگر کاری که میسر نشد با حکومت خلفای عباسی بتمام و کمال انجام دهند با این حکومت جدید چنانکه می خواستند بانجام رسانیدند .

سیر در تاریخ ایران همیشه این اصل عجیب را ، که در کمتر نقاطی از جهان می توان یافت ، بمانشان می دهد و بصراحت معلوم می دارد که با غلبه اسلام آنکه سقوط کرد حکومت ساسانی بود نه ملت ایرانی ؛ و آنکه از میان رفت قدرت ظاهری ایرانی و آنچه توسعه و تکامل روز افزون یافت قدرت معنوی این قوم و فرهنگ عریق و ریشه دار او بوده است ! و همچنین است در ادواری که غلبه زردپوستان

آسیای مرکزی برای ایران و نواحی غربی آسیا وضع سیاسی تازه‌یی بوجود آورد. در این دوره نیز قبایل جدید بزودی خَلْقاً و خُلُقاً تبدیل بایرانی شدند و زبان فارسی را جایگزین زبان سابق خود ساخته حامی و ناشر و مدافع تمدن و فرهنگ ایرانی گردیدند.

ایران در آغاز
دوره اسلامی
اکنون برمی گردیم بایّامی که سیاست اسلامی در
مدینه و سپس در دمشق و بعد از آن در بغداد بمنزله
پایه و اساسی برای ریاست و قدرت مطلقه خلفا
مورد استفاده بود.

عصر اوّل خلفا یعنی دوره خلفای راشدین دوره فتوحات عرب و جنگهای پیگیر آنان در جانب ایران و در متصرفات روم شرقی و در شمال افریقا بوده است. در این دوره از حیات اجتماعی ایران جز حملات مهاجمان و دفاع شهرها و نواحی مختلف ایران و شورشهای پیاپی بلاد ایران چیزی نمی شناسیم. بعد از جنگ نهاوند در غالب شهرها و ولایات و قلاع ایرانی مقاومت های کوتاه یا طولانی صورت گرفت و سپاه عرب بدان آسانی که تصوّر می رود بفتح همه ایران توفیق نیافت و فتح سراسر ایران تا ماوراء النهر تا اواسط دوره امویان زمان گرفت. در این حملات آنچه زود بدست عرب می افتاد شهرها و قرائی بود که در جلگه ها و معبرهای کاروانرو قرار داشت و آنچه مدتهای متمادی در امان

می ماند نواحی صعب کوهستانی این سرزمین بوده است. در اینگونه نواحی مانند طبرستان و دیلمان و گیلان و دماوند و کوهستانهای کرد- نشین و اراضی کوهستانی بلوچ و غور و غرجستان و امثال آنها ایرانیان تا قسمتی از دوره بنی عباس مقاومت های سخت کردند و در اینگونه مقاومتها بسیاری از سپاهیان عرب را بخاك و خون کشیدند و در پاره‌ی ازین نواحی که گفته ایم عاقبت اندیشه های اسلامی بوسیله خود ایرانیان رخنه کرد و بتدریج قبول شد. منتهی همچنانکه گفتیم چون مراکز اصلی حکومت و قدرت در همان حملات اولیه تازیان بدست آنها افتاده بود مقاومت های محلی در کلیات اوضاع ایران تغییری راه نمی داد و دولت مرکزی ایران که با سقوط ساسانیان از میان رفته بود بدین آسانی تجدید نمی شد.

هنوز چیزی از آغاز فتوحات عرب در ایران نگذشته بود که بعد از قتل عثمان و بروز اختلافات داخلی در میان مسلمانان شورشها و نافرمانیها در ایران آغاز شد. در سال ۳۸ هجری در فارس و در سال ۴۱ هجری در هرات و بعد از آن مدتها در نواحی مرکزی و شرقی ایران انقلابهایی رخ می داد و در همان حال هرگاه سپاهیان اسلامی بهوس فتح نواحی شمالی می افتادند دچار کشتارهای سخت می شدند و همین مقاومتها باعث سختگیری روز افزون حکومت اموی که ایرانیان

باطناً آنرا نپذیرفته بودند ، می گردید و موجب تحريك و تشويق ایرانیان برای گرویدن بدعوت بنی هاشم می شد و آنان را بر آن می داشت که طرح حکومتی نورا در اسلام پی ریزی کنند .

همین تمایل به بنی هاشم است که موجب شد چندین تن از آل علی علیه السلام در ایران علیه حکومت اموی قیام کنند چنانکه زید بن علی بن حسین بسال ۱۲۱ و ۱۲۲ در حدود کوفه قیام نمود و پسرش یحیی بعد از قتل پدر بخراسان پناه برد و هم چنین عبدالله ابن معاویه از اولاد جعفر بن ابوطالب میان سالهای ۱۲۷ و ۱۲۹ در فارس و اصفهان وری و قم طرفدارانی برای قیام خود بدست آورد و بنی عباس، یعنی فرزندان عباس بن عبدالمطلب عم پیغامبر اسلام، که خود شعبه‌ی خاص از شیعه را اداره می کردند مبلغین خود را بخراسان که آماده قبول دعوت آنان بود فرستادند .

قیام ابو مسلم خراسانی در سال ۱۲۹ هجری برای نشر

عنصر ایرانی
در عهد عباسی

دعوت آل عباس نتیجه همین پیش آمدها بوده است .

این قیام چنانکه می دانیم بساط قدرت بنی امیه را

در هم نوردید و تشکیل دولت بنی عباس را بسال ۱۳۲ هجری در

عراق عرب میسر ساخت و این دولت بزودی در عهد خلافت منصور

دومین خلیفه این خاندان در بغداد، نزدیک تیسفون، یعنی در یک



مقبره قابوس بن وشمگیر زیاری، گرگان (قرن پنجم هجری)

محیط کاملاً ایرانی ، مستقر گردید .

این امر یعنی روی کار آمدن بنی عباس بوسیله ایرانیان مایه نفوذ کلی آنان در حکومت اسلام شد چنانکه گوی ایرانیان مصمم شده بودند که از آن پس عرب و تمدن و خلافت و سلطنت اورا مطیع ایران و ایرانی گردانند . بنی عباس نیز که علت سقوط بنی امیه را در بد رفتاری با ایرانیان و پیش گرفتن سیاست نژادی علیه آنان می دانستند از پیش گرفتن همان روش و شیوه امویان در حکومت دوری گزیدند بلکه کوشیدند که سپاهیان و یاران و همکاران خود را از میان ایرانیان انتخاب کنند و اگر چه دسته های از سپاهیان عربی را برای حفظ ظواهر شرع نگاهداری کردند لیکن از تمایل کلی بجانب ایرانیان برکنار نماندند و از روی طبع و شاید از راه اجبار باختلاط با ایرانیان تن در دادند و حتی طرز لباس پوشیدن آنان را نیز قبول کردند . در ترجمه تاریخ طبری (تاریخ بلعمی) چنین آمده است که : « ابو مسلم صاحب الدعوه چون بنی امیه را هلاک کرد و خلیفتی به بنی عباس داد ، بنی امیه رنگ سبز دوست داشتندی و بیشتر جامه سبز پوشیدندی و گفتندی که این رنگ سبز از بهشت است ، پس ابو مسلم خواست رسمهای بنی امیه بگرداند و خواست که سلطان جامه بر آن رنگ پوشد که با هیبت تر بود ، پس ... بفرمود که جامه سلطان

سیاه کنند. ».

معروفست اوّل کسی از میان خلفای عباسی که خود بلباس ایرانیان ملبّس شد و مردم را بیپوشیدن آن امر کرد منصور است که در سال ۱۵۳ هجری بدین کار قیام نمود. اندک اندک کار نزدیکی بعنصر ایرانی بجایی رسید که خلفا زنان خویش را بیشتر از میان ایرانیان انتخاب می کردند و مادر ولیعهد خلیفه غالباً ایرانی بود و همین امر باعث می شد که در خلفا میلی فطری بعنصر پارسی ایجاد گردد، و غلبه عنصر پارسی هنگامی روبمنتهی حدّ فزونی نهاد که خلفا وزرا و دبیران و رجال شورای خود را از خاندانهای مانند خاندان برمکی و خاندان سهل و نظایر آنها انتخاب کردند. بزرگترین منظور این خلفا ترقّی دادن رجال ایرانی و استفاده از قدرت آنان در قبال عناصر ناراضی عربی بوده است. هنگامی که مهدی خلیفه بقصد تشکیل شورای خلافت افتاد و خواص دربار را گرد کرد اوّلین کسی که شروع بسخن کرد از رجال ایرانی بوده است و باقی را بر این قیاس باید نمود، چنانکه درباریان و رجال دولت و خواص حکومت خلفا را بزرگان ایرانی تشکیل می دادند و ایشان حکومت عباسی را نظم می دادند و دیوانهای خلافت یعنی ادارات مختلف آنرا در دست داشتند و وزرا و سرداران و عاملان و دبیران و حاجبان و حتّی ندیمان خلیفه از میان

ایشان انتخاب می‌شدند چنانکه گفتی این حکومت از آن‌ایشانست. در اغلب این موارد منصبی از پدر به پسر بارث می‌رسید و برخی از خاندانها بوزارت و ولایت شناخته می‌شد مثل خاندان برمکی و خاندان وهب و خاندان طاهر و خاندان سهل و جز آنان.

در بعضی اوقات توجه و تمایل خلفای عباسی نسبت بایرانیان بدرجه‌یی از شدت می‌رسید که مایهٔ اعتراض اعراب می‌گردید. معروفست که چون مأمون بامساعدت رجال خراسان امین برادر خود را از میان برداشت بنحوی دست ایرانیان را در امور حکومتی باز کرد که چندین بار مورد اعتراض قرار گرفت و یکبار مردی در شام بدو گفت: «ای امیر المؤمنین، بعرب شام همچنان نظر کن که بایرانیان می‌کنی!» مأمون در جواب او گفت: «بیهوده مگو! بخدا که من افراد طایفهٔ قیس را از پشت اسبان‌شان فرود نیاورم مگر وقتی که دریافتم با وجود ایشان در بیت المال من درهمی نخواهد ماند؛ و اما یمن، نه من آنرا دوست دارم و نه ساکنان آن دوستدار منند. اما بنی قضاعه، بزرگان‌شان منتظر کسی از آل سفیانند تا جانب او را در خلافت بگیرند و بنی ربیعہ نیز از هنگامی که خداوند پیغامبر خود را از میان مضر برانگیخته بر او خشمگین هستند!»

این پاسخ نشان دهندهٔ عدم اعتماد خلفای عباسی نسبت بقبایل

عرب است اما بالاتر از همه اینها علت اصلی توجه آنان بایرانیان حاجتی بود که نسبت بآن قوم در اداره امور مملکت احساس می کردند^۱. اولین اثر بارز این جریانات تأثیر فرهنگ ایرانی در فرهنگ اسلامی شد بنحوی که باید گفت فرهنگ اسلامی که در این اوان بصورت بارز وقاطع خود تشکیل یافت برپایه فرهنگ ایرانی باضافه ظواهر عربی یعنی زبان عربی و اعتقادات دینی اسلامی است. درست است که فرهنگهای دیگری مخصوصاً فرهنگ یونانی هم درین میان بی اثر نبوده است ولی اثر آن اکثراً جنبه علمی، آنهم بیشتر بوسیله ایرانیان وزیر نظر آنان، داشته است. اینست که باید درباره کیفیت تأثیر فرهنگ ایرانی در عصر اول عباسی، که مهمترین دوره تشکیل فرهنگ اسلامی است، بحث طولانی خاصی درپیش گیریم:

تأثیر فرهنگ ایرانی در فرهنگ اسلامی

این امر طبعاً نتیجه مستقیم نفوذ رجال ایرانیست در دستگاه حکومت عباسی که خود معلول دخالت ایرانیان در تشکیل دولت مذکور بوده است. با این حال بهتر است نشر و نفوذ فرهنگ ایرانی را در میان مسلمین بنحو روشن تری تحلیل کنیم و علل اصلی

۱- درباره همه این مطالب که گفته ایم سهل ترین مأخذ برای مراجعه کتاب تاریخ التمدن الاسلامی تألیف جرجی زیدان است، بدان مراجعه شود.

آنرا بیابیم. علت عمده تأثیر فرهنگ ایرانی اینها بود:

اول. اختصاص منصب وزارت و امور دیوانی بطور اغلب

بایرانیان.

دوم. انتقال مرکز خلافت از دمشق ببغداد و درجوار ایران.

کلمه «وزیر» از يك اصل ایرانی است که در پهلوی مستعمل بوده و «ویژیر» تلفظ می شده است. این کلمه ظاهراً از دوره جاهلیت در زبان عربی رخنه کرده بود ولی بکار بردن آن بصورت اصطلاح تشکیلاتی، چنانکه می شناسیم، از عهد عباسی و بوسیله ایرانیانست. بنابراین توضیح ابن خلکان در وفیات الاعیان اولین کسی که در اسلام عنوان وزارت بر او اطلاق شد ابوسلمه خلال است. این ابوسلمه خلال که به «وزیر آل محمد» معروف شده از ایرانیانست که در تبلیغ خلافت عباسی و رسانیدن خاندان مذکور بخلافت اسلام مؤثر بوده و در کوفه بسر می برده است و چون در آغاز کار آنان تمایلی بآل علی علیه السلام نشان داده بود بغدر و خیانت بنی عباس گشته شد. اولین وزراء بنی عباس همگی ایرانی بوده اند مانند ابوسلمه مذکور و بعد از او ابویوب موریانی از قریه موریان نزدیک اهواز، وزیر منصور؛ و یعقوب بن داود وزیر مهدی و یحیی بن خالد برمکی وزیر رشید و پسران سهل از شاهزادگان ایرانی که وزرای مأمون بوده اند، و بعد از



آنان احمد بن یوسف که او نیز ایرانی بوده بوزارت مأمون رسید
وبعد از وی ثابت بن یحیی رازی ...

این وزیران همه ایرانی و دارای عنوان ایرانی قدیم خود بوده و
بعنوان قائم مقام خلفا در همه امور دخالت داشته اند . در دوره بنی
العبّاس وزیر عهده دار همه امور بود خلاف دولت بنی امیّه اسپانیا
(اندلس) که برای هر يك از کارهای مهمّ درباری بنحوی که در
مقدمه ابن خلدون ذکر شده ، وزیری خاص داشته اند . نتیجه
تصرف وزیران ایرانی بنی عبّاس در کلیّه امور مملکتی آن بود که
رسوم و آداب و سنّهای ملیّ آنان ، که با آنها خوی داشته وعادت
کرده بودند ، در کلیّه ممالک اسلامی رخنه کند . این وزرای ایرانی
که گفته ایم بتمامی مردی فاضل و مطلع و ادیب و نویسنده بوده اند و
حتی در امور جنگی هم رأی و نظر آنان دخالت داشت و علّت حسن
اداره امور دولت بنی عبّاس در عهد اوّل عبّاسی همین اطلاع و درایت
وزرای ایرانی آنان بود و در حقیقت کاردانی و کفایت آنان بود که
دولت بنی عبّاس را در آغاز کار و در يك دوران تحوّل و انتقال بدان
خوبی حفظ کرد و از خطر سقوط فوری نجات داد .

از جمله شرایط مهمّ وزارت در عهد اوّل عبّاسی قدرت وزراء
در کتابت و انشاء بوده و چنانکه می دانیم و بعد ازین خواهیم گفت ،

نویسندگان اولیه عهد عباسی یا ایرانی و یا تربیت یافتگان در زیر دست ایرانیان بوده‌اند و شاید علت اساسی انحصار وزارت بایرانیان در آن دوره همین امر بوده باشد و حق آنست که قدرت نویسندگی عربی، حتی در عهد دولت بنی امیه، در عنصر ایرانی خیلی بیشتر از عنصر عربی بوده است چنانکه در همان عهد اموی کتاب بزرگ دولتی ایرانی بوده‌اند مانند عبد الحمید کاتب و سالم مولی هشام بن عبد الملک و پسرش «جبله» که خود از کُتاب معروف عهد اموی و از جمله مترجمان مشهور کتب پهلوی عربی بوده‌است و او و عبد الحمید کاتب را پیش از عبد الله بن مقفع فارسی باید از بنیان گذاران اولیه انشاء عربی شمرد.

زیر دست این وزیران ایرانی نژاد معمولاً عده‌ی نویسنده (= کاتب) برای اداره امور که بآنها واگذار می‌شد و مخصوصاً صدور دستورها و نامه‌ها و جوابها و غیره بسر می‌بردند. نظیر این دسته از کاتبان را حکام و والیان بزرگ در همه جا داشته‌اند چنانکه مثلاً عبد الله بن مقفع نویسنده ایرانی نژاد عربی نویس، که ستون اصلی و اساسی و سستی ناپذیر ادب عربی است، مدتی کاتب داود بن عمر والی کرمان و سپس کاتب عم منصور والی بصره بود. کاتبان مذکور اگر با وزیران کار می‌کردند در بسیاری از امور قائم مقام آنان بوده‌اند

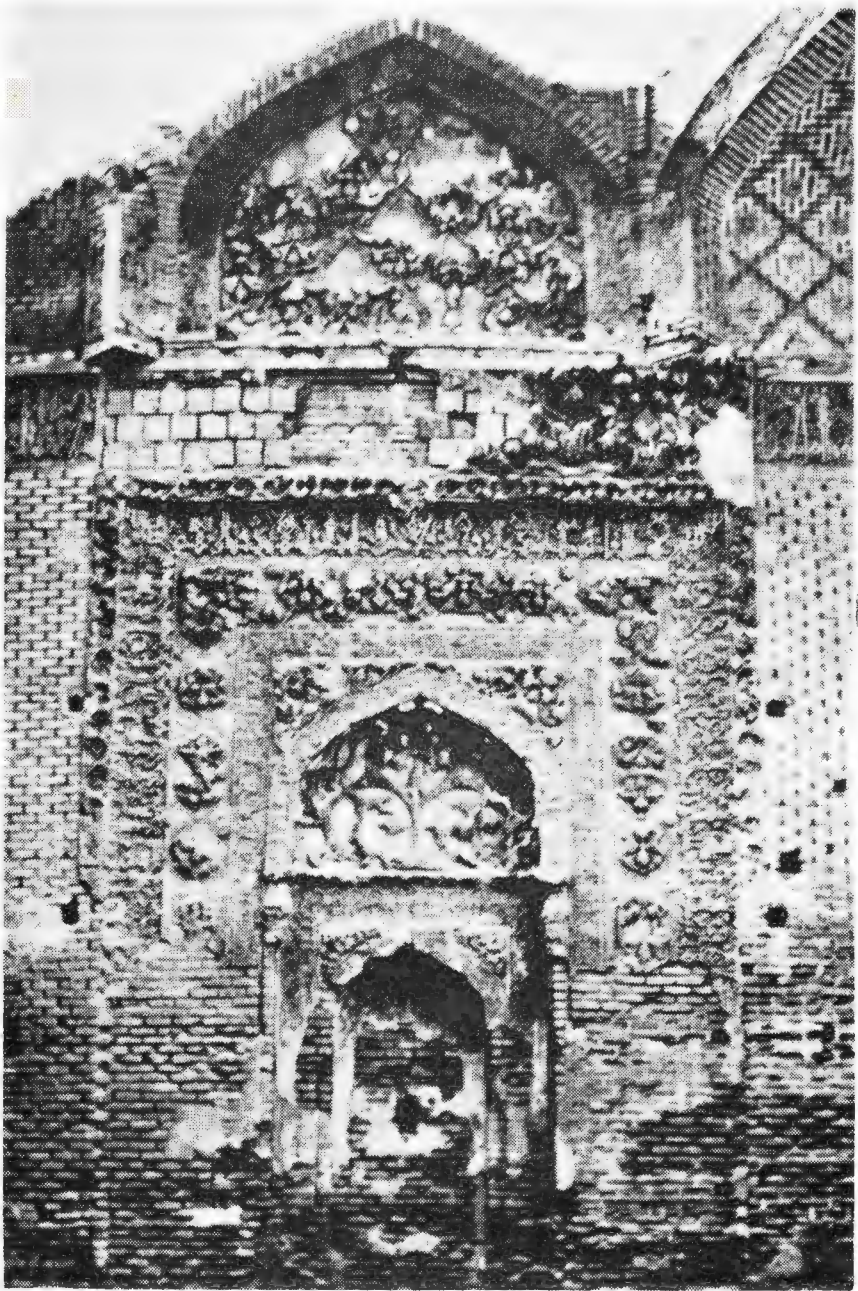
و اگر بوالیان و عمال و حکام خدمت می نمودند همین سمت و مقام را در نزد آنان داشتند و نزدیک تمام آنان ایرانی بودند و بصورت شکفت انگیزی در اجرای حرفه و شغل خود از سنتهای قدیم ایرانیان نسبت بدبیران و دبیری پیروی می کردند و درین موارد بهمان شیوه و سیرتی که وزیران ایرانی نژاد داشتند تأسی می نمودند .

ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری^۱ در آغاز کتاب معروف خود بنام «کتاب الوزراء والکتاب» شرح مفصّلی از رسوم و آیین شاهنشاهان ایران درباره وزراء و عاملان و کاتبان خود آورده و حتی قسمتی از نامه اردشیر بابکان را که خطاب به وزرای خود و دستور کار آنان نوشته بود نقل کرده است و همین توجّهی که مؤلف اولین کتاب وزراء اسلامی به آیینهای ایرانی درباره وزراء و کاتبان نموده نشان دهنده اندیشه ییست که در عهد اول عباسی درباره حفظ رسوم و آداب ایرانی نسبت بدو دسته فوق وجود داشته و شایع بوده است .

همین مؤلف درباره فضل بن سهل ذوالریاستین^۲ وزیر مأمون

۱- کتاب الوزراء جهشیاری چاپ مصر، ۱۹۳۸ میلادی از ص ۲ تا ص ۹.

۲- ذوالریاستین لقبی بود که مأمون به فضل بن سهل داد برای ریاست سیف و قلم که در او بود یعنی مهارت در اداره امور لشکری و کشوری، و این اولین لقبی است که بوزراء آل عباس داده شد .



محراب مدرسه "حیدریه" قزوین (عهد سلجوقی)

می‌نویسد که چون می‌خواست بخدمت مأمون برود بر کرسی (صندلی) که دو طرف آن تکیه‌گاه داشت می‌نشست و او را همچنان بر کرسی نشسته تا بخدمت مأمون می‌بردند و بر زمین می‌نهادند. آنگاه ذوالرّیاستین بمأمون سلام می‌کرد و بازی‌نشست؛ و جهشیاری می‌گوید که ذوالرّیاستین در این عمل از دوره ساسانیان تقلید می‌کرد زیرا یکی از وزراء آنان بهمین نحو بخدمت شاهنشاه می‌رفت و دوازده تن از شاهزادگان کرسی او را بردوش می‌کشیدند.^۱

چنانکه می‌دانیم در عهد عباسیان کاتبان دستگاه خلافت بصورت طبقه‌یی از طبقات دولتی درآمده و آداب و رسوم خاصی داشته‌اند. این رسم هم از رسوم دوره ساسانی نشأت کرده بود زیرا بنابر قول جهشیاری رسم پادشاهان ایران چنان بود که هر طبقه‌یی از طبقات را که در خدمت آنان بودند بالباس و نشانهای خاصی از باقی طبقات مشخص می‌کرده‌اند تا بوسیله آن علامات شناخته‌شوند و کُتاب هنگامی که در شهر بسر می‌بردند می‌بایست شعار خاص خود را داشته باشند و فقط در موقعی که همراه پادشاهان بجنگ می‌رفتند مانند دیگران جامه جنگ می‌پوشیدند.

۱- الوزراء والکُتّاب ص ۲۵۹.

۲- ایضاً ص ۲.

بهر حال این کتاب که در عهد اوّل عباسی بصورت دسته خاصی در دستگاه خلافت عباسی و عمال آنان در آمده بودند، اثر بسیار مهمی در فرهنگ آن عهد داشتند و اصولاً نحوه تربیت آنان بوضع بود که از سایر طبقات ممتازشان می ساخت زیرا علاوه بر اطلاعاتی که می بایست از اسلامیات و فرهنگ عربی داشته باشند همگی آنان صاحب اطلاعات وافی از فرهنگ ایرانی و رسوم و آداب خود در دوره ساسانی و کردارها و گفتارهای آنان بوده اند. بهمین سبب است که می بینیم دایره اطلاع کتاب در دوره مذکور و همچنین دوره های بعد در تمدن اسلامی همواره از دیگران که بفنون خاصی از علوم اشتغال داشتند بسیار زیادتر بوده است و نیز بهمین سبب است که برای تربیت کاتبان و تعیین شرایط دبیری کتابهای خاصی تألیف می شده که اولین آنها بدست یکی از ایرانیان بنام ابن قتیبه دینوری، از دینور نزدیک همدان، نوشته شده و موسوم است به «ادب الکاتب» و برگردۀ همین کتابست که بعدها کتابهایی از قبیل ادب الکتاب (از ابوبکر الصولی) و «الکتاب» (از ابن دُرستویه از ادباء ایرانی قرن چهارم متوفی بسال ۳۴۶ هجری) و امثال آنها تألیف گردید.

باین ترتیب ملاحظه می کنید که نه تنها کتابت رسائل بصورت مقبول و مورد اعتناء خود در تمدن اسلامی بوسیله ایرانیان (از عبد الحمید

کاتب ببعد) شروع شده بلکه دستورهای مربوط بکتابت و فن دیرری عربی نیز نخستین بار بوسیله ادبای ایرانی تدوین گردیده است! سخن ما درین بود که دسته دیران (کتاب) در عهد عباسی اثر بارزی در فرهنگ اسلامی داشته اند. این دسته بسبب آنکه معتقد بودند «ادب عبارتست از دانستن اندکی از هر چیز» خود را مجهز بهمه اطلاعات لازم از دو فرهنگ بزرگ عهد خویش یعنی فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی می نمودند چنانکه از جمله لوازم کارشان آن بود که می بایست از حکمت منسوب به بزرگمهر حکیم بهمان میزان مطلع باشند که از حکمت و اقوال منسوب به اکثم بن صیفی از خطبای عرب در آخر عهد جاهلیت؛ و تاریخ ایران را بهمان درجه در حیطه اطلاع خود در آورند که تاریخ عرب و اسلام را؛ و گفتارهای شاپور و انوشروان و خسرو پرویز و موبدان موبد و امثال آنان را بهمان قدر بدانند که سخنان خلفای راشدین و خلفای اموی را. و در این امور در حقیقت پیروی از وصایای پیشرو بزرگ ایرانی خود عبدالحمید کاتب می کردند که سخنان و دستورهای او در کتاب الوزراء و الکتاب جهشیاری بتفصیل نقل شده است.^۲

۱- الادب هو الاخذ من کل شیء بطرف.

۲- کتاب الوزراء ص ۴۷ - ۵۱.

(۱)
 باتوجه به آنچه گذشت اولین علت نشر فرهنگ ایرانی در عهد
 اول عباسی روی کار آمدن عده بزرگی از رجال ایرانی نژاد بود که
 تربیت ایرانی داشته و با اتکاء بر رسوم و آداب اجدادی خود مشاغل
 مهم خلفا را از وزارت و دبیری و حکومت ولایات و حتی سرداری و
 سپهسالاری آنان اداره می کرده اند. این دسته که ذکر نامشان صحایف
 کتب تاریخ و ادب اسلامی را از قرن دوم هجری ببعده پوشانیده است،
 نه تنها خود وسیله نشر فرهنگ ملی خویش بودند بلکه از طرفی گروه
 عظیمی از نویسندگان و علمای ایرانی نژاد را زیر دست خود
 تربیت می کردند و آنان را بترجمه کتب ایرانی و یا تألیف کتابهای
 تازه برمی انگیزختند، و از طرفی دیگر خلفا و رجال دولت عباسی را
 نیز با آداب و رسوم ایرانی آشنا و بدانها علاقه مند می نمودند.

(۲)
 دومین علت نشر فرهنگ ایرانی در عهد اول عباسی در کشورهای
 اسلامی انتقال مرکز خلافت به عراق عرب کنونی یعنی بداخله
 شاهنشاهی قدیم ساسانی بوده است. بنی عباس قدرت خود را از
 مراکزی که در ایران و در عراق عرب کنونی بهواداری آنان تشکیل یافته
 بود، بدست آوردند و هنگامی که می بایست مقالید خلافت بدانان
 تسلیم شود در پناهگاه خود در کوفه و زیر حمایت ابوسلمه خلال وزیر
 آل محمد، یعنی اولین وزیر ایرانی آل عباس، بسر می بردند. برای آنان

تنها راه استقرار حکومت و قدرت اتکاء بایرانیان بود و همین سبب تصمیمشان باقامت در ایران و یادرجوار ایران قاطع بود. از اینجاست که ابوالعبّاس سفّاح حکومت خود را در شهر هاشمیه نزدیک انبار مستقر ساخت و منصور آنرا به قریه‌ی نزدیک تیسفون، که اسم ایرانی آن یعنی بغداد^۱ هنوز هم باقیست، انتقال داد.

این امر از جهات مختلف موجب تأثیر ایرانیان در فرهنگ اسلامی گردید زیرا این شهر ایرانی در دسترس تمام ایرانیانی بود که در مراکز مهم علمی خوزستان و فارس و امثال آنها از عهد ساسانی ببعد بسر می‌بردند و علاوه بر اینها این شهر در نزدیکی دوشهر کوفه و بصره قرار داشت که بعد از غلبه اسلام دو فرهنگ ایرانی و عربی در آنها بهم آمیخته شده و ازین آمیزش يك فرهنگ خاص جدید بوجود آمده بود که جلوه آنرا در آثار نویسندگان بزرگی که در این دوشهر تربیت شده بودند ملاحظه می‌کنیم.

هجوم ایرانیان بشهر بغداد با سرعت زیادی، هم از دوره منصور یعنی در همان آغاز دوره پایتخت شدنش، شروع شد و تا چند قرن بلا انقطاع ادامه داشت. این هجوم یا در طمع کسب جاه و مقام بود

۱- بغداد از دو جزء «بَغ» (از ریشه Bagha) یعنی خدا و «داد» (از ریشه dā یعنی خلق کردن) تشکیل شده و معنی تحت‌اللفظ آن خدا داده یا خدا آفریده است.

ویا برای تحصیل مال و مکنّت از راه تجارت و استفاده از مرکز سیاسی و مالی يك امپراطوری بزرگ، ویا برای استفاده از اطلاعات طبّی و نجومی و سایر مهارت‌های علمی و فنی و هنری در دستگاه پر ثروت خلفا و رجال و امثال آنها. اینست که بغداد بزودی بصورت يك شهر نیمه ایرانی و نیمه عربی درآمد و در حقیقت جانشین شهر مقتدری شد که يك قرن و نیم پیشتر در جوار آن قرار داشت، یعنی جانشین تیسفون (مداین) شد که مرکز قدرت و مدنیت ایرانی بود.

توجه و علاقه و احتیاج بنی عبّاس با ایرانیان هم دلیل دیگری داشت و آن بیمی بود که بنی العبّاس از عنصر عرب داشتند زیرا غالب قبایل عرب با خلافت بنی امیّه که طرفدار رجحان همنژادان خود بر سایر اُمم اسلامی بوده‌اند، موافقت داشتند و برای بنی عبّاس حتی در میان نزدیکترین عشیره عرب با آنها، یعنی بنی عقیل و سادات طالبیه هم موافقتی وجود نداشت. اینست که بنی عبّاس هم از آغاز کار خود با ایرانیان کنار آمده و با عنصر عرب بمخالفت برخاسته بودند. ابراهیم ابن محمّد امام شیعه بنی عبّاس هنگامی که ابو مسلم در خراسان مشغول دعوت برای خلافت آل عبّاس بود، در نامه‌ی که با و نوشت بوی گفت که: «اگر بتوانی هر که را بزبان تازی سخن گوید بقتل برسان!»

وقحطبه طائی یکی از سرداران ابو مسلم که اصلاً از نژاد عرب بوده ولی در خراسان نشو و نما یافته و نیمه ایرانی شده بود، در خطبه‌یی که برای خراسانیان انشاء کرد، ایرانیان را بکشتار تازیان تحریر نمود و گفت: «خداوند شمارا بر آن قوم مسلط کرد تا از ایشان انتقام بکشید بنحوی که رنج و عذاب آنان بیش از صدماتی گردد که بشما رسانیده‌اند.»^۱

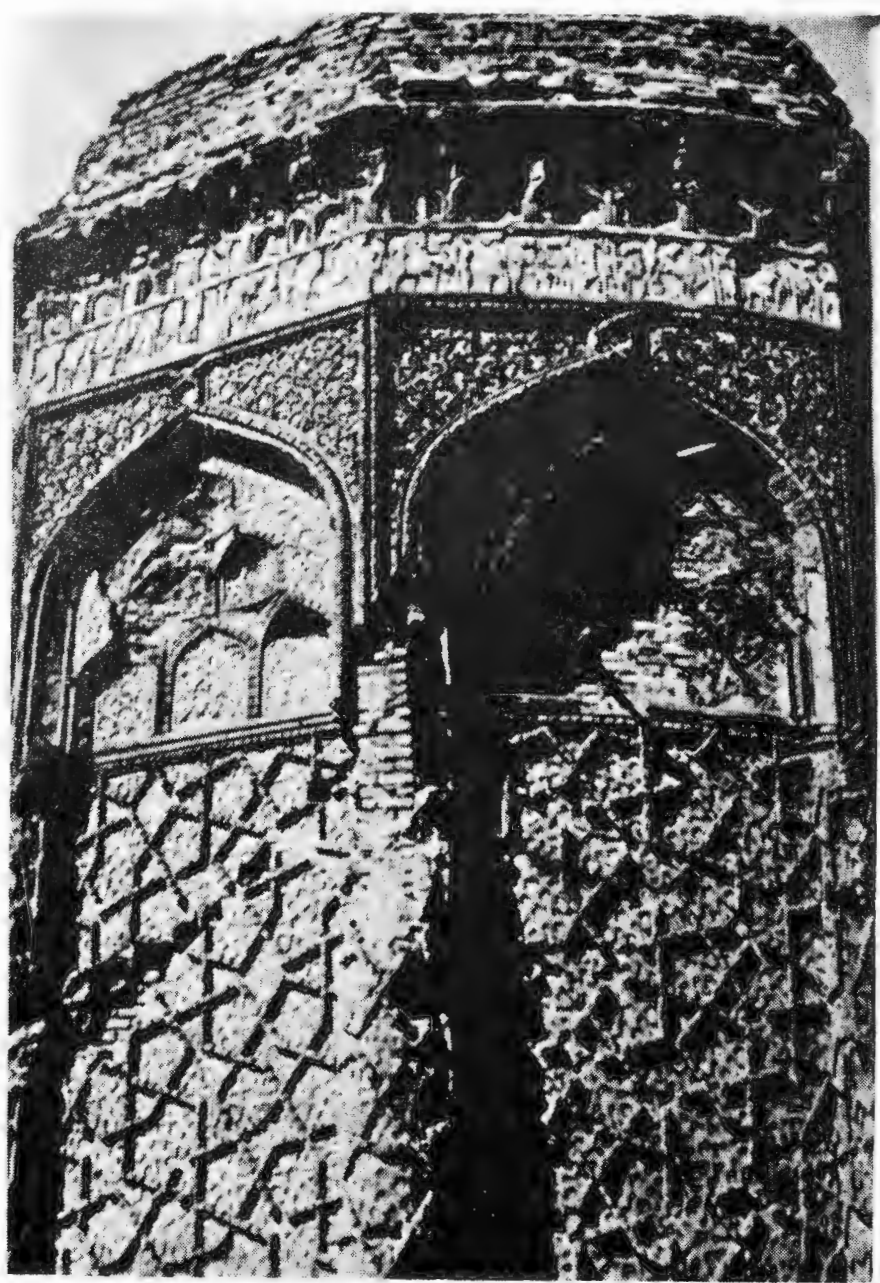
نتیجه کنار آمدن بنی عباس با ایرانیان طبعاً همکاری آنان در اداره امور مملکت بود و بهمین سبب بود که بنی عباس ناگزیر بودند در ایران و یا در نزدیکی‌ترین ناحیه بایران مستقر شوند. ازین روی بود که مرکز حکومتشان را در عراق عرب و در بغداد قرار دادند و حتی این مرکز حکومت اسلامی چند گاهی بخراسان انتقال یافت یعنی در آن روزگار که عنصر ایرانی در دستگاه خلافت امین بخطر افتاد چاره کار خود را تغییر خلیفه و انتخاب مأمون، والی خراسان، بدین سمت و تقویت و تأیید او در محل و عبارت دیگر تجدید همان اوضاعی دانست که بوسیله ابو مسلم خراسانی در آغاز عهد عباسی جریان یافته بود.

علی‌آی حال انتقال مرکز خلافت از شام بعراق از لحاظ عقلی

۱- ایضاً کامل ابن اثیر حوادث سال ۱۳۰ هجری.

اثر بسیار عمیقی در تمدن اسلامی داشت و این تأثیر هر چه بود بسود فرهنگ ایرانی صورت گرفت چنانکه اگر این انتقال انجام نمی پذیرفت تمدن اسلامی رنگی دیگر یعنی صیغه بی رومی و یونانی پیدا می کرد . اکنون که از ذکر این مقدمات گذشته ایم خوبست که دربارهٔ مظاهری از فرهنگ ایرانی، که بر اثر تشکیل دولت عباسی و استقرار آن در بغداد و روی کار آمدن رجال ایرانی در دستگاههای دولتی اسلام، در فرهنگ اسلامی اثر جاویدان برجای نهاده، بمطالعهٔ مختصری مبادرت جویم :

نخستین تأثیر فرهنگ ایرانی در فرهنگ اسلامی
 ایرانیان و ادبیات
 شیوع زبان و ادب ایرانی و تأثیر بسیار شدید آن
 عربی
 در زبان و ادب عربیست، تأثیری که هیچگاه راه
 نیستی نگرفت و تا زبان و ادب عربی برجای باشد آن تأثیر نیز بقوت
 خود باقی خواهد بود . — موقعی که تازیان بعد از روزگاری بیابانگردی
 آغاز شهرنشینی کردند خود را در برابر بسیاری از چیزها یافتند که
 در زبان خود الفاظی برای بیان آنها نداشتند . این امر در کلیهٔ امور
 حیاتی آنان تعمیم داشت یعنی شامل وسایل آرایش ، انواع پوشیدنیها
 و خوردهنیها ، سازها و الفاظ و اصطلاحات موسیقی ، دیوانها و ادارات
 مملکتی ، مفاهیم مختلف راجع بامور کشوری و لشکری و امثال این مطالب



نمای خارجی گنبد کبود
این گنبد چند سال پیش از حمله مغول در مراغه بنا شده است



تزئین داخلی مسجد کبود ، تبریز قرن نهم هجری

می‌گردید. برای رفع این اشکال بهترین و ساده‌ترین راه آن بود که، علاوه بر وضع پاره‌بی لغات، از واژه‌های اقوام دیگری که درین راه‌ها پیشرفت و اطلاع بیشتری داشتند استفاده شود و آن لغات بصورت‌های ملائم بطبیعت زبان عربی درآید. بیشتر لغاتی که بدین طریق وارد زبان عربی شد، بدلالی که پیش ازین گفته‌ایم، از زبان پهلوی یادیدگر زبانهای ایرانی بود زیرا زبانهای ایرانی منبع ثروت‌مندی بود برای بسیاری از کلمات که نشان دهنده مفاهیم مدنی هستند.

صولی^۱ ادیب و نویسنده و شاعر معروف عربی زبان ایرانی نژاد حکایت کرده است که یک ایرانی بایک عرب در حضور یحیی بن خالد برمکی مناظره‌ی داشتند. ایرانی گفت: ما هرگز بشما چه در عملی و چه در نامگذاری چیزی نیازمند نشدیم ولی شما همینکه آغاز جهان‌داری کردید در کارهای خود چه از ما و چه از زبان ما بی‌نیاز نماندید و حتی برای خوردن‌ها و آشامیدن‌ها و دیوان‌هایتان و آنچه مربوط بآنهاست نام‌هایی را که ما داشتیم پذیرفتید و در آنها تغییری راه‌ندادید، مانند «اسفنداج»

۱- ابو اسحاق ابراهیم بن العباس الصولی کاتب معروف متوفی بسال ۲۴۳ هجری اصلاً از اهل خراسان و جدش محمد از رجال معروف دولت عباسی و از مبلغان آن بود. صولی خود کاتب معتصم خلیفه و از جمله بلاغ‌کم نظیر در زبان و ادب عربی است. دیوان رسائل و دیوان شعر او همواره از جمله آثار مشهور و طرف مراجعه^۲ بلغای عربی زبان بود.

و «سکباج» و «دوغباج» و بسیاری از امثال آنها؛ و مثل «سکنجبین» و «جلنجبین» و «جلاب» و بسی از نظایر آنها؛ و مانند «روزنامج» و «آسکدار» و «فروانک» و بسیاری از همانندهای آنها. مرد عربی خموش ماند و یحیی بن خالد بدو گفت که: بوی بگو که مارا مهلت ده تا مانند شما هزار سال حکومت کنیم، بعد از هزار سال نه دیگر بشما حاجتی داریم و نه بدانچه از شماست!»

عمر و بن بحر جاحظ بصری (متوفی بسال ۲۵۵ هجری) ادیب و نویسنده بسیار معروف، که اطلاعات او درباره ایران و زبان ایرانی و بسیاری از نکات مربوط به تاریخ ایران هنوز مورد استفاده است، در کتاب مشهور خویش «البيان والتبيين» می گوید: [مگر ندیده‌ای اهل مدینه وقتی که در قدیم الايام مردی از اهل ایران در میان آنها سکونت می‌گزید الفظای از زبان او می‌گرفتند و بکاری می‌بردند و بهمین سبب بطیخ را خربزه می‌نامیدند... و همچنین است اهل کوفه که مسخاة را بال می‌گویند... و اهل بصره وقتی که چهارراه بهم برسد آنرا مُربّعه می‌خوانند و اهل کوفه آنرا «چهارسو» می‌نامند و چهارسو فارسی است، و سوق را «وازار» (= بازار) می‌خوانند و «وازار»

۱- ادب الکتاب صولی به نقل از ضحی الاسلام تألیف احمد امین ج ۱ قاهره

۱۹۳۸ میلادی، ص ۱۸۲ - ۱۸۳.

فارسی است و «قضاء» را خیار می گویند و خیار فارسی است... الخ].^۱

لغات فارسی از روزگار قدیم در زبان عربی نفوذ داشت و این نفوذ یا از راه بازرگانی صورت می گرفت و یا از راه آمیزش و اختلاط ایرانیان و اعراب بایکدیگر. زیرا می دانیم که یمن و قلمرو حکومت مناذره تابع ایران بود و علاوه بر این شاهنشاهی ساسانی عادهً تا سواحل فرات گسترش داشت و در این نواحی قبایلی از اقوام سامی و احیاناً عرب سکونت داشتند و طبعاً با ایرانیان آمیزش داشته و از آنان بسیاری چیزها را می گرفتند اما آنچه پیش از دوره عباسی از زبان فارسی گرفته شد نسبت بآنچه در آن عهد ازین زبان در زبان عربی راه جست خارج از قیاس است زیرا در عهد اخیر تازیان با لوازم و اسباب تمدن و شهرنشینی آشنا شده و احساس احتیاج بآنها و با سامی و کلمات مربوط بآنها می کردند. علاوه بر این در عهد عباسی بنحوی که دیده و گفته ایم ادبیات عربی فقط در دست تازیان نبود بلکه اکثر دبیران و مؤلفان و معلمان ادب از قبیل روات و علمای علوم ادبی و حتی علمای علوم شرعی و علوم عقلی ایرانیان بوده و طبعاً وقتی برای بیان مفاهیمی که پیش می آمد بلغاتی احتیاج می یافتند از زبان خود استفاده می کردند.

۱- ایضاً نقل از همان کتاب ضحی الاسلام ج ۱ ص ۱۸۳.

مطلب دیگری که در دنبالهٔ مطلب اخیر پیش می‌آید آنست که ایرانیان در دوران ساسانی بمراتب بلندی از دانش ارتقاء جسته و صاحب کتابهای گوناگون در علوم و ادبیات شده بودند، و بعد از آنکه در حوزهٔ ممالک اسلامی درآمدند شروع بترجمهٔ آثار خود بزبان عربی کردند تا هم ازین طریق راهی برای خود در اجتماع عهد باز کنند و هم با حیاء مفاخر آبا و اجداد خود توفیق یابند. در میان این آثار کتابهایی دربارهٔ نجوم و حساب و هندسه و جغرافیا و منطق و فلسفه و طب و داروشناسی و بیطارى و کشاورزی و ادبیات و داستانهای ملی و حماسی و اساطیر و تاریخ و رمانها و افسانههای مشغول کننده و دستورهای مملکت داری و نظایر این موضوعات وجود داشته که قسمتی از آنها برای ایجاد حوزه‌های علمی اسلامی بطور قطع لازم و قسمتی دیگر برای معرفی سوابق افتخارآمیز ایرانیان بسایر ملل اسلامی سودمند بود.

نام بسیاری از کتابها در فنون مذکور در کتابهایی مشهور از قبیل مُرُوجُ الذَّهَبِ مسعودی و الفهرست ابن الندیم و نظایر آنها آمده است و از میان مترجمان این کتابها عده‌ای چنان در ادب عربی مشهورند که نمی‌توان تاریخ ادبیات عربی را در عهد عباسی از نام و شرح آثار آنان جدا کرد. از میان کتابهایی که درین عهد بعربی ترجمه شده و غالب آنها بصورت‌های گوناگون در ادبیات عربی و آثار موجود آن زبان اثر

مستقیم داشته این کتابها را ذکر کرده اند:

خداینامه که بنامهای مختلفی از قبیل سیر الملوك - سیر ملوك
الفرس - تاریخ ملوك الفرس - سيرة الفرس ، چندین بار بعربی
درآمد و از آن تلخیصها و تهذیبهایی ترتیب داده و از ترجمه های
مذکور در کتابهای اساسی تاریخ بزبان عربی خاصه در کتابهایی از قبیل
تاریخ الرسل والملوك طبری و عیون الاخبار ابن قتیبۀ دینوری و
اخبار الطوال و تجارب الأمم و غیره و غیره استفاده شده است .

در رأس مترجمان این کتاب عبدالله بن المقفع (روزبه پسر
داذویه فارسی) قرار داشت و از جمله مترجمان دیگر کسانی را
می شناسیم که اسامیشان را در جزو مترجمان پهلوی بعربی خواهیم آورد .
خداینامه کتاب مشهور پهلوی در تاریخ ایران و علاوه بر سرگذشت
شاهان حاوی بسیاری از حکم و امثال و همچنین عهدهای شاهنشاهان
ووصایا و اندرزهای آنان در امور مملکت بوده است ، و در دوره عباسی
دستور کار بسیاری از رجال و وزرا و خلفا از روی آن اقتباس می شد .

از جمله کتابهای دیگر در مسائل ادبی داستان اسکندر - کتاب
صورت پادشاهان بنی ساسان - آیین نامه - گاهنامه - داستان بهرام
چوبین - داستان رستم و اسفندیار - کتاب زاد انفرخ در تأدیب
پسرش - عهد کسری بپسرش هرمز و پاسخ هرمز بدان - عهد اردشیر

به پسرش شاپور - کتاب موبدان موبد در حکم و جوامع و آداب -
کتاب التاج در سیرت انوشروان - کتاب سیرت اردشیر - آیین
تیر اندازی - آیین چوگان زدن - کتاب ستورپزشکی (دامپزشکی) -
بختیارنامه - زیج شهریار - کارنامه انوشروان - کتاب جاماسپ
در کیمیا - گزارش شطرنج - نامه تنسر - کتاب کليلة و دمنه - کتاب
هزار افسان و بسیاری ازین کتابها بوده است .

از میان این کتابها بعضی چنان در ادب عربی رخنه کرده اند
که می توان آنها را از پایه های ادب عربی شمرد و آنها حتی ادب عربی را
هم وسیله تجاوز بادیات سایر ملل عالم قرار داده اند .

درین میان باید توجه داشت که مقدار زیادی از کتابهای دینی
ایرانیان هم با وجود مخالفتهای بسیار شدید مسلمین ب زبان عربی درآمده
و مشهور شده و مورد استفاده بوده اند مانند کتاب اوستا و کتاب مزدك
و کتابهای مانویه از قبیل شاپورگان مانی - سفر الاسرار - التأسيس -
صبح اليقين - كنز الاحياء - سفر العجايب و امثال آنها . ترجمه های
عربی کتابهای اخیر تا حدود قرن پنجم در ممالك اسلامي رائج بوده و
ابو ريحان بیهرونی آنها را دیده و مطالعه کرده بود^۱ و چنانکه ابن الندیم

۱ - رسالة البیهرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریاء الرازی ، چاپ پاریس ،

در الفهرست گفته بعضی از کتب مانی بپهلوی و بعضی بسریانی نوشته شده و ترجمه آنها ازین هر دو زبان بعربی صورت گرفته بود .

از میان مترجمان کتابهای عربی عده‌ای را ابن الندیم در کتاب مشهور خود الفهرست بمناسبت‌های مختلف معرفی کرده است و در بعضی از کتب دیگر عربی هم مانند مروج الذهب مسعودی و نظایر آن باسامی آنان باز می‌خوریم . از مشاهیر این قوم اینان را می‌توان ذکر کرد :
جبله بن سالم - عبدالله بن المقفع - نوبخت منجم و فرزندانش -
موسی بن خالد و فرزندانش - ابوالحسن علی بن زیاد ناقل زیج
شهریار - حسن بن سهل منجم - احمد بن یحیی بن جابر البلاذری -
اسحق بن علی بن سلیمان - اسحق بن یزید - محمد بن جهم برمکی -
هشام بن قاسم اصفهانی - موسی بن عیسی الکسروی - زادویه پسر
شاهویه اصفهانی - محمد بن بهرام اصفهانی - بهرام پسر مردانشاه -
عمر بن فرخان طبری - علی بن عبیده الریحانی - بهرام هروی محوسی -
بهرام پسر مهران اصفهانی .

این گروه غیر از ایرانیانی هستند که از متون سریانی یا هندی برای ترجمه استفاده می‌کرده و غالباً کتبی بپهلوی و سپس بعربی یا مستقیماً از زبانهای اصلی بعربی درمی‌آورده‌اند؛ و نیز غیر از آن دسته‌اند

۱- الفهرست چاپ مصر ، صفحات ۳۴۱ - ۳۴۲ و ۴۳۹ و ۱۶۴ و غیره .

که کتابهای مانویه را بتازی نقلی می نموده اند ؛ و همچنین قسمتی از کتابهای پهلوی بوده که بعربی در آمد و نام مترجمان آنها معلوم نیست و از میان آنها بعضی مانند بختیارنامه (در ترجمه اصیل عربی موسوم است به عجائب البخت) هنوز بعنوان کتابهای ادبی باقی مانده اند .

مطلبی که نباید در اینجا فراموش شود آنست که کوشش ایرانیان در ترجمه کتابهای علمی بزبان خود داستانی جداگانه دارد که البته باید بجای خود بدان توجه کرد و ما اگر در ضمن مترجمان پهلوی بیکی دوتن از مترجمان کتب علمی مانند نوبخت و علی بن زیاد و عمر بن فرّخان اشاره کرده ایم از بابت اهمیت آنها در ترجمه آثار پهلوی بعربی بوده است و لا غیر .

آنچه تا کنون آورده ایم درباره ترجمه از مآخذ ایرانی بزبان عربی بوده است و چون بحث درباره جزئیات امر از موضوع ما خارج است همین مختصر درین باب اکتفا می کنیم . مقصود ما از ورود درین مبحث آن بود که بیکی از علل و اسباب تأثیر زبان پهلوی و سایر لهجات ایرانی در زبان عربی عهد عباسی پی بریم . بدیهی است که وقتی ادبیاتی اساس کار برای استفاده در زبان و ادبیات دیگر شود از اولی در دومی خواه و ناخواه تأثیرات لغوی انجام می گیرد و این

امریست که در ادب عربی بصورت قاطعی با آن مواجهیم. اما مطلب
بهمین جا ختم نمی شود زیرا در عهد اول عباسی عدّه زیادی از ادبا را
می شناسیم که اگر چه مترجم کتابهای ایرانی نبودند ولی ادبیات ایرانی را
برای استفاده از آن در ادب عربی فرامی گرفتند تا بر اطلاعات خود
ازین راه بیفزایند. این دسته هنگامی که آثاری بوجود می آوردند
از اطلاعاتی که فراهم آورده بودند قبول اثر می کردند و در حقیقت آثارشان
از منشاء ایرانی سرچشمه می گرفت و تحت تأثیر آن بود. بسیاری
از ایرانیان هم بودند که با ادب عربی خوی می گرفتند و درین زبان کتب
و تألیفاتی داشتند و طبعاً هنگام تألیف و تدوین آثار عربی خود از
زبان و ادبیات مادری خویش افکار و کلماتی را در آنها راه می دادند.
بعضی از شاعران عرب را می شناسیم که پهلوی را خوب می دانستند،
یعنی آنها از راه تحصیل فرا گرفته بودند و معانی خود را غالباً از
ادبیات پهلوی می گرفتند. از جمله این شاعران گوینده مشهور عربی
« العتّابی » است. وی از بنی تغلب بود و پهلوی را از راه تحصیل
آموخته و بفارسی تکلم می کرد. یکی از ایرانیان در خدمت محمد بن
طاهر بن الحسین (از آل طاهر) از وی پرسیده بود که تو چگونه
بپارسی سخن می گویی؟ گفت مدّتی در ایران بسر بردم و از کتابهای
ایرانی که در کتابخانه مرو بود استنساخ می کردم. آن ایرانی (یحیی

ابن حسن) ازو پرسید بچه علت این کار را کردی؟ جواب داد که مگر معانی را جز در کتابهای ایرانی در جای دیگر می توان یافت؟ زبان از ما (یعنی از اعراب) و معانی از آنها (یعنی از ایرانیان) است^۱.

اثر ادب ایرانی در اشعار عتّابی آشکارست. وی ادبی ممتاز و صاحب معانی فراوان و تازه و بدیع بود و همین سبب اشعارش دست بدست می گشت و آواز خوانان آنها را از حفظ می کردند و در مجالس بزرگان می خواندند و علاوه بر این در سخنان او مواعظ و حکمی شبیه بسخنان ابن المقفع یافته می شود و غالباً شبیه بکلمات قصاری است که در ادب عربی موجود و غالباً از کلمات قصار پهلوی گرفته و ترجمه شده است.

نتیجه سخن درین بحث آنست که نتیجه آمیزش ایرانیان و عرب آن شد که از طرفی گروهی از تازیان فرهنگ ایرانی را مایه بارور کردن اندیشه های خود کردند و از طرفی دیگر ورود رجال ایرانی در حوزه ادب عربی مایه آن گردید که پایه ادبیات عرب بصورتی گذارده شود که در دورانهای بعد در کمال ثروت و قدرت بتواند ادامه یابد. شاعری چون بشار و نویسندگی چون ابن المقفع و مؤلفانی چون ابن قتیبه و طبری از میان ایرانیان برخاسته و پایه های ادب عربی را بر روی

۱- تاریخ بغداد ج ۶، ص ۱۵۷-۱۵۸، نقل از ضحی الاسلام ج ۱، ص ۱۸۹.

آثار فنا ناپذیر خود استوار کردند و دوره‌ی پرافتخار برای ادب عربی بوجود آوردند. از اینجاست که باید بگوییم ثروت واقعی و انکار ناپذیر ادب عربی منبعث از ادبیات پهلوی و اندیشه‌های ایرانی و حتی لهجه‌های ایرانی است و اگر جریان فرهنگی عهد اوّل عباسی در دوره اسلامی بدست ایرانیان و بهمت رجال ایرانی بوجود نمی‌آمد هرگز ادبیات عربی نمی‌توانست دم از استغناء بزند و هیچگاه شاعران زبردستی که در قرن چهارم هجری بآثار آنان بازمی‌خوریم در صحنه تاریخ قدم نمی‌نهادند. چه خوبست که قول بُحْتُرِی شاعر مشهور عرب نژاد عربی گوی را در آنجا که وصف مداین می‌کند و اشاره‌ی بایرانیان و خدمات آنان می‌نماید، درینجا نقل کنیم تا شاهدی صادق بر مدّعی ما باشد. وی در صفت کاخ مداین می‌گوید:

وَهُوَ يُنْبِیْکَ عَنْ عَجَائِبِ قَوْمٍ لَا يُشَابُّ الْبِیَّانَ فِیْهِمْ بَلِیْسٌ
ذَکَ عِنْدِی وَلِیْسَتْ الدَّارُ دَارِی بِاقْتِرَابِ مِنْهَا، وَلَا الْجَنَسُ جَنْسِی
غَیْرُ نَعْمِی لِأَهْلِهَا عِنْدَ أَهْلِی غَرَسُوا مِنْ ذَکَائِهَا خَیْرَ غَرْسِ
أَیَّدُوا مَلْکَنَا وَشَدُّوا قَوَاهُ بِکُؤْمَةِ تَحْتَ السَّنُورِ حَمْسَ ...

بر اثر نفوذهای همه جانبه زبان ایرانی در زبان عربی که علل و جهات آن را تا کنون بتفصیل دیده‌ایم مقدار بسیار زیادی لغت فارسی در امور گوناگون علمی و ادبی و مسائل اجتماعی و اداری و غیره

در زبان عربی نفوذ کرد که حتی از قدیم الایام عده‌ی بی‌شناختن آنها از لحاظ تحقیق در علم لغت عربی احساس احتیاج می‌کردند. از جمله این گروه‌ست جو الیقّی مؤلف و محقق بزرگ که در کتاب المعرب بعدّه وافری ازین لغات و ریشه‌های ایرانی آنها اشاره کرده است و من برای نمونه بعضی از آنها را با ذکر صحایف آن کتاب (چاپ تهران ۱۹۶۶ میلادی) در اینجا نقل می‌کنم:

«الکُرَج» (= کُره) نوعی بازیچه (ص ۲۹۰).

«المارستان» (مارستان، بیمارستان) (ص ۳۱۲). از عجائب آنست که این لغت در عربی تا دوران ما حفظ شد و ما که ایجاد «بیمارستانها» را در تمدن اسلامی معمول کردیم، خود بعدها بیمارستان را «دارالشفاء» و «مریض‌خانه» گفتیم!

«المَرزُبَان» (= مرزبان) که در عربی آنرا به «مرازبه» جمع بستند و مَرازب یعنی مرزدار. این کلمه در اشعار و نثر عربی بوفور استعمال شده است.

«المَصطَکَا» (همانکه امروز سقّز می‌گوئیم و البته فرنگک). مآبهای ما کلمه آدامس را بر آن ترجیح می‌دهند! (ص ۳۲۰) در لهجه مازندرانی بصمغ درختها مصطکی می‌گویند.

«المَاش» (= ماش) (ص ۳۲۸).

«المِرْجَان» (= مرجان) (ص ۳۲۹).

«النَّيْزَك» (= نیزه) (ص ۳۳۲). در عربی نیزك را به «نیازك»

جمع بسته‌اند و آنرا هم برای نیزه (یعنی رمح) بکار بردند و هم برای ستارگان دونده که نیاکان ما آنها را (نیزك) می‌گفتند و ما امروز «شهاب ثاقب» را بر آن ترجیح می‌دهیم!

«نَرْمَق» (= نرمك = نرمه) نوعی پارچه لطیف ضد زئبر

(= زبرك، زبره = زبر) که نوعی پارچه خشن بود (ص ۳۳۳) و این زئبر ظاهراً چیزی بود شبیه استبرك (ستبرك) که عرب آنرا استبرق تلفظ کرد با این فرق که استبرك از ابریشم ناصاف و زئبر از غیر ابریشم و شاید از پشم بود. نَرْمَق از کلماتیست که در ادبیات و اشعار عرب مورد استفاده قرار می‌گرفت (كَأَنَّهُا نُشِرَ فِيهَا نَرْمَقُ).

«النُّورَج» (النَّيرَج) و در تلفظ اهل یمن «نُورَج» مأخوذ

بود از پارسی «نورگ» و بتلفظ امروزی «نُوره»، و آن وسیله‌ی بود برای پاك کردن و شفاف ساختن دندانها (ص ۳۳۵). این لغت هنوز در زبان پارسی مستعمل است و برای ماده‌ی که موپارامی سترد و بدن را پاك می‌کند بکار می‌رود.

«شاهدانج» (= شاهدانگ) شاهدانه معروف است و آنرا

در عربی شاهدانق هم گفته‌اند (ص ۲۰۶) و این کلمه در پزشکی و

در زبان عموم هر دو معمول بود .

« سَراب » از واژه های است که پیش از اسلام بعربی درآمده بود
(کسر ابٍ بقیعةٍ یحسبه الضمآن ماءً) .

« جناح » معرّب گناه و آن هم از کلماتیست که پیش از اسلام
بصورت مذکور وبصورت « جنحه » در عربی وارد شده بود (لاجناح
علی) و (هذا جناحُ ابی علی ولاجنیتُ علی احد) .

« فردّوس » یعنی بستان (ص ۲۴۰) . این لغت را محققان قدیم
از اصل رومی دانسته اند زیرا از آن راه بزبان عربی درآمده بود و از
همان راه زبان یونانی ولاتین بزبانهای دیگر اروپایی هم وارد شده لیکن
باید دانست که این لغت از اصل پارسی باستان بزبان یونانی راه
جست . پردّیس (Para - daesa) بمعنی باغهای بزرگ محصور بوده و از
همین ریشه است پردیس و فردیس و در زبانهای اروپایی هم نزدیک
به همین صورت هنوز باقی مانده و بمعنی بهشت است . این لغت هم از
لغات کهنه دخیل در زبان عربیست .

« البُستان » که هنوز هم در زبان عربی رائج است از بوستان
فارسی است .

« المَرْدَقُوش » (المَرَزَجُوش) از مُرده گوش فارسی نام نوعی
گُل بود و در اشعار عربی چندین بار بکار رفت (ص ۳۰۹-۳۱۰) .

« المَرَج » (ص ۳۱۰) از اصل « مَرگ یا مَرغ » بمعنی علف وحشی که از زمین نمناک که آنرا مرغزار گوئیم برآید. مَرَج در عربی بمعنی چمن و چمن زار بکار رفته و جمع آن مَرُوج است. مُمَرِج و مُمَرِجَه بزمینی گفته می شود که از آن مَرَج (مَرغ) برآید.

« المُوَزَج » (ص ۳۱۱) مُوزَه (از اصل پهلوی موچک یا موژگ). تشبیه آن در عربی مَوَزَجَان و جمع آن مَوَازِجَه است.

« نَعَلین » از اصل پهلوی نالین (nalīn) بمعنی کفش چوبی که امروز در تهران آنرا « صَنْدَل » گویند. در لهجه شهمیرزاد « نالین » بمعنی کفش چوبی شبیه صندل است که در موقع بیل زدن زمین بپای راست می بندند تا بتوانند آنرا به بیل نهند و فشار دهند. « آ » ی ممدود در تعریب به « ع » تبدیل شد همچنانکه در تعریب لغت « لال » به « لعل » کرده اند. لال یعنی سرخ (از همینجاست لغت لاله) و به سنگ سرخ رنگ معروف هم لال می گفتند و همین کلمه در تعریب به لَعْل تبدیل شده است.

« الكُوتی » (قال ابو عبیده الكُوتی القصیر وهو بالفارسیة كُوتَه ص ۲۹۸).

« الكنز » (ص ۲۹۷) مأخوذ از کلمه گنج فارسی (كنت كنزاً مخفياً... الخ) و از لغات کهنی است که از زبانهای ایرانی بعربی راه جست.

« الكَعَكُ » بمعنی نوعی نان بود که شهرت داشت .

ياحَبِّذا الرِّكْعُكُ بِلَحْمٍ مَثْرُودٍ وَخُشْكَنانٍ وَسَوِيقٌ مَقْنُودٌ (ص ۲۹۷).

این لغت و شعری که شاهد آورده شد یاد آور تأثیر بسیار شدید

زبانهای ایرانی در عربی است . كَعَكُ از لغت « كاك » گرفته شده و این

لغت كاك هنوز در ایران معمول و بمعنی نوعی از نان شیرین است . این

لغت از واژه های هند و اروپایی است و هنوز در بعضی از زبانهای

اروپایی هم باقی مانده بصورت « كيك » در انگلیسی که اخیراً در ایران

نیز معمولست و بصورتی قریب بهمان لغت انگلیسی در آلمانی که

بمعنی نان شیرین (یعنی آنکه در فارسی تهرانی شیرینی خشک می گوئیم)

بکار می رود . لغت كاك فارسی وقتی بعربی رفت بعلت تغییر « آ » ی

ممدود به « ع » به « كَعَكُ » مبدل گردید . و اما در شعری که مثال آورده

شد کلمه « مَثْرُود » مشتق است از « ثرید » و آن معرب « ترید »

فارسی یعنی نان خرد کرده در چیزی از قبیل آب گوشت و یا دوغ و

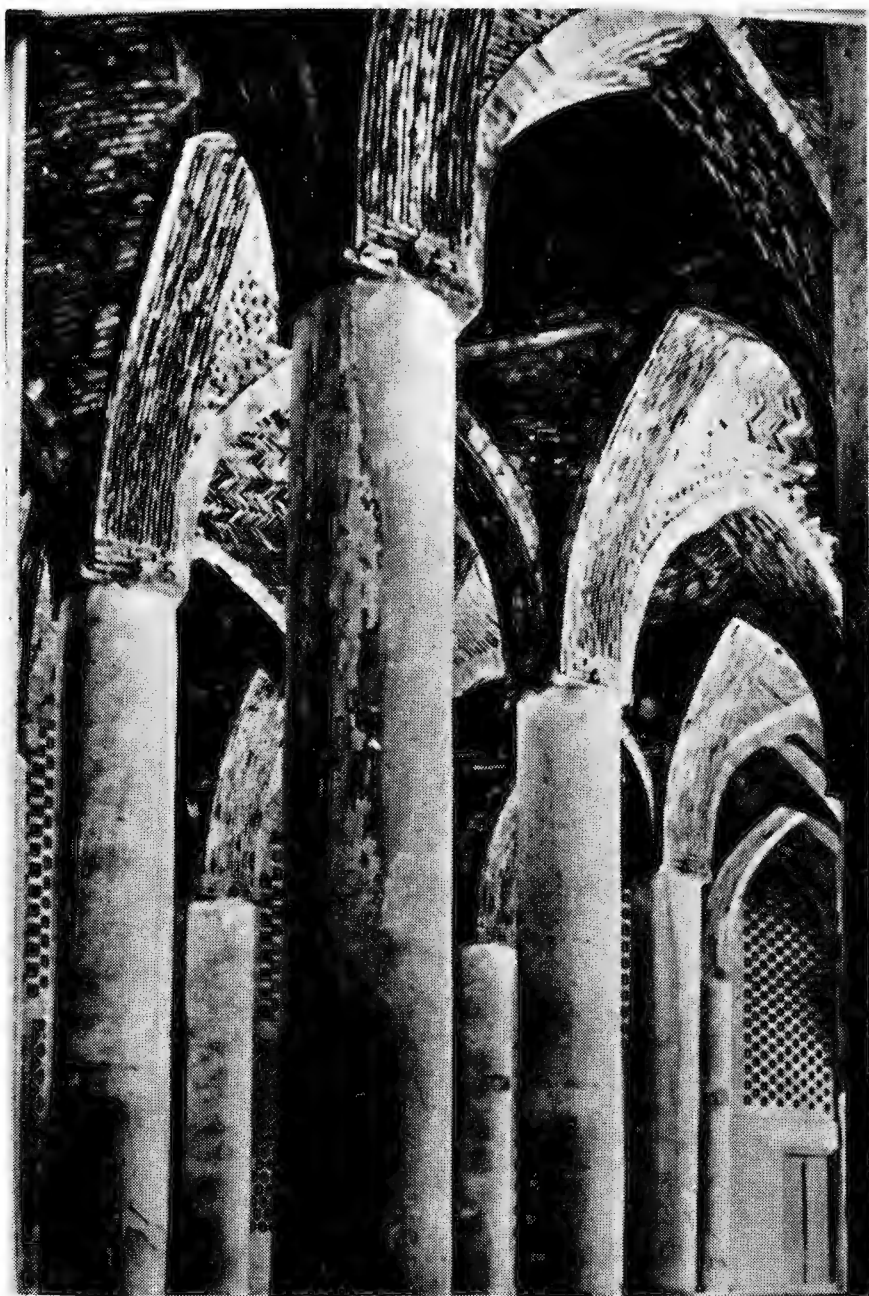
امثال آنست و مَثْرُود یعنی خرد کرده . می بینید که زبان عربی با قدرت

اشتقاقی خود کلمات خارجی را چگونه آنگی عربی می زند ! کلمه

« مقنود » هم مشتق است از قند که مأخوذ از پهلوی و آن هم بنوبه

خود مأخوذ از هندی بود .

« الكُوبه » بمعنی طبل كوچك (ص ۲۹۵) که صورت فارسی



ستونهای داخلی مسجد جامع اصفهان (قرن هشتم هجری)

آن عیناً در عربی حفظ شد.

مقصود من در اینجا آوردن تمام لغتهای فارسی یا پهلوی که
بعربی رفته نیست بلکه منظور آنست که بعد از چندی بحث و ادعا
شواهدی در اینجا ذکر شده باشد و گرنه شماره این نوع واژه‌ها
بحدیست که برای ذکر همه آنها نیازمند تالیفی جداگانه‌ایم و عجب
آنست که بسیاری ازین لغتها بعد از آنکه بوسیله نیاکانمان و یا
بوسیله خود اعراب بعربی برده شد باصورت عربی شده جدید بزبان
فارسی برگشت و ایرانیان امروز غالب آنها را از روی عدم اطلاع
عربی می‌دانند.

اکنون برویم بر سر بحث در اینکه ایرانیان در ادبیات
نحوه تأثیر ایرانیان
در ادب عربی
عربی چه تأثیری کردند و اهمیت آنان در تنها وجه
افتخار عرب چیست؟ این رشته سر دراز دارد و اگر
ما بخواهیم مطلب را چنانکه شایسته آنست مورد بحث قرار دهیم
مثنوی هفتاد من کاغذ شود. ادبیات در هر عصر و زمان و در میان
هر قوم و ملتی آیینۀ اجتماع و روشنگر حیات معنوی و مادی قوم است
و بهمین سبب برای آشنایی با وضع ادبیات در هر زبان آشنایی با عناصر
اجتماعی و فرهنگی و لغوی و اوضاع سیاسی و مادی يك ملت لازم و

ضرور است. با مطالعه‌ی که در وضع اجتماع عصر اوّل عباسی و جریان فرهنگ در آن و سایر مطالب در آن عهد کرده‌ایم معلوم می‌شود که تندترین رنگی که اجتماع آن عصر را می‌شناساند رنگ ایرانیست. آداب و عادات ایرانیان در عصر مذکور بصورت عجیبی در بغداد رواج داشت و از آنجا طبعاً بمراکز دیگر راه می‌جست. مثلاً جشن نوروز که يك جشن کاملاً ملی ایرانی و متکی بسوابق دینی و اجتماعی ایرانیان بوده درین دوره در بغداد رائج بود. خلفا آن را جشن می‌گرفتند و رجال و درباریان تحف و هدایا برای ایشان و برای یکدیگر می‌فرستادند و خلاصه اگر کسی بوضع آن جشن در بغداد آنروز باریک شود بتردید می‌افتد که شاید این جشن يك عید ملی عرب و یا يك پدیده اسلامی بود. شرح مستوفای این تشریفات را در بغداد می‌توانید در مقاله مفصّلی که سی و هشت سال پیش در چندین شماره از سال دوم مجله مهر نوشته‌ام بخوانید.

از عادات دیگر در آن عهد پوشیدن لباس ایرانی بود چنانکه قاضیان و بزرگان دولت بر رسم ایرانیان کلاه بر سر می‌نهادند - مجالس خاصّه مجالس غنا و شراب و جشن و سرور بر رسم ایرانیان و با همان آداب و عادات آنان ترتیب می‌یافت. - از عجایب امور آنست که ایرانیان بعد از آنکه مأمون را بخلافت رسانیدند سعی کردند جامه

سیاه عباسیان را که ابو مسلم خراسانی برای آنان تعیین کرده بود بجامهٔ سبز تبدیل کنند و خلیفه را هم وادار بقبول این امر کردند و سپس وزیر او فضل بن سهل سرخسی همهٔ عمال دولت عباسی دستور داد که از جامهای سبز و کلاههای سبز استفاده کنند. علت این اصرار و ابرام آن بود که جامه و کلاه سبز شعار ساسانیان و زردشتیان در آن روز گار بود^۱ - تشکیلات نظامی و نظم جنگ و ادارهٔ دولت و بسیاری از اینگونه رسوم و آداب و همچنین طریقهٔ اخذ مالیات در ایام مقارن بنوروز و مهرگان و غیره و غیره همه بر رسم ایرانیان عهد ساسانی بوده است و با مراجعهٔ مختصری به کتابهای مربوط خاصه بکتاب الوزراء جهشیاری که پُر است از آداب و عادات وزراء و دبیران ایرانی در خدمت آخرین خلفای اموی و عدهٔ پی ار خلفای عباسی، و نظایر این کتاب، بدینگونه رسوم و آداب که همراه نفوذ و قدرت شگفت انگیز رجال ایرانی بمیان مسلمین راه یافته بود بازمی خوریم.

از جملهٔ تأثیرات بسیار مهم آداب و عادات ایرانیان در جامعهٔ اسلامی آن عهد شیوع موسیقی ایرانی با تمام لوازم آن همراه مجالس طرب و غنا بوده است. موسیقی دانان بزرگ ایرانی از قبیل اسحق موصلی و ابراهیم موصلی و شاگردشان زریاب و بسیاری از نظایر آنان مجالس

۱ - رجوع کنید به تاریخ الوزراء جهشیاری ص ۲۵۵.



لهو و نشاط خلفا و رجال را از آهنگهای ایرانی خود پر کردند و غزلگویان ایرانی که بشار بن بُرد طخارستانی^۱ و ابونواس خوزستانی^۲ در رأس آنان قرار داشتند بدین مجالس سماع رونق شعر را افزودند. اثر این حالت در شعر عربی ایجاد یک دوره جدید بوده است که عهد طبع آزمایی شعرای محدثین است. پیشوای این دسته بشار بن برد طخارستانی و از پیروان او کسانی مانند مطیع بن ایاس و ابونواس اند که سبخنشان از غزل و ابیات غنایی و اوصاف طبیعت و مظاهر زیبایی آن پُر است و ورود اینگونه افکار در اشعار عربی نتیجه مستقیم ورود ایرانیان در صحنه شاعری بوده است و هم این قوم بودند که با اثر عجیب خود تازیان مسلمان را از شیوه زهد و تقشف بیرون آورده در راهی جدید از خوشگذرانی و متعلقات این نوع زندگانی وارد کردند و گرنه در تمام دوره خلفای راشدین و امویین و اشعار و ابیات آنان اثری از این گونه موضوعات مربوط بزندگانی مرفّه و همراه با تعیین شهریان و شهر -

۱- بشار بن بُرد بن یرجوخ طخارستانی از اهل طخارستان است و در بصره تربیت شد و دو دولت اموی و عباسی را درک کرد و فاتهش بسال ۱۶۷ هجری اتفاق افتاد.

۲- ابونواس الحسن بن هانی از اهل اهواز بود و در بصره و کوفه نیز زندگی کرد. وی بزرگترین شاعر عربی زبان از حیث سرودن خمریات مشهورش هست. و فاتهش را از سال ۱۹۰ تا ۱۹۹ باختلاف نوشته اند.



نشینان متمدن ملاحظه نمی شود .

در برابر این دسته يك اندیشه دیگر در شعر عربی دوره عباسی وجود یافت که بسرعت راه توسعه گرفت و آن وارد کردن موعظه و زهد و اندرز در شعر است که بعدها چه در ادب عربی و چه در ادب فارسی موجود يك نوع خاص از شعر شد و تا روزگار ما ادامه یافت. مؤسس این طریقه در شعر عربی هم يك ایرانی دیگر بنام ابوالعتاهیه بود . وی دارای افکار فیلسوفانه‌ی از منشاء افکار ایرانی بوده است. وی را بآزادی فکر ستوده و نیز گفته اند که درباره ثنویت فکر خاص داشته و دو جوهر متضاد خیر و شر را هر دو مخلوق خالق می دانسته است. تمام افکار مربوط بزهديات وفانی شمردن عالم و ناپایدار دانستن سراسر لذائذ این جهانی که در ادب عربی و فارسی اسلامی دیده می شود از او آغاز گردیده است و آنچه پیش از او ازین مقوله در ادب عربی وجود داشت ناچیز بود و چون شعر ابوالعتاهیه رنگ دینی و فلسفی داشت بزودی رواج یافت و پیروان بسیاری برای او فراهم آورد . بنظر ناقدان فن در شعر ابوالعتاهیه ، همچنانکه دیده ایم ، یکنوع ثنویت که منبعث از اندیشه های ثنوی پیش از اسلام است مکتوم بود چنانکه درباره

۱ - ابوالعتاهیه ، ابواسحق اسمعیل بن قاسم متوفی بسال ۲۱۱ هجری است . درباره او و افکار و آثار و مآخذ احوالش رجوع شود به دائرة المعارف اسلامی ذیل عنوان ابوالعتاهیه و نیز رجوع شود به ضحی الاسلام ج ۱ ص ۱۹۴ - ۱۹۵ .

بشار گفته‌اند که ریشه افکارش مزدکی و درباره ابو العتاهیه آورده‌اند که مبنای اندیشه‌هایش مانوی بود^۱.

غیر از ابوابی که گفته‌ایم ایرانیان از جهات دیگر در ادب عربی تأثیر نمودند. از آن جمله است در ایجاد کتبی مبنی بر داستانها و قصص. ابن الندیم در الفهرست بسیاری از کتابهای مربوط بداستانها و «اسمار» را که از پهلوی بعربی درآمده بود نام می‌برد. این داستانها بعد از ترجمه بعربی رواج بسیار یافتند و باب جدیدی در ادب عربی گشودند. ترجمه کتاب کليلة و دمنه بوسیله عبدالله بن مقفع در حقیقت يك واقعه بزرگ ادبی در تاریخ ادبیات عرب محسوب می‌گردد. این کتاب بسرعت فراوان رواج یافت و همین رواج عظیم است که موجب اختلاف نسخ متعدد این کتاب در زبان عربی بایکدیگر شده است حتی در ترتیب فصول و زیاده و نقصان مطالب آنها. از جمله وجوه شهرت این کتاب در ادب عربی یکی آنست که شاعرانی بنظم آن همت گماشتند. از جمله آنانست ابان بن عبدالحمید اللاحقی، و ابن الهباریه که نظم خود را نتایج الفطنة نامید. همین ابن الهباریه کتابی به تقلید از کليلة و دمنه ترتیب داد بنام «الصادح و الباغم» که بطبع رسیده است و کتاب دیگری بنام «سُلوان المَطاع فی عُدوان الطباع» در قرن ششم هجری

بر همین منوال بوسیله ابو عبدالله محمد بن القاسم القرشی تألیف گردید؛
و ابن عرب شاه نویسنده معروف ایرانی در قرن هشتم (پسر عرب شاه یزدی)
کتابی بنام «فاکهة الخلفا ومناظرة الظرفا» بروش کلیله و دمنه
بنگارش در آورد و در کشف الظنون حاج خلیفه آمده است که
ابو العلاء معری شاعر و متفکر عرب کتابی با اسم «القائف» بشیوه
کلیله و دمنه تصنیف کرد و در رسائل اخوان الصفا رساله‌ی درباره
مناظره میان حیوان و انسان دیده می‌شود که از تأثیر کلیله و دمنه خالی
نیست و حتی گلدزهر معتقد است که عنوان «اخوان الصفا» هم مأخوذ است
از کلیله و دمنه زیرا این تعبیر در آغاز باب «حمامة المطوقة» آمده است.^۱
از جمله کتابهای داستانی پهلوی که بعد از نقل در ادب عربی
تأثیر بسیار کرد کتاب هزار افسانه است که در عربی بصورت هزار و
یک افسانه در هزار و یک شب در آمده و الف لیلة و لیلة نام گرفته است.
ابن الندیم گوید که جهشیاری^۲ خواست کتابی حاوی هزار داستان
از داستانهای عرب و عجم و روم و جز آنها تألیف کند که هر جزء آن
مستقل از اجزاء دیگر باشد. برای جمع آوری این کتاب از قصه
۱- درباره تقلیدهایی که از کلیله و دمنه عبدالله بن المقفع در ادب عربی شده
رجوع شود بضحی الاسلام ص ۲۳۱ - ۲۳۲.

۲- ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری از نویسندگان و مؤلفان معروف
عربی زبان مؤلف کتاب الوزراء والکتاب است که بسال ۳۳۱ هجری در گذشت.

گویان استفاده کرد و توانست داستان چهار صد و هشتاد شب را بنویسد لیکن مرگ او را از اتمام باقی داستانها بازداشت. این عمل جهشیاری بی تردید تقلیدی مستقیم از کتاب هزار افسانه بود و بهر حال این کتاب مانند کتاب کلیده و دمنه بعدها در دنیای غرب هم تأثیر بسیار داشت.

درفوق این تأثیرات مستقیم ادبی موضوع تأثیرات مستقیم ایرانیان در مسائل علمی قرار دارد. این تأثیر اعم است از تأثیر در علوم عقلی یا علوم اوایل، و تأثیر در علوم شرعی و ادبی؛ و چون این موضوع در فصلی جداگانه مورد مطالعه قرار خواهد گرفت فعلاً بهمین اشاره درباره آن اکتفا و از آن استنتاج می شود که نتیجه توسعه علوم توسعه افکار و نتیجه مؤثر توسعه افکار توسعه اندیشه ها در شعر و نثر است و ازینروی خدمت فراموش ناشدنی ایرانیان بعلوم اسلامی طبعاً موجب ترقی بی سابقه ادبیات در عصر عباسی، آنهم باز بوسیله ایرانیان، گردید.

مطلب بسیار مهم در ترقی ادبیات و علوم عربی سهم عمده رجال سیاسی و بزرگان و امرا و وزراء ایرانی است درین مورد. اینان در دستگاههای قدرت خود دانشمندان و ادبای را مورد حمایت قرار می داده و بانواع نو اختها و پادشاهان گرم می کرده و بادامه کارهای خود تشویق

می نموده اند . تشویقها و خرجهای سنگینی که آنان درین راه می کردند وسیله مؤثری بود برای تحریض خلفای عباسی بنظایر همین اعمال و تأیید و ترغیب بیشتری نسبت بدانشمندان خاصه علما و ادبای ایرانی که در بغداد تحت لوای خلافت گرد آمده بودند . در رأس این خاندانها هستند : خاندان برمکی - خاندان موسی بن شا کر خراسانی - خاندان سهل - خاندان وهب - خاندان طاهری و امثال آنها . خاندان برمکی درین راه بر همه خاندانها و رجال پیشی گرفتند . بقول جاحظ که در کتاب الوزراء جهشیاری و تاریخ بغداد نقل شده همه کسانی که خدمت خالد برمکی را درك کرده و یا با او هم نشین و نزدیک بوده اند مال و متاع و خانه و ملکشان بخشیده خالد بود و حتی او بود که برایشان کنیزك می خرید تا بچه دار شوند و اگر زنانشان آزاد بودند مهرشان را خالد پرداخته بود . و باز بنابر قول جهشیاری ، پسر این خالد یعنی یحیی برای ایتام مدرسه ها ایجاد می کرد ، او دوستدار مردم و مردم دوستدار او بودند و پسر این یحیی یعنی جعفر در بلاغت بدرجه نی بود که می گفتند هیچ سخن فصیح و هیچ معنی لطیف و منطق عالی نیست مگر آنکه از سخن جعفر سرچشمه گرفته باشد .

برامکه با چنین بخشندگی و دل و دست باز بتشویق شعرا و نویسندگان و علما و ادبای ایرانی نژاد که در خدمت آنان جمع آمده

بودند همت می گماشتند و ازین راه بنشر فرهنگ ایرانی و تحکیم آن در مرکز حکومت اسلام یاوری می کردند؛ و همین میراث را تقریباً همه رجال و خاندانهای ایرانی در بغداد و یا سایر مراکز قدرت اسلامی داشته اند و طبعاً آنچه آنان را در اصل و مبنی بدین گونه کارها تحریک می نمود تعصبی بود که بملیت و رسوم و آداب ملی و اعتلاء نام میهن خود داشتند. این نکته بی نیست که اکنون بعد از گذشت هزار و اندی سال بگوئیم، بلکه سخنی است که در همان ایام بر قلم علما و عقلای زمانشان رفته است. جاحظ در کتاب مشهور خود «الحيوان» گفته است که «ایرانیان اهل خودستایی و مفاخرت و مبالغه اند مخصوصاً در آنچه راجع به تعصبات قومی آنان بوده و برشان و مقام پادشاهان گذشته اشان بیفزاید.» و اگر چه از سخن او اندکی آثار بدگویی هویدا است لیکن بهر حال مبین معناییست که خود بدان واقفیم.

اکنون که سخن بدینجا یعنی بعلاقه ایرانیان در نهضت شعوبیه بیان مفاخر خود کشید باید بگوئیم که این امر یعنی اصرار ایرانیان در معرفی خود و فرهنگ ملی و مرتبه بلند تمدن ایرانی یکی از ریشه ها و علل بزرگ توجهشان بنفوذ و دخالت در امور ملك و یافتن راههای تأثیر در تمدن اسلامی و قبضه کردن آن برای يك مدّت طولانی بود. بزرگترین ظهور این جنبه معنوی از حیات

تاریخی ایرانیان را باید در نهضت عظیم و بارور شعوبیه جستجو کرد. این نهضت بوضع عجیبی رجال ایرانی را بدگرگون کردن اوضاع تمدن اسلامی کشانید و در عین حال موجب ظهور و شهرت دسته‌ای از رجال معروف ایرانی در سیاست و علم و ادب گردید و بالاتر از همه اینها همین نهضت است که پایه‌های اصلی و اساسی استقلال ایران و احیاء مفاخر گذشته آنان را گذاشت. این نهضت اصلاً برای نشر فکر مساوات در میان نژادهای مختلف مسلمان از طرف ایرانیان بوجود آمد ولی بزودی بصورت يك نهضت حادث در ترجیح نژاد و تمدن و فرهنگ ایرانی و هر چه متعلق آنست بر نژاد و تمدن و فرهنگ عربی جلوه کرد. در اینجا قصد ما آن نیست که در معرفی نهضت شعوبی وارد بحث و تحقیق شویم زیرا این مطلب پیش ازین چندبار مورد بحث قرار گرفته و علل و اسباب و نتایج آن روشن است و می‌توان بمقالات و مباحثی که درین باره وجود دارد مراجعه کرد^۱. مقصود ما از تجدید ذکر این نهضت در اینجا اینست که یکی از علل تصرف امور اسلامی بوسیله ایرانیان همین نهضت بود که کار آن از اواخر عهد اموی بسیار

۱- درباره این نهضت رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ سوم از ص ۲۹ ببعد و نیز رجوع شود به ضحی الاسلام ج ۱ و مقاله آقای جلال الدین همائی بعنوان شعوبیه در سال دوم مجله مهر و بمقاله نگارنده این اوراق تحت عنوان شعوبیت فردوسی در فردوسی نامه مهر و امثال آنها.

بالا گرفته و بامور عظام در تاریخ اسلام منتهی شده بود .

شعوبیه ایرانی در مبارزات خود از جبهه‌های گوناگون شروع بحمله کرده بودند : دسته‌ی از راه نظامی درآمدند که در رأس آنان بزرگمردانی چون ابو مسلم و سرداران‌ش ، طاهر بن حسین ذوالیمینین و فرزندان‌ش ، و یعقوب بن لیث و اطرافیان‌ش را باید نام برد ؛ گروهی دیگر از طریق قبول اسلام و ورود در مشاغل دیوانی و درباری مانند خاندانهای وزیران و دبیران که پیش ازین نامشان بتکرار آمده است ، گروهی دیگر از راه شعر و ادب و گروهی دیگر از راه ترجمه کتابهای مشهور پهلوی و یا تألیف کتابها .

سخن ما در اینجا راجعست بدو دسته اخیر یعنی شاعران و نویسندگان . این دو دسته در عین آنکه بمقاصد خود از راه شاعری و نویسندگی و ترجمه جامه عمل می‌پوشانیدند ، خواه و ناخواه در شعر و ادب عربی تأثیری اجتناب ناپذیر می‌نمودند .

در شعر عربی نخستین دسته‌ی ایرانیان که آغاز هنرنمایی کردند دارای همین اندیشه شعوبی بودند . پسران یسار از اهل نسای خراسان بنام اسمعیل و ابراهیم و محمد هر سه شاعران معروف ایرانی هستند که در عهد اموی بشعر شهرت یافتند و هر سه شاعرانی ایران دوست و متفاخر باصل و نسب ایرانی خود بودند و از آن میان اسمعیل در قصیده‌ی که

برای خلیفه هشام بن عبدالملک ساخته بود باصل و نسب گرامی خود و هم میهنان خویش اشاره کرده و بمفاخرت پرداخته بود. هشام از شنیدن سخنان او بخشم آمد و گفت: «آیا با من مفاخره و مباهاات می کنی و نزد من قصیده می خوانی و خود و کُفّار قوم را می ستایی!» سپس فرمان داد تا او را در آب خفه کنند ولی بر اثر شفاعت حاضران دستور داد تا وی را از آب برآوردند و به حجاز تبعید کردند تا دیگر رویش را نبیند! اسمعیل از اینگونه سخنان بسیار داشت و پدرش یسار نسبت به «آل مروان» تابد انجا دشمنی داشت که هنگام مرگ بجای بیان کلمه توحید می گفت: خداوند مروان را لعنت کند!

دنبال خاندان یسار و همعصران اوست که شاعران معروف شعوبی ایرانی نژاد در صحنه ادب عربی ظاهر شدند مانند ابو العباس اعمی و موسی شهوات که هر دو از خاك آذر آبادگان بودند و بشار بن برد (متوفی بسال ۱۶۷ هجری) که از شاهزادگان تخارستان بود و در تفاخر بنسب خود و تحقیر عرب و وصف جواری و کنیزکان و حتی تظاهر بعقاید ایرانیان قدیم و نیز در ایراد تشبیهات و استعارات دقیق و حکم و امثال مشهور زمان خود و بی تردید یکی از بزرگترین پایه گذاران واقعی شعر و ادب عربیست.

شاعر مشهور دیگر که بدنبال بشار شهرت عالمگیری در تمدن اسلامی حاصل کرد ابونواس حسن بن هانی اهوازی است (۱۴۵-۱۹۹ هجری) که قصائد خمریه و غزلهای وی مشهورست و اوست که با سرودن «فارسیات» خود بزبان و فرهنگ ایرانی خدمات خاصی انجام داد.

نام ابوالعتاهیه (م ۲۱۱) شاعر بزرگ اندرزگوی ایرانی را که در حقیقت بنیانگذار واقعی این نوع شعر در ادبیات عربست، پیش ازین برده ایم و بدنبال او ذکر نام شاعر نام آور ابراهیم پسر ممشاذ اصفهانی معروف به المتوکل در اینجا لازمست که از اهل جی اصفهان بود و مدتی سمت دبیری متوکل عباسی را داشت و بعد از او بخدمت یعقوب بن لیث صفار درآمد و اوست که بنابر مشهور قطعه معروف بمطلع ذیل:

انا ابن الاکارم من نسل جم وحائز ارث ملوک العجم
را که حاوی تندترین حمله ببنی العباس است از زبان یعقوب سرود و برای خلیفه عباسی فرستاد.

شاعر دیگر ایرانی که اهمیت خود را تا دیرگاه در ادب عربی حفظ کرد ابان بن عبد الحمید لاحق است که بعضی از کتب منقول

بِعَرَبِيٍّ مَانَدَ كِتَابَ كَلِيلِهِ وَدَمْنَهُ - كِتَابَ بَلُوهر و بوذاسف - كِتَابَ
سندبادنامه - كِتَابَ مَزْدَك را بشعر عربی درآورد .

نویسندگان بزرگ ایرانی در عهد اوّل عباسی هم
تقریباً همگی وابسته بنمضت شعوبی بودند و در میان
و نثر عربی
آنان بدبیران و مؤلفان و مترجمان بزرگی باز می‌خوریم

كه هريك بنوعی اندیشه شعوبی خود را جامه عمل می‌پوشانیدند
مانند: سعید بن حمید بختکان از نجیب زادگان ایرانی مؤلف كتاب
«انتصاف العجم من العرب» و «فضل العجم على العرب وافتخارها» ؛
و هیثم بن عدی معاصر منصور و مهدی و هادی و هارون صاحب
كتاب «المثالب الصغیر» و كتاب «المثالب الكبير» و كتاب «مثالب
ربیعہ» و كتاب «اخبار الفرس» و چند كتاب دیگر^۲ ؛ و عَلان شعوبی
صاحب كتاب «المیدان فی المثالب» ؛ عَلان بسبب توفیقی که درین كتاب
بذکر مثالب عرب داشت از طاهر بن حسین ذی الیمینین باخذ جایزه
نایل شد ؛ و ابو عبیده معمر بن المثنی راوی معروف ایرانی نژاد مقیم
بصره (م ۲۰۹ هجری) که در ذکر اخبار و انساب و اطلاعات عرب
تألیفات بسیار داشت و کتابهای معتبری هم بشیوه شعوبیه نوشت

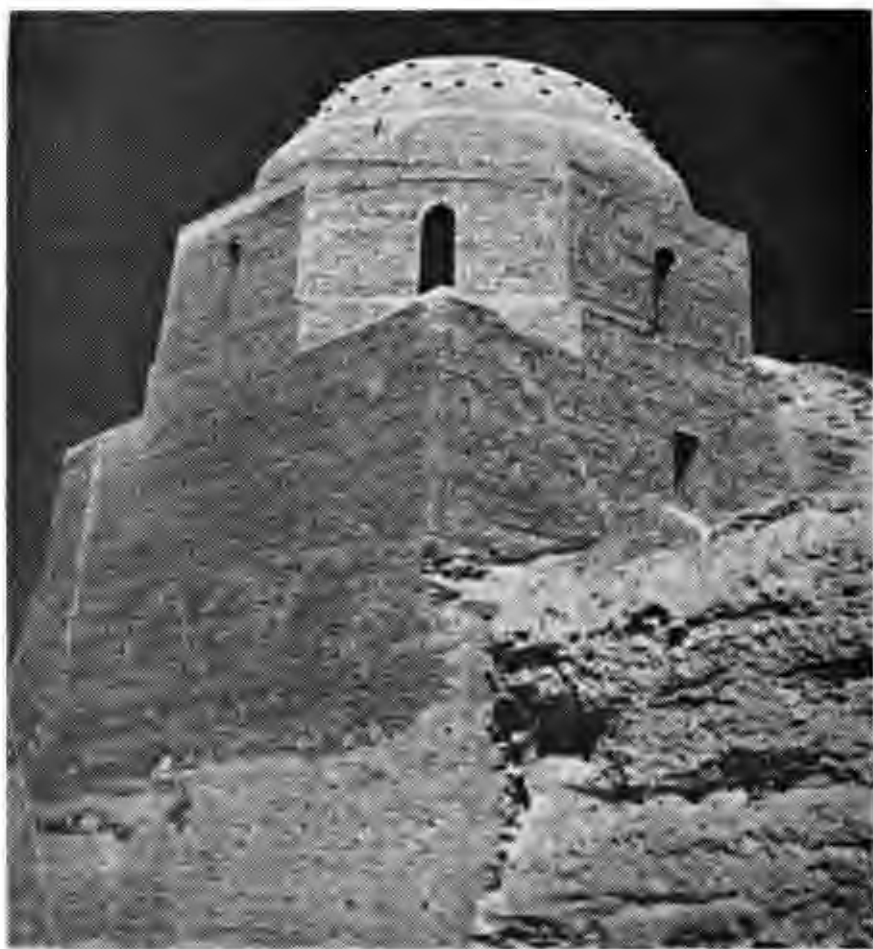
۱- الفهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۱۷۹ .

۲- معجم الادباء ج ۱۹ ص ۳۰۴-۳۱۲ .

مانند: لصوص العرب وفضائل الفرس و غیره^۱.

اینها اگرچه در عهد خود هر یک بسببی در جامعه اسلامی بتألیف و تصنیف در زبان عربی شهرت داشته و همگی پایه گذاران ادب عربی شمرده می شوند ولی کسانی که نثر عربی بر روی کاغذ آنان می گردد آن دسته اند که از عبد الحمید بن یحیی دبیر نام آور ایرانی ببعد در صحنه تاریخ ادب عربی ظاهر شده و این بار سنگین را بردوش همت خود گرفتند، و همه آنان نیز بی کم و کاست هر یک بنحوی بزرگداشت نیاکان ایرانی خود و احیاء مفاخر آنان سرگرم شدند و کار آنها در اساس و بنیاد جنبه فکری شعوبی داشت و حتی غالب آنان بداشتن این فکر تجاهر می کرده و ازین راه گاه در خطر نیز بوده اند.

عبد الحمید بن یحیی که کتابت عربی بدو شروع شده (=بُدأت الکتابه بعبد الحمید و ختمت باین العمید) در سال ۱۳۲ هجری بتیغ تعصب عباسیان هلاک شد و کسی که بحق جای او را در پایه ریزی نثر عربی گرفت «روزیه پسر داؤویه» معروف به عبدالله بن المقفع است که او هم در سال ۱۴۲ هجری بفرمان نهانی منصور دومین خلیفه عباسی، بهانه اعتقاد بزندقه و کفر، بنحو وحشیانه و ناجوانمردانه بی بهلاکت رسید. عبدالله بن مقفع با ترجمه عدّه زیادی



مسجد ورامین ، قرن هشتم هجری .

از کتابهای معتبر پهلوی بعربی مانند خداینامه و گاهنامه و کلیده و دمنه و کتاب التاج در سیرت انوشیروان و غیره و تألیف کتابهایی بر مبنای اطلاعات و تعلیمات ایرانی خود مانند الادب الصغیر و الادب الکبیر و رسالة الصحابة بنیاد نثر کتابی و تألیف را در ادبیات عرب نهاد و ازین روی او را باید پدر واقعی نثر عربی دانست و اوست که هنوز آثارش بسبب فصاحت و جزالت کلام و بلاغت مثل اعلاى بلاغت شمرده می شود .

عبدالله بن مقفع ، و پیشرو او جبلة بن سالم در امر ترجمه کتب ادبی پهلوی بعربی ، عده زیاد دیگری از مترجمان ایرانی را برای نقل آثار پهلوی بتازی بدنبال خود کشانیدند و نیز باعث شدند که گروه بزرگی از تربیت یافتگان ایرانی ، یعنی آنها که با ادب ایرانی پرورش یافتند و سپس زبان عربی را فرا گرفتند و در امور مختلف سیاسی و اجتماعی بغداد نفوذ کردند شروع بتألیف کتابها و ایجاد آثاری بزبان عربی کنند . نخستین دسته های ادبا و نویسندگان عربی را همین عده تشکیل می دهند و بعبارت دیگر با این دسته ایرانی که جانشینان عبدالله بن مقفع (روزبه پسر داذویه) بودند نویسنده گی و ایجاد آثار معروف ادبی بزبان عربی شروع شد . از این گروهند :

علی بن عبیده الریحانی معاصر مأمون که از مشاهیر بلغای ایرانی

بود و بسبب پیروی از مبانی اعتقادی ایرانی در عهد خود به «زندقه» شهرت داشت. وی در تألیفات خود تحت تأثیر فرهنگ ایرانی بود. ابن الندیم از او متجاوز از چهل کتاب نام می‌برد که در میان آنها قسمتی مربوط باخبار ایران قدیم و قسمتی دیگر در حکم و نظامات و امور اجتماعی و اعتقادی است.^۱

سهل بن هارون دشت میثانی (دستمیسانی). وی از اهل خوزستان بود و سپس ببصره انتقال یافت و از آنجا بخدمت مأمون رفت و ریاست «خزانه الحکمه» یافت. ابن الندیم می‌گوید که او حکیمی فصیح و شاعری فارسی الاصل و شعوبی مذهب بود و تعصب شدیدی بر ضدّ عرب داشت و کتابهای متعدّدی درین زمینه نوشت. وی آثار مختلفی داشت مانند کتابی درباره «دیوان رسائل» و کتابی بشیوه کلیله و دمنه بنام «ثعله و عفرا» و کتاب داستانی معروف «وامق و عذرا» که مسلماً ترجمه از پهلوی بود... و امثال آنها.^۲

این سهل بن هارون دو دوست و همکار ایرانی داشت که مانند او در اداره امور خزانه الحکمه شرکت داشتند و نام آندو «سعید ابن هارون» و «سلم» است که هر دو تألیفات داشتند و ابن ندیم باین

۱- الفهرست چاپ مصر ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲- الفهرست ص ۱۷۴.

آخری ترجمه‌هایی را از پهلوی بعربی نسبت داده است.^۱

دیگر ازین نویسندگان و منشیان و مؤلفان ایرانی هستند:

علی بن داود دبیر زبیده همسر هارون الرشید - محمد بن لیث کاتب یحیی بن خالد برمکی. این نویسنده ثانوی نسب خود را بدارای کیانی (داریوش سوم هخامنشی) می‌رسانید.^۲ - ابواسحق ابراهیم ابن العباس بن محمد بن صول از کاتبان بسیار معروف ایرانی بزبان عربی که منشآت او را می‌بایست بعنوان نمونه بلاغت فراگیرند.^۳ محمد بن عبد الملك زیات بن آبان که از اهل قریه‌ی بنام دسکره در ناحیه جبال (از نواحی معروف در ایران) (م ۲۳۳) بود و مدتی وزارت خلفای عباسی را بر عهده داشت.^۴ از وی کتاب رسائل مشهور بوده است؛ و عده فراوان دیگر که ذکر نام همه آنها موجب اطاله کلام خواهد بود.^۵

از جمله مؤلفان بزرگ ایرانی بزبان عربی که آثار او هنوز

۱- ایضاً الفهرست صفحه ۱۷۴.

۲- درباره این هر دو رجوع شود به الفهرست چاپ مصر ص ۱۷۴-۱۷۵.

۳- ایضاً ص ۱۷۶.

۴- الفهرست ص ۱۷۷.

۵- ابن الندیم فهرست این نویسندگان را داده است. رجوع شود به الفهرست

از ص ۱۷۸ ببعد.

از شهرت نیفتاده یکی ابوحنیفه احمد بن داود بن وند دینوری است. وی از دانشمندان بزرگ در نحو و لغت و ادب و هندسه و حساب و نجوم و روایت بوده است. وفاتش در حدود سال ۲۸۱ هجری اتفاق افتاد و ابوزید بلخی حکیم و نویسنده معروف ایرانی (بزبان عربی) در قرن چهارم هجری او را در بلاغت بی نظیر دانسته و همین سخن را پیش از و عمرو بن بحر جاحظ بصری نویسنده استاد عرب گفته بود. مهمترین کتاب ابوحنیفه «الشعر والشعرا» و «کتاب الفصاحة» و «کتاب الاخبار الطوال» است. ابوحنیفه با بحث های ادبی خود طریقه انتقاد ادبی و نیز راه ورسم ورود در مباحث ادب و فصاحت را بمسلمین آموخته و در کتاب اخبار الطوال خود بسیاری از اطلاعات مربوط بنیاکان ایرانی خود را آورده است و بهر حال او از جمله نویسندگان بسیار بزرگ بزبان عربیست که بدان زبان مایه فصاحت و بلاغت بخشید.

نویسنده مشهور دیگر از قرنهای اولیة اسلامی که از ایران برخاسته و باز در شمار بنیان گذاران نویسندگی و تألیف در زبان تازیست ابن قتیبه دینوری ^(۲) (محمد بن مسلم مروزی دینوری) است که بسال ۲۷۶ هجری درگذشت. کتاب های معروف او بنام ادب الکاتب، معانی الشعر، عیون الاخبار است. ادب الکاتب او سرمشق

کاتبان و دبیران عربی زبان و کتاب عیون الاخبار و محتوی نمونه‌هایی از مصنفات ادبی عصر در مسائل مختلف است که هر دسته تحت عنوانی نقل شده و بانظر مؤلف در مورد آنها درآمیخته است. درین کتاب اخیر بسیاری از روایات ایرانی بنقل از کتب مشهور پهلوی آمده و ازین راه بنشر فرهنگ ایرانی بوسیله آن یاوری بسیار شده است. بعد ازین نویسندگان بزرگست که در قرن سوم و چهارم بگروه بزرگی از نویسندگان دیگر بزبان عربی بازمی‌خوریم که بر شمردن نام همه آنها درین مختصر میسر نیست. همینقدر باید بگوئیم که تا حدود قرن چهارم هجری همه انواع ادب عربی از شعر و نثر و ابواب مختلف آنها گرفته تا تألیف کتابهایی در تاریخ و مباحث صرفی و نحوی و معانی و بیان و نقد ادبی و غیره و غیره بوسیله ایرانیان پی ریزی شد و هم بوسیله آنها بمرحله تألیف درآمد و این امر تا مدتهای طولانی دیگر امتداد یافت چنانکه گویی زبان و ادب عربی از آن ایرانیان و متعلق بآنان بوده است زیرا نمایندگان بزرگ ادبی و علمی این قوم در تمدن اسلامی بوده‌اند که بایجاد ادب عربی و تکامل آن و حفظ مداومت در آن توفیق یافتند بنحوی که سهم عرب و یا تمام ملل مستعرب تا حدود قرن هفتم هجری در این امر بسیار کمتر از ایرانیان، و کوششهای آنان درین زمینه در برابر مجاهدت نیاکان ما بکلی ناچیز بوده است.

ایرانیان و علوم اسلامی

تأثیر ایرانیان
در ایجاد علوم
بعد از مطالعه در تأثیری که ایرانیان در فرهنگ
اسلامی نموده‌اند در یافتن این نکته که اثر علمی
آنان در تمدن اسلامی تا چه پایه بوده است ، امری
دشوار نیست . درین راه ایرانیان چندان پیش رفتند که باید ایشانرا
یکه تاز میدان دانش در تمدن وسیع اسلامی و بنیان گذاران همه علوم
تا حدود قرن هفتم هجری دانست .

بحث درباره این موضوع بسیار وسیع و قتی موسّع و فرصتی
فراوان می‌خواهد و جای آنها در کتابهاییست که مستقیماً درین موضوع
نگاشته شود نه در کتابی که بنای آن بر اختصار و اکتفا با اشارات کوتاه
باشد . پس آنچه در این فصل خواهیم آورد اندکی از بسیار خواهد
بود و نگارش این مختصر هم فقط بقصد اثبات مدّعیست که در

آغاز این مقال کرده‌ایم.

در تمدن اسلامی کلمه علم اطلاق می‌شود بر انواع دانستنیهای بشر اعم از آنکه مربوط باشد بمسائل دینی یا ادبی و یا بمسائلی که اختصاصاً مربوط به «علم» بمعنی تحقیق کلمه است، حتی در میان مسلمانان باطلاعاتی هم که بشر در اموری از قبیل طلسمات و فراست و غیب گویی و نظایر این مسائل داشت، عنوان علم اطلاق می‌گردید، و البته مسلمین درین باره مبتکر یا مبتدع نبوده و درین راه از رسم حوزه‌های علمی پیش از اسلام پیروی می‌کرده‌اند.

ایرانیان در همه این ابواب گوناگون، از مسائل دینی و ادبی گرفته تا امور عقلی و نظایر آنها در تمدن اسلامی دخالت داشته و مؤلفان اساسی اسلام درین مطالب مختلف تا حدود قرن هفتم هجری همه از ایران برخاسته بودند و سهم ملت‌های دیگر درین راه ناچیز و سهم عرب تقریباً منحصر به زبان بدوی عربی و تعلیمات شرع مبین و قرآن کریم بود و بس. اطلاعات آنان در پیش از اسلام و مقارن ظهور اسلام کم و ناچیز و از مقوله اطلاعاتی بود که سینه بسینه و دهان بدهان نقل شود و از طریق تجربه آموخته گردد نه از زمره علمی که در مدارس و در حوزه‌های علمی فراگیرند؛ و از آن میان می‌توان اطلاعات ناچیز و ابتدائیشان را در نجوم و طب ذکر

کرد^۱ که بسیار ابتدایی و در زمره خرافات و اوهام بود و علوم و اطلاعات دوره اسلامی نمی توانست بهیچ روی از چنین مبانی ضعیف و بی ارزشی مستفید گردد بلکه برای تشکیل حوزه علمی بزرگ اسلامی قوم مطلع و با سابقه یی مانند قوم ایرانی و استفاده از حوزه های پیش - افتاده یی در علوم مانند حوزه های علمی که در ظل شاهنشاهی ساسانی در عراق و شمال عراق عرب کنونی و در ایران توسعه یافته بود، لازم بود و این هم میسر نبود مگر در زمانی که قدرت حکومت اسلامی بدست ایرانیان افتاده و این قوم با استفاده از سوابق تاریخی خود در علم بکسب چنین موفقیتی دست یافته باشند .

در دوره اسلامی تا آن مدّت که حکومت و سیاست و سیادت در دست عرب بود، یعنی تا اوایل قرن دوم هجری، نه تنها توجه و اقبال اساسی بعلم صورت نگرفت بلکه عرب اشتغال بعلم را شغل موالی^۲ می دانست و از آن کار ننگ داشت و بهمین سبب تا آنروز که

۱- درباره اطلاعات اولیه اعراب در باره نجوم رجوع کنید به تاریخ التمدن الاسلامی جزء سوم چاپ چهارم ص ۱۰-۱۲ و به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر صفا، چاپ اول ص ۲۹-۳۰؛ و درباره اطلاعات طبیبی آنان نگاه کنید به طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۱۰۹-۱۱۲ و به تاریخ علوم عقلی ج ۱ ص ۳۰-۳۱.

۲- عنوانی که تازیان بغیر عرب می دادند، یعنی بندگان یا بندگان آزاد کرده .

جز نژاد عرب حکومت نمی کرد اثری از روشنی علم در عالم اسلام مشهود نبود و پس از آنکه باغلبه قوم ایرانی و برانداختن حکومت اموی و تشکیل دولت عباسی نفوذ ایرانیان در دستگاه خلفا شروع شد توجه بعلم نیز آغاز گشت .

ابن خلدون می گوید^۱: «از امور غریب یکی اینست که حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند خواه در علوم شرعی و خواه در علوم عقلی ، و اگر در میان علما مردی در نسبت عربی بود در زبان و در جای تربیت و پرورش از عجم شمرده می شد، و این از آن جهت بود که در میان ملت اسلام در آغاز امر علم و صنعتی بنا بمقتضای سادگی و بداوت آن وجود نداشت و احکام شریعت و اوامر و نواهی خداوند را رجال سینه بسینه نقل می کردند و مأخذ آنرا از کتاب و سنت بآنچه از صاحب شرع و اصحاب او گرفته بودند می شناختند. در این هنگام تنها قوم مسلمان عرب بود که از امر تعلیم و تألیف و تدوین اطلاعی نداشت و حاجتی آنان را بدین کار بر نمی انگیخت و در تمام مدت صحابه و تابعین وضع بهمین منوال بود . . . پیغمبر صلی الله علیه گفت دو چیز برای شما نهاده ام که اگر بدان تمسک جوید گمراه نمی گردید و از آن دو یکی کتاب الله و دیگر سنت منست ؛ و چون مدت

۱- مقدمه ابن خلدون ، چاپ مصر ص ۵۴۳ - ۵۴۴ .

نقل طولانی شد احتیاج بوضع تفاسیر قرآنی و محدود کردن شماره احادیث از بیم تباهی آنها محسوس گردید و بمعرفت سندها و تعدیل ناقلان برای تمیز دادن احادیث درست از منسوب حاجت افتاد و آنگاه استخراج احکام از کتاب و سنت شیوع یافت و با این حال زبان عرب بتباهی گرایید و قوانین نحوی لازم شد و همه علوم شرعیّه با استنباط و استخراج و نظر و قیاس احتیاج یافت و از اینجا معلوم دیگر حاجت افتاد و همه این علوم نیازمند تعلیم شد و در زمره فنون درآمد و ما قبلاً گفته ایم که فنون نتیجه حضارت (تمدن) است و عرب دورترین مردم از آنها بودند. پس علوم خاصّ نواحی متمدّن گشت و عرب از آن دور ماند و متمدّنین این عهد همه ایرانی و یا از کسانی بودند که در معنی از آن دسته شمرده می شدند یعنی موالی و اهل شهرهایی که در تمدن و صنایع و حرف پیرو ایرانیان بودند زیرا ایشان بر اثر رسوخ تمدن در میان آنان از هنگام دولت فرس (= شاهنشاهی ایران) برای این کار بهتر و صالح تر بودند. علمای نحو و حدیث و اصول فقه و کلام و اکثر مفسّرین همه از ایرانیان یا از کسانی بودند که تربیت و زبان ایرانی داشتند و هیچ قومی بحفظ و تدوین علم قیام نکرد مگر ایرانیان و مصداق گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آشکار شد آنجا که گفت: اگر علم باکناف آسمان باز بسته باشد قومی از اهل فارس (= ایران) بر آن دست خواهند یافت...

گمان نمی رود قوی صریحتر ازین درباره اثر قاطع ایرانیان در ایجاد و نگهداشت و پی گیری دانشها در تمدن اسلامی، داشته باشیم.

این سخن از محقق است که نه از عرب بود و نه از ایرانیان ، بلکه از شمال افریقا برخاسته و بتصدیق همه محققان معاصر و شرقشناسان یکی از متفکران بزرگ عالم اسلام و از جمله بنیان گذاران علم الاجتماع در جهانست ؛ ولی من بر قول این مرد بزرگ این سخن را می افزایم که بنیان گذاران و تدوین کنندگان و نگهبانان علوم اسلامی همه از ایران و یا تربیت یافته ایرانیان بوده مگر کسانی که از نواحی سواحل علیای فرات و حوزه های آنسوی این رودخانه در قلمرو رومیان آمده بودند ، منتهی اینان از یکطرف با رجال علمی ایران همکاری داشته و از جانبی دیگر تحت حمایت رجال سیاسی ایران از زادگاههای خود ببغداد شتافته و در آنجا بکار ترجمه آثار علمی قدیم عربی همت گماشته و درین راه با ناقلان و مترجمان ایرانی همگام گردیده و در بسیاری از اوقات زیر نظر مستقیم آنان کار کرده اند .

اکنون باید علل اصلی این تأثیر شگرف را که

ایرانیان در ایجاد علوم در تمدن اسلامی و پدید آوردن حوزه علمی معروف بغداد داشته اند ،	علل تأثیر ایرانیان در ایجاد حوزه علمی بغداد
--	---

شناخت . این علتهای وانگیزه ها بسیارست و می توان

آنها را تحت مواد ذیل خلاصه کرد :

اول - راه یافتن ایرانیان در دستگاه حکومت و بدست گرفتن قدرت

دولتی در تمدن اسلامی. چون ایرانیان بنا بر آنچه خواهیم دید سوابق متمدنی در علوم داشتند پس از آنکه دولت بنی عباس را روی کار آوردند از یک جانب بر اثر نفوذ رجال معروف خود که همه یا از دانشمندان و یا از حامیان علم و ادب بودند، در خلفا، و از جانبی دیگر در نتیجه معاشرت خلفا با آنان و قبول اثر از ایشان و همرنگ شدن با آنان، توجه دولت عباسی که از بعضی جهات رسوم و آداب و تشکیلات دربار ساسانی را پذیرفته بود، به علوم آغاز شد.

دوم - چون ایرانیان اهل بحث و نظر بوده و در دوره ساسانی بر اثر رواج ادیان و مذاهب مختلف و ایجاد بحثهای دینی آشنا به تحقیق در مسائل دینی شده بودند، در اسلام نیز بسرعت آغاز مباحثات شدید کردند و در کشاکشهای مذهبی وارد شدند مانند قدریه و مجبّره و خوارج مشرق و غالب شعب شیعه و نیز دیک به تمام معتزله؛ و این مناقشات مذهبی یکی از مهمترین علل توجه مسلمین به علوم شد. از میان دسته‌های مذهبی اسلام معتزله بیش از همه برای اثبات اصول عقاید خود از منطق و فلسفه استفاده کرده و حتی برخی از آنان در مسائل و مباحث فلسفی وارد شده و عقاید خاص در بعضی ابواب داشته‌اند. از طرفی دیگر ایرانیان ادیان قدیم و استواری از قبیل دین مانوی و دین زرتشتی و دین مزدکی و دین مسیحی (نسطوری) و دین بودایی

داشتند و از پیروان این کیشها گروه بزرگی با قبول جزیه در دین خود باقی ماندند و پس از ضعف مسلمین (از اواخر عهد بنی امیه به بعد) فرصت شروع به بحثهای شدید با مسلمین یافتند و این مباحثات شدید هم یکی از علل اضطراب خلفا در نقل فلسفه و علوم عقلی شد. سوم - ایرانیان پیش از اسلام با دانشهای مختلف از قبیل فلسفه و ریاضیات و پزشکی آشنایی داشتند و پس از شروع نهضت نقل و ترجمه در عهد اسلامی قسمت بزرگی از آنها را خواه آنها که اصلاً از یونانی و هندی نقل شده بود، و خواه آنها که مستقیماً ایرانیان پهلوی و سریانی نوشته بودند، بزبان عربی نقل کردند و ازین طریق سهم بزرگی در علوم اسلامی بدست آوردند.

این علل که یاد کرده ایم مسبب ایجاد نهضت علوم عقلی در تمدن اسلامیست؛ در سایر علوم و اطلاعات نیز که جنبه دینی دارد همین وضع وجود داشت زیرا در آوردن آنها بصورت مدون منطقی هم محتاج بسابقه علمی بود. در باب علل ایجاد ادب عربی و تأثیر بسیار شدید ایرانیان درین امر پیش ازین بتفصیل سخن گفته ایم؛ در باب نفوذ ایرانیان در علوم شرعی هم نظایر همین علل و اسباب را که در باب علوم عقلی و پیش از آن در باب ادب عربی یاد کرده ایم می توان شناخت و اعاده آن مباحث درینجا جائز نیست.

ولی در اینجا اشاره‌ی مختصر بسابقه علوم در حوزه
شاهنشاهی ساسانی برای اطلاع از کیفیت تأثیر
ایرانیان بنظر لازم می‌آید. در باب سابقه علوم
عقلی در ایران پیش ازینها چند بار بحث‌های طولانی داشته‌ام^۱ لیکن
در اینجا مراد اشاره کوتاهیست باین امر و ازین روی در ذکر مطلب
باختصار خواهم کوشید.

سابقه ایرانیان
در علوم

اطلاعات ما درباره دخالت ایرانیان در مسائل علمی از عهد
هخامنشیان آغاز می‌شود ولی معلومات روشن ما درین باب مربوطست
بعهد ساسانی. درین عهد بر اثر آمیزشی که از قدیم بین اطلاعات ایرانیان
و یونانیان و هندوان و ملتهای خاور نزدیک صورت گرفته دانشها در
ایران بمراتب بلندی از اعتلاء رسیده بود و مخصوصاً در طب و
نجوم و ریاضیات پیشرفت ایرانیان بسیار زیاد بود. در همین دوره
ساسانی یک جریان دینی بنشر بیشتر علوم عقلی در سرزمین ما
یاوری کرد و در حقیقت مایه انتشار وسیع دانشهای یونانی و یا اطلاعات
علمای عیسوی حوزه‌های دینی خاور نزدیک در ایران گردید. این

۱- رجوع کنید به کتابم بنام دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی؛ و نیز
کتابم بنام تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی چاپ اول ج ۱ ص ۱۷-۲۶؛ و بکتاب
دیگرم بنام تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ ششم ص ۹۴-۱۰۸.

جریان عبارتست از موضوع نشر مذهب نسطوری در ایران و منجر شدن آن به تأسیس کلیساهای متعدد در داخل شاهنشاهی ساسانی از سواحل فرات تا سمرقند و قلمرو سابق پادشاهی سغد.

این امر باعث آن شد که از نتیجه تمام کوششهایی که در حوزه های مسیحیت خاور نزدیک از قرن چهارم میلادی ببعد انجام گرفته بود در قلمرو شاهنشاهی ساسانی استفاده شود و ثمرات آن مجاهدات با نتایج کوششهایی که ایرانیان پیش ازین در زمینه علوم داشته اند آمیخته و در عین حال با آنچه از دانشهای هندوان بایران رسیده بود وفق داده شود و ازین راه حوزه های بسیار ثروتمندی از دانش های مختلف در ایران تشکیل یابد.

بنابراین هنگام تحقیق در جریان دانشها در شاهنشاهی ساسانی نباید منحصرراً بآنچه در تحت لوای کیش زرتشتی و بزبان پهلوی در عهد ساسانیان ظهور می یافته اکتفا کرد بلکه اگر قصد ما اطلاع وافی و کافی از تاریخ علوم در دوره ساسانی است باید بآنچه درین عهد بوسیله ایرانیان عیسوی مذهب نیز در ابواب دانشها فراهم می شده است توجه داشته باشیم.

کیش ترسانی در ایران از شهر رها یا اورفا^۱ در ساحل غربی نواحی



مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی - اردبیل ، قرن نهم هجری

علیای فرات که جزو متصرفات روم و همسایه دیوار بدیوار شاهنشاهی ساسانی بود، آغاز شد. در آنجا در حدود قرن چهارم میلادی دبستانی که در تاریخ مسیحیت بدیستان ایرانیان مشهور است، تشکیل شد که در تاریخ علوم کلیسایی اهمیت بسیار دارد. منسوبین بدین دبستان که اصلاً از قلمرو شاهنشاهی ساسانی برخاسته بودند، در قرن پنجم میلادی بمذهب نسطوری که یکی از شعب کیش مسیحی است گرویدند و از آن روز گار بعد مغضوب ارتدکسی بیزانس شدند و بهمین سبب از طرف شاهنشاهان ساسانی مورد حمایت قرار گرفتند.

از اوان تشکیل این مدرسه در رها کیش عیسوی در ایران، با وجود مخالفتهای شدید دولت ساسانی، در حال گسترش بود؛ و چون در کلیساهای مسیحی قسمت بزرگی از حکمت ارسطو و علوم وابسته بدان و همچنین کلام مسیحیان تدریس می شد، طبعاً در حوزه های وابسته بکلیساهای عده ای از طالبان علوم شرعی بتحصیل علوم عقلی زمان سرگرم بودند و همین حال هم برای ایرانیانی که قبول مسیحیت می کردند وجود داشت. زبان کلیساهای مسیحی مشرق، بعلت آنکه منشاء آنها شهر «رها» بود، سریانی و همه تالیفات عیسویان ایرانی هم بهمین زبان بوده است و حتی رسم عیسویان ایرانی چنان بود

که بعد از قبول مسیحیت نامهای ایرانی خود را تغییر می‌داده و یا در آثار سریانی خود بتلفظ و هیأتی دوران تلفظ و هیأت ایرانی آنها ضبط می‌کرده‌اند.

از قرن چهارم میلادی ببعد عده‌ی از پیشروان مسیحیت را در ایران می‌شناسیم که بتألیف کتابهایی در ابواب مختلف علوم عقلی سرگرم بودند مانند «فرهاد»^۱ رئیس دیر «مارمتی» در موصل (قرن چهارم میلادی) که تألیفاتش بسریانی مشهورست؛ و پولس ایرانی^۲ رئیس حوزه روحانی نصیبین که کتابی مشتمل بر بحث درباره منطق ارسطو بسریانی برای خسرو اول انوشروان نوشت و در آن نسبت باثبات وجود واجب و توحید و سایر نظرهای فلاسفه بپرتری روش حکما بر روش اهل ادیان اشاره کرد.

رواج واقعی علوم یونانی بوسیله مسیحیان ایرانی بعد از بسته شدن مدرسه ایرانیان در رها (اواخر قرن پنجم میلادی) و تبعید سران آن بایران و تشکیل مدرسه جدیدی در نصیبین آغاز شد. این مدرسه اخیر بوسیله «نرسی» دانشمند مسیحی ایرانی بسال ۴۵۷ میلادی تأسیس شده بود و بزودی شهرت و رونق یافت و علت بزرگ این

Aphraate — ۱

Paulus Persa — ۲

توسعه و شهرت آن بود که فیروز شاهنشاه ساسانی (۴۵۹-۴۸۳ میلادی) با توضیحات و تحریض و تشویق «برسوما» یکی دیگر از علمای نصرانی ایران متوجه مخالفت دبستان ایرانی نصیبین با ارتدکسی بیزانس و با امپراتوران روم شرقی شد و بهمین سبب بتقویت آنان پرداخت. نسطوریان ایران بسرعت، بر اثر عدم مزاحمتی که در ایران نسبت بآنان وجود داشت، مذهب خود را در قلمرو شاهنشاهی ساسانی توسعه داده و در غالب نواحی عراق عرب و مناطق شمالی آن (الجزیره) و اراضی جنوب غربی ایران و جنوب ایران و همچنین نواحی شرقی این کشور تا حدود سمرقند کلیساها و مراکزی که محل تجمع طلاب نسطوری بود تشکیل دادند که از مهمترین آنها مرکز کرکوک (در سریانی بیت سلوخ) و مرکز ریشهر (در سریانی بیت اردشیر) نزدیک ارجان (در حدود بیهان کنونی) و مرکز سلوکیه (کنار دجله در مقابل تیسفون) و مرکز مشهور گندی شاپور (در سریانی بیت لابط) و مراکز دیگر در فارس و مرو و سمرقند بوده است.

در سراسر این مراکز گروهی از دانشمندان بزرگ در حدود قرنهای ششم و هفتم میلادی و حتی تا سه چهار قرن اول هجری سرگرم کار در رشته های گوناگون منطق و طب و طبیعیات بوده اند که از میان آنان کسانی را از قبیل ابراهیم مطران مادویوحنای کرکوکی (بیت

سلوخی) و معنای بیت اردشیری (ریشهری) و خواندان بختیشوع گندی‌شاپوری و دانشمندان دیگر گندی‌شاپور باید نام برد .

تمام این مراکز که فعلاً بهمین اشاره مختصر درباره آنها اکتفا می‌کنم^۱ هنگام غلبه اسلام و تا حدود قرن چهارم سرگرم فعالیت بودند و پیداست که هرچه بر عمر اسلام افزوده شد از نیروی آنها و علی - الخصوص از نیروی علمی که داشتند کاسته شد و ازینجاست که می‌بینیم در حدود قرن چهارم هجری از آنهمه مراکز مهم که در زمان ساسانیان بارونق و شکوه خاصی باشاعه دانش سرگرم بوده اند جز بازمانده های ضعیف و کم ارزشی برجای نماند زیرا علمای آن نواحی با اهانت هایی که می‌دیدند و با سخت گیری هایی که نسبت بآنان می‌شد و با پرداخت جزیه و دوختن غیار و نظایر این اعمال نمی‌توانستند بخدمات علمی خود ادامه دهند و یاحتی کیش اجدادی را با فراغ خاطر نگاه دارند .

بهر تقدیر وجود این مراکز در سه چهار قرن اول هجری وسیله بسیار قاطعی برای نشر علوم در حوزه خلافت و حکومت عباسیان شد که در حقیقت جانشینان ساسانیان و ادامه دهندگان سنت های آنان بدست رجال درباری خویش بوده اند .

۱- درباره این مراکز که نام برده ام رجوع شود به تاریخ علوم عقلی در

مجاهداتی که پیش از خسرو انوشروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) شده بود در برابر توجه او به علوم فاقد اهمیت است. این پادشاه که هم فرمانروایی مدبر و هم سرداری شجاع بود بحکمت نیز علاقه داشت و از فلسفه افلاطون و ارسطو آگاه بود و ترجمه پهلوی کتب این دو استاد را می خواند. آگاثیاس مورخ معروف یونانی که تعصب شدیدی بر ضد این پادشاه فاتح داشت متحیر بود چگونه پادشاهی با آن همه اشتغالات سیاسی و نظامی می توانست به علوم یونانی توجه داشته باشد و آنها را بزبان پهلوی (که بعقیده وی زبانی ابتدایی و خشن بوده) فراگیرد و بنا بر نقل همین مورخ اورانیوس^۱ طبیب و فیلسوف سوریائی که در نظر آگاثیاس مردی بی اطلاع بود، فلسفه را بخسرو آموخت و خسرو موبدان را گرد آورد تا با آن فیلسوف در باب مسائلی مانند خلقت عالم و تناهی ابعاد و توحید بحث کنند^۲. این توجه انوشروان و همچنین پادشاهان سلف او مانند شاپور به علوم یونانی و بابلی و هندی و سریانی از مآخذ شرقی هم برمی آید^۳ و علاوه بر همه اینها محبتی که خسرو نسبت بهفت فیلسوف بزرگ آتن، که از بیم یوستی نیانوس^۴ بایران پناه آورده بودند، مبذول داشت علاقه خاص وی را بدانش

۲- تاریخ علوم عقلی ص ۲۳.

Uranius - ۱

۴- Ioustinianus

۳- الفهرست چاپ مصر ص ۳۳۴.

ودانشمندان روشن می‌دارد. این دانشمندان هفتگانه که مورد حمایت خسرو قرار گرفته بودند بعداً بیاری او توانستند بمواطن خود باز گردند و در مدت اقامت در ایران عده‌ی از آنان در مباحث مختلف باشاهنشاه، ویا در حضور او با حکمای ایران، مباحثاتی داشتند و تألیفاتی نیز از بعضی آنان و از آن جمله از پریسکیانوس^۱ و از داماسکیوس^۲ در مباحث حکمت بنام خسرو انوشروان باقی مانده است.^۳

از دوره تسلط یونانیان ببعد و خاصه در عهد شاهنشاهی اشکانیان و ساسانیان بعضی از بلاد شرقی ایران محل تجمع علما گردیده بود و از آن جمله می‌توان مرو و بلخ و ناحیه سغد را نام برد که در اواخر دوران ساسانی و آغاز عهد اسلامی دانشمندانی در آنها وجود داشته و علی‌الخصوص در ریاضیات و نجوم کاری کرده‌اند. از جمله دانشمندان معروف شهر مرو در آغاز عهد عباسی و اوایل دوره نقل علوم یکی ماشاء الله بن اتری است که در عهد منصور خلیفه دوم عباسی می‌زیسته و از مشاهیر منجمان بوده است. دیگر ربّن طبری است که از علما و کُتاب مرو و از جمله مترجمان عالی مقام کتب ریاضی بوده است.^۴

۲ - Damaskios

۱ - Priskianos

۳ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ج ۱ ص ۲۴ و حاشیه همان صفحه.

۴ - ایضاً ص ۲۴.

درینجا باید یاد آور شویم که در ایران دوره ساسانی بر ریاضیات و نجوم توجه بسیاری شده است. وجود زیجهایی از قبیل زیج شهریار و رصدخانه‌هایی که مورد تقلید گروه بزرگی از منجمان اسلامی قرار گرفته بود، و پیشرفت خارق العاده ایرانیان اوایل تمدن اسلامی در ریاضیات و نجوم و هیئت، و ترجمه کتابهایی در باب ریاضیات و نجوم، دلیل بارز ترقیات ایرانیان عهد ساسانی در علوم ریاضی است. صاعد اندلسی مؤلف کتاب مشهور طبقات الأمم گوید: از خصائص مردم ایران توجه آنانست بطب و احکام نجوم و علم تأثیر کواکب در عالم سفلی؛ و آنان را در باب حرکات کواکب رصدهای قدیم بوده و نظرهای مختلفی در فلکیات داشته‌اند و یکی از آنها طریقه‌یست که ابو معشر جعفر بن محمد بلخی زیج خود را بر آن ترتیب داد و در آن زیج گفت که آن مذهب علمای متقدم ایران و سایر نواحی است... ابو معشر شیوه ایرانیان را در تنظیم ادوار عالم ستوده و گفته است که محاسبین ایرانی و بابلی و هندی و چینی و اکثر مللی که معرفت با احکام نجوم دارند متفقند که درست‌ترین ادوار دوری است که ایرانیان تنظیم کرده و سنی العالم نامیده‌اند و علمای عهد، آنرا «سنی اهل فارس» می‌خوانند. صاعد اندلسی دنبال این مطالب می‌گوید که ایرانیان کتب مهمی در احکام نجوم داشته‌اند و یکی از آنها کتابی در صورت

درجات فلک منسوب به زردشت و دیگر کتاب جاماسپ است و ما می‌دانیم این کتاب اخیر همواره در تمدن اسلامی مشهور بوده و از پهلوی به عربی و سپس بفارسی ترجمه شده و اکنون ترجمه فارسی مذکور موجود است^۱.

ایرانیان عهد ساسانی از اطلاعات هندوان در حساب و نجوم و طب فواید بسیار برگرفته بودند. حساب هندی و مخصوصاً سلسله اعداد (آلگوریتم) و همچنین کتابهای طبّی معروف هندی مثل کتاب الشّاناق (= چاناکیا) و شُسرُد (سُوسروتا) و نظایر آنها از راه ترجمه‌های ایرانی و یا بوسیله مترجمین ایرانی بمسلمین انتقال یافته است.

مطالعه این بحث اجمالی کافیست که ما را بادورنمایی از جریان دانشها چه در منابع پهلوی و چه در منابع سریانی در عهد ساسانیان آشنا کند و اگر چه درین بحث بواقع طریق اجمال سپرده شده است لیکن بخواننده این اوراق یاوری می‌دهد که باختصار از وجود علما و علوم مختلف و مخصوصاً مراکز علمی در دوران پیش از اسلام اطلاعی حاصل کند. این مراکز و تربیت یافتگان آنها و کسانی که هنگام توجّه دولت عباسی بدانش و دانشمندان، در آنها سرگرم کار بوده‌اند توانستند حوزه علمی بغداد را پی‌ریزی کنند و با تغییر زبان خود

۱- فهرست کتابخانه مجلس ح ۲ ص ۹۲-۹۳.

از پهلوی و سریانی بعربی دوره جدیدی را از علوم بنام علوم اسلامی بوجود آوردند یعنی علمای همین مرکزند که اولاً با غلبه عرب بتدریج زبان خویش را از پهلوی و سریانی بعربی برگرداندند و کتابهای خود را بدان زبان تألیف کردند و ثانیاً بعضی از آنان ببغداد رفتند و بدان شهر نیز مرکزیت علمی دادند؛ و بعبارت روشن تر ظهور خیره کننده اختر علم در تمدن نو ساخته اسلامی محصول اطلاعات عرب و علاقه حکومتهای عربی نبود بلکه عده‌ای از مراکز علمی ایران و شمال عراق و سوریه که همه سالیان دراز وجود داشتند، و بیشتر آنها متعلق بشاهنشاهی سابق ایران بودند، با غلبه عرب و شیوع زبان عربی تدریجاً تغییر زبان دادند و وضعی را ایجاد کردند که بعدها موجب گمراهی محققان در عربی دانستن آنها گردید.

اما پی ریزی دانش اسلامی و نشر آن تنها بوسیله خلفای عباسی و یا در بغداد صورت نگرفت بلکه مقارن فعالیت‌هایی که در آن شهر تحت راهنمایی و تشویق و تحریض و هدایت رجال ایرانی و خلفای عباسی انجام می یافت، مراکز دیگری مخصوصاً در ایران تحت حمایت امرا و شاهان ایرانی نژاد ایران مانند خوارزمشاهان آل عراق و خوارزمشاهان آل مأمون و سامانیان و زیاریان و دیلمیان سرگرم کار و فعالیت برای ترجمه و نقل و تدوین کتب علمی بوده‌اند و از مجموع این کوششهای

ایرانیان و ایرانی نژادانست که دوره افتخار آمیز علوم اسلامی بوجود آمد و چندان ادامه داشت تا بر اثر هجوم بنیان کن مغول و تاتار وحشی بنای عظیم و خیره کننده آن درهم فرو ریخت و جز اندکی از بسیار آن برجای نماند .

این پی ریزی علوم نه تنها مستقیماً و عملاً بدست

سهم ایرانیان در دانشمندان ایرانی در بغداد صورت گرفت ، بلکه توجه مسلمین به علوم عقلی توجه باین امر هم مرهون نفوذ آنان در دستگاه خلافت عباسی و آمیزش و خوگرایی خلیفگان بغداد

با آنان بود . پیش از بنی عباس آنچه درباره توجه آل سفیان به علوم می دانیم بسیار ناچیز است و اگر هم واقعاً علاقه یی از جانب بعضی آنان بدین امر صورت گرفته بود تأثیری در بنیان گذاری علوم عقلی در تمدن اسلامی نداشت . توجه اساسی و پی گیر خلفا و رجال درباری آنان بدانها از عهد خلافت ابو جعفر منصور بن محمد عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هجری) آغاز شد . وی بمحض تصمیم بایجاد يك حوزه علمی در بغداد توجه خود را به گندیشاپور معطوف کرد . منشاء این توجه حاجت شدید او به اطباء حاذق گندیشاپور برای معالجه بیماری معدی وی بود . گندی شاپور چنانکه پیش ازین دیده ایم یکی از مراکز علمی ایرانی و محل اجتماع علمای عیسوی نسطوری بود . در بیمارستان

در گندی شاپور
در بغداد

این شهر آخرین مطالعات پزشکی انجام شده بود و در همینجاست که بقول القفطی در نتیجه آمیزش طب ایرانی و هندی و یونانی طب پیشرفته‌ی که از طب یونانی کاملتر بود بوجود آمده بود. منصور رئیس بیمارستان مذکور را که در ایام اومی زیسته و پیشوای پزشکان گندی‌شاپور بوده، بنام جورجیس پسر بختیشوع ببغداد برد و بعد از آنکه بدست او مداوا شد بفرمانوی مجبور گردید که در بغداد بماند و بهمین سبب از آن روز گارخاندان بختیشوع وعده‌ی دیگر از پزشکان گندی‌شاپور که از میان آنان خاندان ماسویه معروفترند ببغداد انتقال یافتند و حوزه تدریس و محل فعالیت‌های علمی و عملی خود را بدان شهر بردند و در همانجا بتدریس و تألیف و ترجمه کتب طبّی پرداختند. در همان اوان که خاندان بختیشوع و یاران‌شان ببغداد منتقل می‌شد يك خاندان دیگر هم از اهواز ببغداد انتقال یافت تا دنباله کارهای خود را در نجوم و ریاضیات در مأوای جدید خود بگیرد و آن خاندان نوبختی (آل نوبخت منجم) است. نوبخت اهوازی و پسرش خرشاذ ماه اولین کسانی از منجمان و ریاضی دانان ایرانی هستند که ببغداد رفتند و در دستگاه منصور بشغل منجمی پرداختند، و علاوه بر آنان ایرانیان دیگری مانند ابراهیم و محمد را که فزاری^۱ بالولاء

بوده و از نیروی به «فزاری» شهرت داشته اند، و علی بن عیسی الاسطرلابی را، هم بر منجمان درگاه خود افزود و این عده شروع بفعالیتهای خود در ریاضیات کردند و از آنجمله نوبخت اهوازی و ابراهیم فزاری بترجمه کتب از پهلوی و هندی به عربی پرداختند و همین ابراهیم فزاری است که کتاب هندی سید هانتا و (ظاهراً از راه زبان پهلوی) به عربی درآورد که به «السند هند الکبیر» معروف و مدتها مورد استفاده ریاضی دانان و منجمان اسلامی بود.

درست در همین ایام منصور یک ایرانی مشهور دیگر در دستگاه عباسیان (و در خدمت عم منصور در بصره) سرگرم کار ترجمه بود و او علاوه بر کتابهای ادبی و تاریخی پهلوی بترجمه کتب منطقی ارسطو که از یونانی به پهلوی نقل شده بود سرگرم بود و آنها را به عربی درمی آورد. وی عبدالله بن المقفع است که هنوز بخشهایی از کتاب منطق ارسطو بترجمه او در کتابخانه دانشگاه سن ژوزف بیروت و کتابخانه آستانه قدس رضوی موجود است.

ملاحظه می کنید چگونه ایرانیان در برداشتن نخستین گامها در راه ایجاد علوم عقلی در تمدن اسلامی مؤثر بوده اند ولی اثر آنان به همین حد محدود نماند بلکه بعد از این چه در نتیجه ورود گروه بزرگی

از دانشمندان ایران در صحنهٔ عمل و چه بر اثر حمایت وزرا و رجال بزرگ ایرانی در تمام مدتی که قدرت و اختیار در پایتخت خلافت اسلامی با آنان بوده ، خدمات شگرفی بوسیلهٔ مردم ایران بایجاد و تحکیم حوزه‌های علوم در ممالک اسلامی انجام گرفت . از خاندانهای معروفی که در حمایت علما سعی وافر داشته و آنان را بترجمه و تألیف کتب در ابتدای کار بسیار تحریض نموده اند خاندانهای ذیل را می‌توان نام برد :

- (۱) آل برمک که توجهی بسیار بعلم داشتند . ازین خاندان یحیی بن خالد وزیر هارون الرشید و پسرانش فضل و جعفر و برادر یحیی محمد بن خالد پیورش علم و علما و تشویق شعر و ادبا مشهور بودند . از دانشمندانی که در خدمت این خاندان بسیار مورد احترام بودند آل بختیشوع و از جملهٔ این خاندان یکی جبریل بن بختیشوع بود که غالباً دربارهٔ ثروت سرشار خود مأمون می‌گفت که من این نعمت را نه از تو دارم و نه از پدر تو بلکه همه را از یحیی بن خالد و پسران او بدست آورده‌ام . برامکه خود از اصحاب رأی و نظر و علم و بهمین سبب متهم بزندقه بودند و معمولاً مجالسی برای مباحثه و مجادله در منازل خود ترتیب می‌دادند . از جملهٔ کتبی که بفرمان آل برمک بعربی نقل

شد کتاب المجسطی بطليموس القلوذی است. وی دوتن از ایرانیان را بنام ابو حسان و سلم صاحب بیت الحکمه بدین کار گماشت^۱.

دیگر از خاندانهای ایرانی مشوق علم که خود در زمره علمای بزرگ در آغاز کار علوم اسلامی هستند افراد خاندان بنی موسی بن شا کر خراسانیند یعنی محمد و احمد و حسن. پدرشان موسی خود در علم هندسه استاد بود و پسرانش در علوم ریاضی و نجوم و هیأت شهرت بسیار حاصل کردند و آثار متعدّد در علوم ریاضی پدید آوردند که بعضی از آنها را خواجه نصیر الدین طوسی (م ۶۷۲ هـ) شرح و تحریر مجدّد کرد. بنی موسی همواره عده‌ی از مترجمان بزرگ را در خدمت خود داشته و بدانان برای ترجمه کتب معتبر ریاضی مزد می داده اند و مجموع هزینه ماهانه اشان درین راه به پانصد دینار می رسید^۲.

در زمره همین مردان جلیل ایرانی که در تشویق مترجمان و علمای اولیه بغداد کوشا بوده اند باید خاندان بختیشوع و علی بن یحیی معروف به ابن المنجم کاتب مأمون و عده‌ی از بزرگان گندیشاپور و نیز محمد بن عبد الملك الزیات را ذکر کرد که معمولاً مال فراوان

۱- الفهرست ص ۴۷۳.

۲- درباره این خاندان و آثارشان رجوع شود به الفهرست ابن النديم و اخبار الحكماء قفطی موارد مختلف.

در راه تشویق و ترغیب مترجمان و علما صرف می کرده اند^۱.

بر اثر مجاهداتی که بوسیله خلفای عباسی و رجال
ایرانی در بارهای آنان برای تشکیل حوزه علمی
بغداد شد اندک اندک گروه بزرگی از عالمان در بغداد
مجمع شدند. این دانشمندان از نواحی مختلفی ببغداد روی می آوردند.
بیشتر آنان ایرانیانی بودند که زبان علمیشان پهلوی یا سریانی بود
و از مراکز علمی ایران، از گندیساپور و مداین و ریشهر در خوزستان
و فارس گرفته تا مرو در اقصای خراسان، ببغداد می رفتند. عده دیگر
که شماره اشان نسبت بدسته اول بسیار کمتر بود از مراکز علمی
الجزیره (شمال عراق عرب امروزی و قسمتی از سوریه) و دمشق برخاسته
و در بغداد بکار پرداخته بودند.

این گروههای مختلف وارثان علوم و اطلاعاتی بودند که از قدیم-
الایام در مراکز علمی مذکور متداول بود، کیش آنان غالباً زردشتی
و عیسوی و صابئی و زبان علمیشان عادهً سریانی و پهلوی بوده است.
پایه گذاران علوم عقلی در تمدن اسلامی همین گروهند که از آنان باید
تحت عنوان ناقلان یا مترجمان علوم عقلی یاد کرد. سهمی که ایرانیان

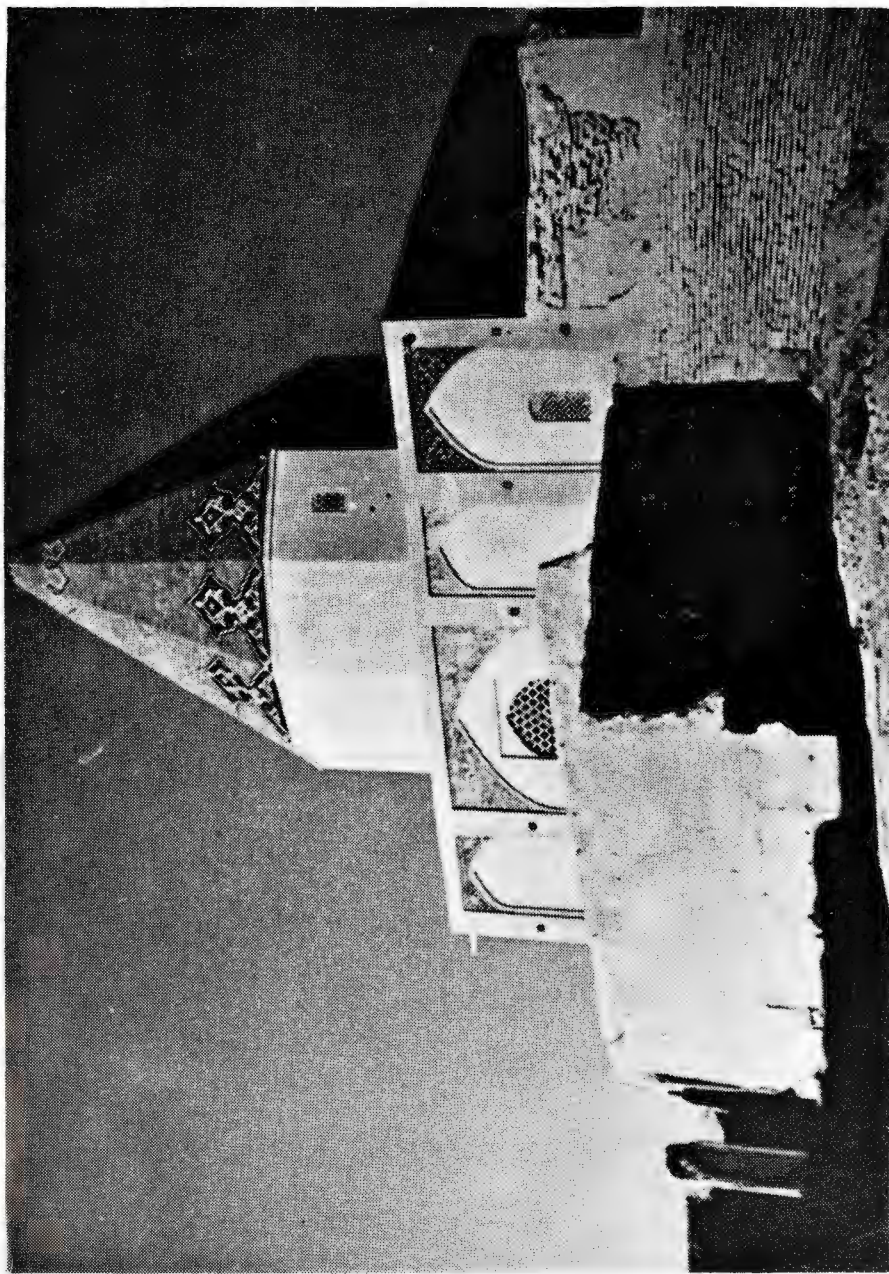
۱- درباره آنان رجوع شود به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ج ۳

در میان این گروه داشته‌اند بسیار است و ما اگر بخواهیم از همه آنان و کارهایشان بتفصیل درین مختصر سخن گوئیم سخن بدرازا خواهد کشید و ازینروی در نهایت اختصار بذکر اسامی گروهی از آنان و کارهای معروفشان اکتفا می‌کنیم :

خاندان بختیشوع گندیشاپوری که هم مترجم کتب طبّی بزبان عربی بودند و هم مؤلف آنها و هم مشوّق عده‌ی از مترجمان . اعضاء این خاندان از عهد منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ.) تا مدّتهای طولانی در بغداد ریاست اطباء را بر عهده داشتند . جورجیس اولین پزشک این خاندانست که ببغداد رفت و او چند اثر طبّی را بعربی ترجمه کرد و خود کتابی بنام «الکنّاش» تألیف نمود . کنّاش اصطلاحاً بکتابهایی می‌گفتند که حاوی همه مباحث طب باشد .

روزبه پارسی پسر داذویه (= عبدالله بن المقفّع) که پیش ازین نام او چند بار آمده و او هم مترجم کتابهای ادبی و تاریخی و هم ناقل کتب علمی از زبان پهلوی بعربی بود .

نوبخت اهوازی و پسرش ابوسهل خُرشاذ ماه هردو از مترجمان قرن دوم هجری بوده و کتابهای ریاضی را از زبان پهلوی بزبان عربی نقل می‌کرده‌اند . خاندان نوبختی مدّتها بکار ترجمه ریاضی و ایجاد تألیفات در ریاضیات و در علم کلام مشغول بودند .



مقبره بابا ركن الدين ، اصفهان ، عصر صفوى

۴ عمر بن فرخان طبری از ریاضی دانان و منجمان بزرگ بوده و در خدمت خاندان برمکی و فضل بن سهل وزیر مأمون و خود مأمون بسر می برده است و عده‌ای از کتابهای ریاضی را با مأمون از پهلوی بعربی ترجمه کرد.

۵ ابراهیم حبیب بن فزاری و پسرش محمد که از موالی ایرانی بوده‌اند و اهمیت آنها در ترجمه مجموعه معروف ریاضی و نجومی هند بنام سید هانتا بعربی است که پیش ازین درباره آن سخن گفته‌ایم.

۶ عیسی پسر چهاربخت از عیسویان گندی‌شاپور و از پزشکان و داروشناسان مشهور بغداد در قرن سوم هجری. وی پاره‌ای از کتابهای جالینوس را از ترجمه سریانی بزبان عربی درآورد.

۷ یوسف النّاقِل شاگرد عیسی بن چهاربخت مذکور که از عیسویان خوزستان بوده و بیشتر بترجمه کتابهای طبّی اشتغال داشته است. برادر یوسف یعنی موسی بن خالد الترجمان کتاب سته عشر جالینوس را بعربی درآورد.

۹ یوحنا پسر ماسویه از پزشکان معروف گندی‌شاپور که از اواخر قرن دوم هجری ببعد در بغداد شهرت یافت و بسال ۲۴۳ هجری درگذشت. پدرش ماسویه گندی‌شاپوری در عهد هارون ببغداد رفت و در آنجا بکار ترجمه و پزشکی اشتغال داشت و یوحنا همین سمت

پدر را با موفقیت بیشتر چه در امر ترجمه و چه در اداره امور بیمارستانهای بغداد تا پایان حیات ادامه داد.

۱۱ ابو الحسن علی بن زیاد تمیمی از موالی ایرانی مترجم کتاب زیج شهریار از پهلوی بعربی. این کتاب مجموعه‌ی از جدولهای نجومی بود که در او آخر عهد ساسانیان ترتیب یافت و زیك شتریار^۱ یعنی جداول نجومی شاهی نامیده شد.

۱۲ ربّ بن طبری پدر علی بن ربّ بن معروف. وی از نصرانیان طبرستان بود و مدتها در شهر مرو بتحصیل و شغل کتابت اشتغال و در علوم مختلف از قبیل طب و نجوم و هندسه و شعب دیگر ریاضی مهارت داشت و عده‌ی از کتابها را از یونانی و سریانی بعربی در آورد که از آن جمله بود کتاب المجسطی بطليموس القلوذی^۲.

۱۳ حنین بن اسحق العبّادانی و پسرش اسحق که هر دو از مترجمان بسیار استاد و چیره دست از یونانی بعربی بوده‌اند. پدر در ترجمه کتابهای طبّی بقراط و جالینوس و پسر در ترجمه کتابهای فلسفی ارسطو و پیروانش شهرت داشته و هر دو از جمله سوفّقتین مترجمان بوده‌اند.

حنین علاوه بر آنکه شخصاً فعالیت بسیار در ترجمه داشت ریاست مترجمان بغداد را هم بر عهده گرفته بود و عده زیادی از مترجمان زیر

دست او کاری کرده اند .

در قرنهای چهارم و پنجم هجری چند مترجم بزرگ ایرانی سرگرم نقل کتابها در رشته های طب و فلسفه و نجوم بعربی بوده اند که بعضی از آنها اهمیت وافری در کار خود دارند . از جمله آنان یکی ابوالخیر ابن خمار است که در اوایل قرن پنجم هجری درگذشت . وی در طب از بزرگان عهد خود بود و از جمله مترجمان بزرگ سریانی بعربی شمرده می شود .

دیگر ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی دانشمند بسیار مشهور ایرانی در قرن چهارم و قرن پنجم که تألیفاتش معروف و مورد مراجعه است . وی چند کتاب مهم ریاضی و هندی را از سانسکریت بعربی نقل کرد و صورت آنها را در رساله‌ی که درباره‌ی فهرست آثار محمد بن زکریای رازی آورده است ذکر نمود .

**

حاصل کار مترجمان مذکور و همکاران غیر ایرانی آنان

ایرانیان و
تألیفات علمی
در تمدن اسلامی

نقل عدّه معتنابهی از کتابهای علمی از زبانهای یونانی و پهلوی و نبطی و هندی بزبان عربی بود . بر اثر این کوشش مداوم که از اوایل قرن دوم تا اوایل قرن پنجم هجری بطول انجامید همه ذخائر علمی دنیای قدیم خاصّه از یونانیان

و ایرانیان بزبان عربی و بدنمای اسلامی نقل شد و نتیجه این امر آن گشت که علوم از حوزه های محدود پیشین خارج گردید و عده زیادی از مسلمانان که نزدیک بتمام آنان ایرانی بودند از آنها برخوردار شدند و با وجود مخالفتهایی که عادةً از جانب فقها و محدثین و متعصبین نسبت بعلوم عقلی (= علوم اوایل) می شد ذره بی از کوشش و فعالیت آنان درین راه نکاست. ارزش عمده کار علما در آنست که توانستند با استفاده از منابع مختلف و اتکاء بر آنها علوم را از آنچه در نزد یونانیان یا ایرانیان پیش از اسلام معمول بود بیشتر وسعت بخشند و سپس تجارب و تحقیقات خود را بر آنها بیفزایند و در نتیجه در رشته های مختلف علمی ترقیات و پیشرفتهایی شگرف ایجاد نمایند. ترجمه کتابهای متعدد این علما هم از حدود قرن دوازدهم میلادی ببعد بزبان لاتین و تداول آنها در مدارس اروپایی باعث شد که پیشرفتهای علمای ایرانی دانشمندان اروپایی را نیز در پیش بردن علوم بجانب ترقی و تکامل یآوری کند و مقدمه کار آنان را در ترقیات علمی قرون جدید فراهم سازد.

این نکته را باید دانست که ایرانیان و همکاران علمی آنان چه از راه ترجمه و چه از راه تألیف بزبان عربی در رشته های مختلف علوم بتدریج زبان عربی را که زبانی ساده و فاقد همه مزایای علمی بود از راه عاریه کردن لغات و اصطلاحات گوناگون پهلوی و سریانی

ویونانی و با ترجمه پاره‌ی دیگر از اصطلاحات بعربی، بزودی بصورت يك زبان علمی درآوردند چنانکه تدریس و تألیف بدان آسان شده و قرن‌ها بصورت زبان علمی و درسی حتی در همه مراکز علمی ایران مورد استفاده بود. بدین سبب تألیفات همه مؤلفان قرن دوم و سوم هجری ایران، اعم از آنکه در ایران زندگی کرده باشند یا در خارج از آن، بعربی بود و تألیف کتابهای علمی بزبان فارسی از قرن چهارم هجری، تحت لوای دولت سامانی، آغاز شد و بزودی در قرنهای پنجم و ششم و مخصوصاً قرون هفتم و هشتم و نهم توسعه پذیرفت و ازینجاست که برای اطلاع از مسائل اساسی علوم عقلی اسلامی حتماً باید به دوزبان عربی و فارسی واقف بود و گرنه مطالعات هر محقق درین موضوع ناقص خواهد بود. مثلاً بعد از کتاب قانون ابن سینا یکی از بهترین کتابهای طبّی اسلامی بوسیله سید اسمعیل جرجانی بفارسی و بنام ذخیره خوارزمشاهی نگاشته شده و کسی که درین دانش تحقیق و مطالعه می کند ناگزیرست که آنرا بخواند و بداند.

برای آنکه در رشته‌های مختلف علوم و حکمت از ایرانیانی که بعربی یا بفارسی کتابهایی نوشته اند ذکر شود بهتر آنست که در هر يك از ابواب علوم جداگانه سخن گوئیم. فقط ذکر این مطلب لازمست که علمای ما غالباً مردمی جامع یعنی عالم بعلوم مختلف عهد خود بوده

و در شعب علوم اطلاعات و آثاری داشته‌اند و بنا بر این ممکن است نام آنان در باب‌های مختلف علوم تکرار شود.

مطلب دیگر آنکه در تمدن اسلامی بر اثر احتیاج مسلمانان دو رشته از علوم زودتر از باقی آنها مورد پژوهش قرار گرفت و همین سبب نخستین عالمان و مؤلفان اسلامی درین رشته‌ها پیدا شدند و از آن دورشته یکی طب و داروشناسی و دیگر نجوم و ریاضیات بود.

چنانکه گفتیم بر اثر حاجتی که خلفای بغداد و رجال ایرانی آنان پزشکان حاذق داشتند اطبای گندی -
ایرانیان و طب و طبیعیات اسلامی

شاپور را از اواسط قرن دوم هجری بپایتخت جدید حکومت اسلامی منتقل کردند. این پزشکان که غالباً حوزه تدریس در گندی شاپور داشتند بعد از انتقال به بغداد حوزه درسی خود را نیز بدان شهر منتقل می‌کردند و ازین راه بپایتخت حکومت اسلامی یک نوع مرکزیت علمی می‌بخشیدند. از نخستین مؤلفان و معلمان علم طب در پایتخت حکومت اسلام جورجیس بن بختیشوع و یوحنا ابن ماسویه گندی شاپوری و بعضی دیگر از هم‌مهریان آنانند که طب را بنا بر روش گندی شاپور تدریس و تعلیم می‌کردند و بعد ازین دسته دور تعلیم و ترجمه و تألیف با افرادی مانند حنین بن اسحق العبّادانی رسید که تربیت اصلیش در اسکندریه یعنی مرکز علوم یونانی و طب

بقراطی و جالینوسی بود. ازین پزشك اخیر (م ۲۶۴ هجری) علاوه بر ترجمه های متعدّد معروف دو کتاب طبّی بنام کتاب العین (در تشریح و معالجات چشم) و کتاب المسائل در مطالب عمومی علم طب باقیست.

تا اوایل قرن سوم کار عمده‌ی که مستقیماً بوسیلهٔ مسلمانان ایرانی در طب صورت گرفته باشد مشهود نبود، درین اوان نخستین پزشك بزرگ ایرانی که اوّلین رکن از ارکان چهارگانهٔ علم طب را تألیف کرده ظهور نمود و او ابو الحسن (علی بن ربّین طبریست) که نام پدرش ابوسهل ربّین طبری را پیش ازین دیده‌اید. علی مدّتی درمازندران سمت دبیری مازیار بن قارن (مقتول بسال ۲۲۴ هجری) را داشت و بعد از اسارت و قتل او ببغداد رفت و سمت دبیری المعتصم یافت و بتألیف کتابهایی مبادرت نمود که مهمتر از همهٔ آنها کتاب فردوس - الحکمه است که بسال ۱۹۲۸ میلادی طبع شده. ابن ربّین در تألیف کتاب خود از اطلاعات ایرانیان و هندوان و یونانیان در مسائل مختلف استفاده کرد و بجمع مباحث علم طب و داروشناسی در آن توجّه نمود و بهمین سبب کتاب او اوّلین کتاب جامع طبّی شمرده شد که بزبان عربی در تمدّن اسلامی و بوسیلهٔ مسلمانان تألیف گردید.

۱- دربارهٔ او رجوع کنید به تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ ششم ص ۱۱۸-۱۱۹ و بمقدمهٔ کتاب فردوس الحکمه چاپ برلین ۱۹۲۸ میلادی.

II

بعد از پزشک ایرانی مذکور نوبت تألیف و تعلیم پزشکی به چند تن از پزشکان بزرگ و سرانجام به محمد بن زکریای رازی پزشک و فیلسوف بزرگ ایران متوفی بسال ۳۱۳ هجری رسید. ارزش کار محمد بن زکریا در آنست که با روش تجربی خود که همه جا بکار می برد توانست راههای جدیدی در معالجات بجوید و امراض و داروهای تازه‌ی را کشف کند یا مورد آزمایش قرار دهد و بعبارت دیگر مطالب تازه سودمندی بر اطلاعات پزشکان بزرگ دنیای قدیم بیفزاید یا بعضی از اشتباهات آنان را جبران کند. از مهمترین آثار او نخست کتاب الحاوی است که از قرن چهارم بعد همواره از کتابهای اساسی طب شمرده می شده است. این کتاب در حکم دائرة المعارف بسیار مفصّلی از علم طب اسلامی است که بسبب تفصیل بسیار تمام مجلدات سی گانه آن موجود نیست بدین معنی که از ترجمه لاتین آن بیست و پنج جلد و از متن عربی آن در حدود نیمی از کتاب موجود است. الحاوی کاملترین و جامعترین اطلاعات علم طب را تا عهد مؤلف دربرداشت و بهمین سبب دومین رکن از ارکان اربعه طب اسلامی شمرده شد و علاوه بر این با ترجمه تمام آن کتاب به لاتینی و طبعهای آن در اروپا بدانش پزشکی جدید خدمت شگرفی انجام گرفت. رازی کتب دیگری در طب داشت مانند المنصوری یا طب المنصوری

مجموعه

۱۵۵

در ده جزو که در قرون وسطی چند بار بزبان لاتین نقل و همان ترجمه بعدها بدفعات چاپ شد. دیگر از کتابهای او کتاب الشکوک است که در آن ایراداتی به جالینوس در بعض نظریات او وارد دانست و دیگر کتاب برء السّاعه و دیگر من لایحضره الطّیب و دیگر رساله آبله (کتاب الجدری) که در آن روش جلوگیری از ابتلاء بآبله را از راه مایه کوبی آن نشان داده و ازین راه بزرگترین خدمت را به عالم انسانیت ادا کرده است^۱.

پس ازین پزشک نام آور ایرانی کسی که توانست سومین رکن از ارکان اربعه طب اسلامی را پدید آورد علی بن عباس مجوسی اهوازی طبیب عضدالدوله دیلمی است که بسال ۳۸۴ هجری درگذشت و چون بر دین زردشتی باقی مانده بود او را مجوسی می گفتند. از کتاب مشهور او بنام کامل الصّناعه یا طب الملکی یا کُنّاش عضدی نسخ متعدّد در دستست و چند بار بطبع رسیده و بلاتینی ترجمه شده و آن ترجمه نیز چند بار سمت انطباع یافته است.

پزشک دیگری که در قرن چهارم هجری شهرت داشته و کتابش

۱- درباره رازی رجوع کنید به کتاب علوم عقلی در تمدن اسلامی طبع سوم ص ۱۶۵-۱۷۹؛ و تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ ششم ص ۲۸۸-۲۹۲ و ۳۴۴-۳۴۵ و مآخذ متعدّدی که در آن هر دو کتاب نشان داده شده است.

از جمله کتابهای بسیار معتبر طب شمرده شده ابوسهل مسیحی جرجانی (م ۴۰۳ هـ) صاحب کتاب المائۃ بوده که کتاب بزرگی در طب حاوی تمام ابواب آنست و از و علاوه برین کتاب چند رساله دیگر نیز باقی مانده و او در مسائل دیگری از قبیل هندسه و نجوم و حکمت نیز آثاری داشته است^۱.

بعد از وی باید نام دوست و معاصر نامبردارش ابوعلی حسین ابن عبدالله بن سینا را برد که فیلسوف و پزشک بسیار بزرگ آخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری بود. او طب اسلامی را به منتهای کمال رسانید و بدان نظم منطقی و جنبه علمی کامل داد. از وی رسالات و کتب متعدّد در طب باقی مانده که از آن میان کتاب القانون از همه مهمترست. این کتاب در پنج قسمت است که در آن همه مسائل علم طب و تشریح و داروسازی و داروشناسی مطرح گردیده. ازین کتاب نسخ فراوان در دستست و چند بار بطبع رسیده و از آن تمامی یا با جزاء ترجمه های متعدّد به لاتینی و سایر السنه شده که هر یک چند بار چاپ شد. این کتاب بسبب اهمیتی که در تمدن اسلامی یافت چند بار شرح گردید و مختصراتی از آن ترتیب یافت و باز آن مختصرات را مورد شرح قرار دادند^۲.

۱- رجوع کنید به رساله اللیرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریاء الرازی

بقیه حاشیه در صفحه بعد

از پزشکان بزرگ دیگری که تا آخر قرن چهارم شهرت داشتند می توان ابو بکر اخوینی صاحب کتاب هدایة المتعلمین را بفارسی و ابو الحسن احمد بن محمد طبری طبیب رکن الدولة دیلمی و ابو منصور حسن بن نوح قمری بخارائی استاد ابن سینا را در طب نام برد که هر یک بنوبه خود در پیشرفت علم طب بنوعی و بنحوی کوشش کرده و در تاریخ تمدن اسلامی مقامات بلند دارند .

ایرانیان تا آغاز قرن پنجم در تأسیس بیمارستانهای اسلامی هم تأثیر فراوان داشتند و بهمین سبب نام «بیمارستان» یا مخفف آن «مارستان» در زبان عربی و در تمام ممالک اسلامی از زبان فارسی اخذ شده و باقی مانده است. در زبان عربی این کلمه را بصورت «بیمارستانات» یا «مارستانات» جمع می بندند . بیمارستانهای اسلامی بروش دوره ساسانی مرکز و محل تدریس علم طب نیز بوده و متعلمین در آنجا پزشکی را علماً و عملاً فرامی گرفته اند .

در داروشناسی «الصیدنه» هم ایرانیان پیشوای مسلمین بوده

بقیه حاشیه صفحه قبل

۲- جشن نامه ابن سینا ، دکتر صفا ج ۱ ص ۱۰۱ ؛ فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا ، دکتر یحیی مهدوی ص ۱۸۹ - ۱۹۵ و مآخذ متعدّد دیگری که بغالب آنها در جشن نامه ابن سینا و یا در کتاب تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی و یا کتاب تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ اشاره کرده ام .

و این دانش را بدانان آموخته اند. این علم مانند پزشکی از گندی شاپور ببغداد منتقل شد و نخستین مؤلف بزرگ در این دانش شاپور بن سهل گندی شاپوری (متوفی بسال ۲۵۵ هجری) بود که بقول ابن الندیم مدتی رئیس بیمارستان گندی شاپور بوده است.^۱ کتابش «الاقربادین» نام داشته و همین اسم بعداً بطور عموم برای همه کتب داروشناسی و داروسازی علم شده و بکار رفته است. این کتاب در تمام قرنهای سوم و چهارم و پنجم و ششم مورد استفاده پزشکان و داروسازان و دارو فروشان (= عطاران) بود و بعد از آن کتاب اقربادین ابن التلمیذ (متوفی بسال ۵۶۰ ه.) معروف شد. در اواخر قرن چهارم و یا اوایل قرن پنجم کتابی بفارسی بنام «کتاب الابنیه عن حقایق الادویه» نوشته شده که خوشبختانه نسخه‌ی منحصر از آن بخط اسدی طوسی شاعر معروف در دست است. این کتاب تا کنون سه بار بطبع رسید.

ذکر این مطلب در اینجا لازمست که غالب کتابهای معتبر پزشکی که در تمدن اسلامی بزبان عربی نوشته شده و ارزش آنها در جامعه اسلامی محرز گردیده بود بوسیله مترجمان بزرگ لاتین مانند ژرار دوس کرمونسیس^۲ و نظایر او یک یا چند بار بزبان لاتینی نقل و بعد از

۱- الفهرست ابن الندیم، چاپ مصر، ص ۴۱۳.

۲- Gérardus Chrémonensis

شیوع چاپ طبع شد و در قرون وسطی و قسمتی از قرون جدید مورد استفاده پزشکان و دانشجویان این فن در اروپا بوده است و بعد از تکامل فن پزشکی و پیدا شدن روشهای جدید در طب و جراحی و داروشناسی طبعاً از شهرت و جریان افتاد.

چون در اینجا مقصود ما ذکر آثاری از ایرانیانست که مورد استفاده همه مسلمین و سپس از راه ترجمه محل تأمل و تحقیق اروپائیان قرار گرفت، طبعاً از ذکر آثاری که بعد از قرنهای اولیه هجری نوشته شده خودداری کرده ایم، و گرنه تحقیق در علم پزشکی و تألیف کتابهایی در این باب و شعب آن خواه بپارسی و خواه بتازی تا مدتها بعد در ایران ادامه داشت و مثلاً از جمله بزرگترین استادان طب که آثارش بعثت فارسی بودن آنها بلاتینی در نیامد سید اسمعیل جرجانی (متوفی بسال ۵۳۱ هجری) مؤلف کتابهای ذخیره خوارزمشاهی و خفای علائی و کتاب الاغراض الطبیه و کتاب یادگار است که همه در شمار بهترین کتابها در فنون پزشکی است.

اما در اینجا ذکر يك ایرانی معروف که درگیر و دار حمله مغول از ماوراء النهر گریخته و گریزان گریزان تا مصر رفته و در آنجا زیسته و مرده است بنام ابن نفیس قرشی (متوفی بسال ۶۸۷ هجری) لازمست. وی بعد از استقرار در مصر عده ای از پزشکان معروف آن دیار مانند

ابوالفتح اسکندری و ابوالفضل بن کوشک و جز آنان را تربیت کرد. کتاب معروفش «شامل» نام دارد که در هشتاد مجلدست و از مهمترین کتب طبّی اسلامی شمرده می‌شود. از جوه اهمیت ابن نفیس یکی توضیحاتیست که اولین بار دربارهٔ دوران صغیر خون داده است که عیناً و حتی کلمه بکلمه با توضیحاتی که بعد از او «میگوئل سروتو»^۱ در یکی از رسالات خود^۲ داده منطبق است.^۳

۱۰۰

گردشگری

میرزا طب

بر روی هم باید دانست که خدمات ایرانیان به پیشرفت فن طب در عالم علم قابل توجه و شایان ستایش است. عظمت این خدمت بیشتر در حوزه علمی گنبدیشاپور مشهود بود، و با آنکه دیگر اُمم مسلمان غالباً حق تقدّم علمی ایرانیان دورهٔ ساسانی و اوایل عهد اسلامی را در مسائل علمی فراموش نموده و یا عمداً درین باره سکوت کرده‌اند، برای آنها قول القفطی در اخبار الحکما بهترین حجّت می‌تواند بود که گفته است: «اطبای گنبدیشاپور قوانین علاج را بمقتضای امزجهٔ بلاد خود مرتّب و مدوّن می‌کردند تا آنجا که در علوم شهرت یافتند و بعضی طریقهٔ علاج آنان را بر یونانیان و هندوان برتری می‌دادند زیرا ایشان فضایل هر فرقه را گرفتند و بر آنچه قبلاً استخراج شده

در اخبار

۶۶۶
در لغت

Christianismi restitutio - ۲

Miguel Serveto - ۱

۳ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ قسمت اوّل چاپ اوّل ص ۲۶۵ - ۲۶۶.

بود چیزی افزودند و دستورها و قوانینی برای آنها ترتیب دادند و نیز دستورها و قوانینی برای آنها که حاوی مطالب تازه و نیکو بود پدید آوردند تا آنجا که در سال بیستم از پادشاهی انوشروان (= ۵۵۰ میلادی) پزشکان گندیشا پور بامر شاه گرد آمدند و بین آنان پرسشها و پاسخهائی جریان یافت که ثبت شد و این امری مشهورست^۱.

همین مجاهدات را درباره یافتن کیفیت شناختن بیماریها و راههای جدید معالجات جسمانی یا نفسانی و پیدا کردن داروهای جدید از راه تجربه و آزمایش و امثال این امور، پزشکان دوره اسلامی ایران هم ادامه دادند. عده‌ی از بیماریهای مختلف جسمانی را نیز ایرانیان کشف کرده و یا بیشتر از پزشکان قدیم شناخته‌اند مانند سرخك و آبله و كوفت (سیفلیس) یا بعضی از امراض چشم و سیاه سرفه و همچنین بسیاری از طرق معالجه امراض، و عمل جراحی درباره بعضی از آنها نیز از ابداعات آنانست^۲.

علم طب و داروشناسی را علمای ایرانی و سایر دانشمندان عالم اسلام بعنوان شعبی از علوم طبیعی مورد مطالعه و مداقه قرار می‌دادند و ازین روی بسایر شعب طبیعی هم توجه داشته و در آنها تألیفاتی از خود

۱- اخبار الحکماء القفطی چاپ مصر سال ۱۳۳۶ هجری ص ۹۳.

۲- تاریخ علوم و ادبیات ایرانی، تهران ۱۳۴۷ ص ۶۱-۶۲.

بیادگار نهاده اند . از این میانه به علم المعادن (زمین شناسی) و علم-
الحيوان (حيوان شناسی) و علم الحشایش (گیاه شناسی) و علم الكیمیا
(شیمی) توجه زیادی مبذول کردند و این پژوهش علاوه بر آنکه
بخود این دانشها ذاتاً متوجه بوده برای بدست آوردن یا شناختن
داروها و در حقیقت برای تکمیل اطلاعات در علم صیدنه (داروشناسی)
نیز صورت می گرفته است .

این سلسله از پژوهشها هم از آغاز کار بدست ایرانیان در حوزه
علمی بغداد آغاز شد و سپس بوسیله ایرانیان دیگر در مراکزی که
در داخله ایران مستقر بوده ادامه یافت . از میان رجال بزرگ علم
که درین شعبه ها کار کردند یکی محمد بن زکریای رازی فیلسوف
و طبیب و طبیعی دان بسیار معروف و عالیقدر ایرانی است که پیش ازین
نام او را دیده ایم . تحقیقات و مطالعات و تجارب رازی در علم کیمیا
بحدّی علمی و دقیق است که باید او را بزرگتر از همه کسانی دانست
که در تمدن اسلامی درین باب کار کرده اند . ابوریحان بیرونی چندین
کتاب کیمیا به محمد بن زکریا نسبت داده^۱ که از آن میان بعضی
در دسترس و نگاهی بعنوانین آن رسالات نشان می دهد که رازی بموضوعات
مختلف این علم توجه داشته و بهر يك از آنها دید علمی می نگریسته است
۱- رجوع کنید به فهرست کتب محمد بن زکریای رازی از ابوریحان بیرونی.



مقبره شاه زید نزدیک اصفهان - عصر صفوی

کشف المصنوع

نه با نظر خرافی چنانکه عده‌ی دیگر از مؤلفان این فن می‌کرده‌اند، و همین سبب بود که رازی در پژوهشهای کیمیاوی خود بکشف بعضی از پدیده‌ها از قبیل جوهر گوگرد والکل (الکحل) و زیت الزاج توفیق یافت.

دیگر از مؤلفان بزرگ کیمیا در ایران ابو الحسن عبدالجبار ابن احمد همدانی (متوفی بسال ۴۱۵) و ابو الحاکم محمد بن عبدالملک صالحی خوارزمی است. این مؤلف اخیر الذکر کتاب مشهورش عین الصنعة را در حدود سال ۴۲۵ هجری بعربی نوشت. ابوعلی بن سینای بخارائی (متوفی بسال ۴۲۸ ه.م) هم در ضمن اشتغال بفلسفه و علوم مختلف به علم کیمیا سرگرم بوده و چند رساله درین باب پدید آورده است مانند الاکسیر و الصناعة العالية و امثال آنها.

در علوم دیگر طبیعی نیز دانشمندان ایرانی نتایج خوبی از مطالعات خود گرفته‌اند خاصه ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی (متوفی بسال ۴۴۰ هجری) در کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر بیشتر متوجه تحقیق در خواص و توصیفات طبیعی هریک از اجسام و حتی شناسانیدن وزن مخصوص آنها بوده است. اوزان مخصوصی که ابوریحان برای عناصر مختلف داده با آنچه امروز می‌شناسند تفاوت عمده‌ی ندارد.

در علم حیوان شناسی و گیاه شناسی بیشتر از لحاظ استفاده طبّی از آنها کاری شده است و از جمله مهمّترین کتب درباره این رشته از علوم کتاب «طبایع الحیوان» عبیدالله بن جبرائیل از خاندان بختیشوع گندیشاپوری بوده که بسال ۴۵۰ هجری درگذشته است. از جمله کتابهای فارسی که درباره مسائل طبیعی نوشته شده می توان کتاب قراضه طبیعیات تألیف ابوسعید غامی و رسالة الشبكة تألیف ابوحاتم اسفزاری را ذکر کرد که هر دو در قرن پنجم و ششم هجری می زیسته اند.

کوششهای علمای ایرانی در پیش بردن علوم ریاضی
ایرانیان در خدمت
از جمله خدمات فراموش ناشدنی آنان بعالم
علوم ریاضی
انسانیت است. علّت توفیق ایرانیان درین راه
آنست که از عهد ساسانیان درین باره مطالعات عمیق داشته و به پیشرفتهای
خوبی نائل شده بودند. در آغاز دوره بنی عباس همینکه منصور دوانیقی
متوجه منجمین شد و خواست از وجود آنان در دستگاه خود استفاده
کند بایرانیان توجه کرد و در شمار بزرگانی که ازین پس بدرگاه
خلافت روی آوردند ماشاءالله بن ائری از حوزه علمی مرو و نوبخت
از اهواز و ابراهیم بن حبیب الفزاری مترجم کتاب سید هانتا (السند
هند الکبیر) و اولین سازنده اسطرلاب در تمدن اسلامی بوده اند.

این ریاضی دانان و کسانی که بعد از آنان شروع به کار کردند اهمیتشان بیشتر در آنست که فقط مانند یونانیان بجنبه نظری علم ریاضی نگاه نکرده اند بلکه جنبه عملی آنرا هم مورد عنایت قرار داده اند . علاوه بر این ریاضی دانان ایرانی در دوره اسلامی بمنابع مختلفی درین علم دسترس یافتند که از زبانهای یونانی و پهلوی و سریانی و هندی بوسیله مترجمان معروف قرنهای دوم و سوم و چهارم بدست آنان رسیده بود . و همین امر سبب آن شد که کارهایشان در ریاضیات همواره کاملتر و بهتر از یونانیان و همه طبقاتی باشد که پیش از آنان در حوزه های مختلف علمی بدین کار سرگرم بوده اند . بسیاری از ریاضی دانان ایرانی در دوره اسلامی راههایی در حل مشکلات نجومی و ریاضی بدست آورده و یا پیشرفتهایی در شعب مختلف این دو علم کرده و یا مسائل کاملاً جدید و راههای تازه در آنها نشان داده اند که پیش از آنان سابقه نداشت . از میان کسانی که درین علوم ابتکارات بزرگ دارند و یا خدمات شگرف و بتمام معنی جدید انجام داده اند دانشمندانی مانند ابو معشر بلخی و محمد بن موسی خوارزمی و ابوریحان بیرونی و خیام نیشابوری و خواجه نصیرالدین طوسی و غیاث الدین جمشید کاشانی را باید نام برد .

نخستین ریاضی دانان ایرانی که در بغداد بخدمت پرداخته

بودند هم بکار ترجمه و نقل کتابهای مهم ریاضی بزربان عربی اشتغال داشتند و هم عملاً وظیفه منجمی و محاسبی را در دستگاه خلافت ایفا می نمودند. از میان قدمای آنان یکی احمد بن عبدالله الحاسب المروزی (متوفی بسال ۲۲۰ هجری) است که از آثارش کتاب الابعاد والاجرام و کتاب الزیج در دستست. بعد از و نوبت به ابو عبدالله محمد بن موسی الخوارزمی معاصر مأمون عباسی می رسد که وفات او را در حدود ۲۳۲ هجری نوشته اند. وی از بزرگترین علمای ریاضی دان دنیای قدیم و کسی است که اثر او در تمدن اسلامی و مراکز علمی اروپا از قرن دوازدهم میلادی ببعد آشکارست. مؤلفان لاتینی زبان او را آلخوریسموس^۱ (= الخوارزمی) نامیده اند و کتاب حساب او که اصل عربی آن از میان رفته ولی ترجمه لاتینی آن که در قرن دوازدهم میلادی صورت گرفته در دستست، اثر بسیار در شناسانیدن حساب هندی بدنیای مسیحیت داشته است. وی در تکمیل علم جبر و مقابله سهم بزرگی در میان علمای عالم دارد. کتاب المختصر فی حساب الجبر والمقابلة از آثار او بوسیله ژرار دوس کرموننسیس^۲ بلاتینی ترجمه شد و بعدها بانگلیسی نیز نقل و چاپهایی از آن شد. خوارزمی راه حل معادلات درجه اول و دوم و دستور در باب چهار عمل اصلی و جذر و اریقه متناسبه

مکتب جبر و مقابله
سک ۲۳۲

و محاسبه سطوح اجسام را در کتاب مذکور نشان داده است. اسم جبر (Algèbre) در زبان اروپایی از همین کتاب محمد بن موسی گرفته شده و این کتاب تا قرن شانزدهم بعنوان پایه علم جبر و مقابله در مراکز علمی اروپا تدریس می شده است. اصطلاح آلفگوریت^۱ یعنی سلسله اعداد نیز صورت دیگری از اشتقاق نام الخوارزمی در زبانهای اروپائیست. ابوالعباس فضل بن حاتم نیریزی که در حدود سال ۳۰۹ هجری در گذشته ریاضی دان بزرگ دیگر است که در علوم اسلامی و سپس در حوزه های علمی لاتینی اثر بزرگ داشت. وی را در مراکز لاتینی زبان آناریتیوس^۲ می نامیدند و شرح او بر کتاب الاصول اقلیدس معروفست.

بنی موسی بن شا کر خراسانی که پیش ازین درباره آنان سخن گفته ایم، کارهای دقیق و پرارزشی در مسائل ریاضی داشتند و از آنجمله کتابی که محمد بن موسی بن شا کر درباره مخروطات نوشته شهرت بسیار یافته بود. وفات محمد در سال ۲۵۹ هجری اتفاق افتاد. درین میان نباید نام الفرغانی (محمد بن کثیر) را که در نزد علمای لاتینی زبان به «آلفارگانوس»^۳ معروف بوده است، فراموش کرد. مطالعات او درباره اصطربلاب و همچنین رساله اش در اصول

الحمد لله رب العالمین
مؤلف: محمد بن موسی بن شا کر
محرر: محمد بن موسی بن شا کر
۳۵۶

۳- Alfarganus

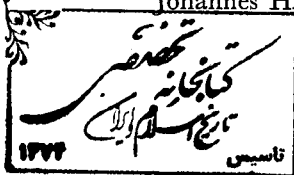
۲- Anaritus

۱- Algorithm

علم نجوم مورد آشنایی مسلمین و بعد از آنان بر اثر ترجمه‌هایی که از آنها صورت گرفته بود محلّ اطلاع و استفادهٔ علمای لاتینی زبان بود. از آثار وی چند ترجمه صورت گرفت. و مهمترین مترجمان آثارش یوهانس هیسپالنسیس^۱ و ژرار دوس کرموننسیس هستند و علاوه بر ترجمه‌های لاتین ترجمه‌هایی بعبری از آثارش موجود است.

عالم بزرگ دیگری که ذکر نامش درین جا لازمست المهانی محمد بن عیسی (از ماهان کرمان) است که بر هندسه اقلیدس و برخی از آثار ارسطیدس شرح نوشته و در علم جبر مطالعات عمیق داشته و معادلاتی از جبر بنام او شهرت یافته بود.

عمر بن فرّخان طبری معاصر مأمون علاوه بر شرحی که بر کتاب الاربعه^۲ بطليموس نوشته بود چند کتاب در هیئت و نجوم داشت که غالباً در دستست و از معاصران بنام او ابو معشر بلخی متوفی بسال ۲۷۲ هجریست که از رجال بسیار معروف علم در قرن سوم است و از آثار متعدّدش دوازده کتاب و رساله در دستست. این هر دو عالم بزرگ در پیشرفت علوم ریاضی در تمدن اسلامی اثر بسیار بارز داشتند. اگر بخواهیم نام همهٔ ریاضی دانان بزرگ قرن سوم و چهارم و اوایل قرن پنجم را درین مختصر ذکر کنیم کار بر ما دشوار خواهد شد.



شمارهٔ اینان چندان بود که حتی مؤلفان درجهٔ اول و از میان آنان هم برای معرفی محتاج کتاب مخصوص هستند و از شگفتیهای تاریخ آنست که همهٔ آنان ایرانی بوده و از مراکز مختلف علمی ایران برخاسته و در بغداد مجتمع شده یا در آنجا زیر دست هموطنان خود تربیت یافته و یا خود اصولاً از کشور خویش بیرون نرفته و در نزد امرای مختلف محلی ایران سرگرم کار بوده اند.

از جملهٔ این برگزیدگان متعدد در رشتهٔ علم ریاضی و نجوم می‌توان بزرگان ذیل را فهرست وار ذکر کرد: ابو الوفاء محمد بوزجانی (م ۳۸۷ هـ). از بوزجان نیشابور - ابو الفتح محمود بن محمد اصفهانی مترجم و مؤلف بزرگ قرن چهارم صاحب مخروطات ابولونیوس^۱ که ترجمهٔ لاتینی آن موجود است - ابو جعفر خازن خراسانی که در اواسط قرن چهارم درگذشت و صاحب آثار متعدد و مقرون بابتکار در مسائل ریاضی بود. اوست که معادلهٔ ماهانی را در جبر بوسیلهٔ قطع مخروطی حل نمود - ابو سهل و یجن بن رستم کوهی از کوهستان مازندران که در حدود سال ۳۷۷ هجری در رصدخانه‌ی که شرف الدوله پسر عضد الدوله تأسیس کرده بود بکار پرداخت. وی دربارهٔ حل معادلات بالاتر از درجهٔ دوم کار کرده و اضافاتی هم بر کتاب ارشمیدس نوشته

بود - ابوسعید سگزی (متوفی بسال ۴۱۴ هجری) ریاضی دان بسیار مشهور که کتاب جامع الشاهی خود را در علم نجوم بنام عضدالدوله دیلمی نوشت و چندین کتاب دیگر از آثار او مشهور و موجود است - ابوالحسین عبدالرحمن صوفی رازی (متوفی بسال ۳۷۶ هجری) معلم عضدالدوله دیلمی و مؤلف کتاب بسیار مشهور صور الکواکب بعربی که ترجمه فارسی آن نیز موجود است - ابوالحسن کوشیار گیلی (گیلانی) ریاضی دان بزرگ قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری که چند کتاب از او باقیست - ابونصر حسن بن علی قمی منجم مشهور قرن چهارم هجری معاصر فخرالدوله دیلمی که کتاب خود را بنام المدخل الی احکام النجوم در سال ۳۵۷ هجری تألیف نمود - ابوالحسن علی بن احمد نسوی خراسانی که بسال ۴۲۰ کتابی در علم حساب بپارسی نوشت و سپس همان کتاب را بنام المغنی فی حساب الهندی بعربی نقل کرد و چند کتاب دیگر هم از او در دستست که از آن جمله ویدمن کتاب الاشباع را بآلمانی ترجمه کرده است .

در ذیل نام این عالمان بزرگ که همه در آسمان دانش ایران بمنزله ستارگان درخشانند ذکر نام یک استاد بسیار بزرگ دیگر با تفصیل نسبی بیشتری لازمست و او ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (متوفی

بسال ۴۴۰ هجری) است که بی تردید بایستی یکی از بزرگترین دانشمندان جهان شمرده شود. کتب و آثار او متنوع و دربارهٔ طبیعیات و جغرافیا و تاریخ و عقاید و آداب و نجوم و ریاضیات و مسائل دیگر علمی است که از آن کتاب کتاب الدستور و کتاب قانون مسعودی در نجوم و التفهیم در حساب و هندسه و هیئت (بفارسی و عربی) و کتاب مقالید علم الهیة و کتاب الاستیعاب فی صنعة الاضطراب همگی از جمله آثار بسیار معتبر ریاضی و نجوم است. گذشته ازین ابوریحان در کتاب معروفش ماله‌هند که دربارهٔ جغرافیا و عقاید و آراء هندوان نوشته اطلاعات خوبی دربارهٔ نجوم و هیئت هندی داده است. کتاب قانون مسعودی او در یازده باب است که هر باب بفصول متعدد تقسیم می‌شود و حکم دائرة المعارف بزرگی از نجوم دارد و مؤلف در آن نظرها و آراء جدیدی دربارهٔ مسائل نجومی آورده است. ابوریحان طول‌ها و عرضهای جغرافیائی را بدقت محاسبه نموده و دربارهٔ اینکه آیا زمین در دور محور خود می‌چرخد بحثی مشبع نموده و همچنین بحساب و تحقیق بروز و شب ششماهه قطبی پی برده و نیز وجود قاره‌ی را در نیمکرهٔ جنوبی زمین حدس زده است. این مغز متفکر که تالی محمد بن زکریای رازی در تمدن اسلامی است از راه تجربه و دقت‌های وافر عالمانه در بسیاری از مسائل طبیعی با نظرهای ارسطو مخالفت ورزیده و با ابوعلی بن

سینا درین باره مباحثات جدی داشته است .

بحث دربارهٔ چنین مرد بزرگ نام آوری نباید مارا از عطف نظر بیک استاد بزرگ دیگر که در عصر او می زیسته است باز دارد. او ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (متوفی بسال ۴۲۸ هـ.) است که علاوه بر تألیفات گرانمای خود رسالات متعددی هم در علم ریاضی دارد و درین فن چنانکه شاگردش ابو عبید جوزجانی گفته مطالبی تازه و مسائلی نو داشته است . وی بر هر یک از اختصارات حساب و هندسه و موسیقی که در کتاب شفای گنج انیده زیاداتی آورده است و در المجسطی ده شکل در اختلاف منظر ایجاد نموده و در علم هیئت در آخر المجسطی مطالبی که پیش از او دیده نشده بوده ذکر کرده و در موسیقی اصولی را که پیشینیان از آنها غفلت ورزیده بودند آورده است . بهمین سبب مهمترین اثر او در ریاضیات همانست که در شفای بینیم ولی علاوه بر آن چند رسالهٔ دیگر از وی در مسائل ریاضی و نجومی باقی مانده است .

در دنبال این دانشمندان بزرگ ایرانی که یاد کرده ایم و همگی تا اوایل قرن پنجم سرگرم فعالیت بوده و حوزهٔ علمی اسلامی را بنور آثار خود منور و مزین می کرده اند ، گروه بزرگی از دانشمندان بزرگ قرن پنجم و قرن ششم هجری ظهور نموده و بزبان عربی یا فارسی در مسائل

ریاضی تألیفات مهم دیگری بوجود آورده اند مانند بهاء الدین خرقی
مروزی معاصر اتسز خوارزمشاه و مؤلف کتاب منتهی الادراک و کتاب
التبصره فی علم الهیئة - ابو الفتح خازنی مؤلف زیج سنجری و کتاب
میزان الحکمه - قطان مروزی (م ۵۴۸ هـ) مؤلف کتاب مشهور
گیهان شناخت - ابو حاتم اسفزاری معاصر و همکار خیّام .

حکیم ابو الفتح عمر بن ابراهیم خیّامی نیشابوری معروف به «خیّام»
علاوه بر کارهای مهمی که در نجوم و هیئت انجام داده رساله مشهوری
در علم جبر و مقابله تألیف نموده که مهمترین کتاب ریاضی آن حکیم
شمرده می شود . این کتاب را فریدریک وُپکه^۱ دانشمند فرانسوی با
مقدمه فاضلانیه از عربی بفرانسوی ترجمه و همراه متن عربی آن طبع
کرده است . درین رساله خیّام از کلیه کارهایی که تا عهد او درین باب
شده بود جلو تر رفته و درین کتاب و چند رساله دیگر خود بیست و
یک قسم معادلات جبری بر شمرده است که پیش از او تنها یازده قسم از
آنها را حل کرده بودند و او ده قسم دیگر را وضع و حل نمود .

بعد از حمله بنیان کن و حشیان مغول و تاتار که از جمله حوادث
کم نظیر تاریخ است طبعاً از رواج علم و تعدّد علما در ایران کاسته و محیط
غیر مساعدی برای انواع علوم درین سرزمین فراهم شده بود . با اینحال

درگیر و دار حکمرانی سבעانه آن نمایندگان قهر الهی يك مرد عديم النظير که در دوران پیش از مغول تربیت یافته بود توانست با جلب اعتماد هولاکوی مغول رصدخانه و کتابخانه‌ی در مراغه ترتیب دهد و آنها را بصورت مرکز مطالعات ریاضی و نجوم اداره کند و عده‌ی از علمای پراکنده ایرانی را در آنجا گرد آورد و نیز گروهی از طلاب علوم عقلی و ریاضی را زیر دست خود تربیت کند. کار بسیار مهمتر او که مایه تحکیم بنیان علم ریاضی در عالم اسلامی بصورت بسیار قاطعی گردید ایجاد تحریرات معروف او از چندین اثر مشهور ریاضی است که از عهد فعالیت مرکز علمی آتن و اسکندریه بعد نوشته شده و بزبان عربی نقل شده بود. چنانکه می‌دانیم در ترجمه‌هایی که در قرنهای دوم و سوم هجری از اصل یونانی و پهلوی و هندی بعربی صورت می گرفت بعلمت آنکه هنوز زبان عربی بصورت يك زبان کامل علمی در نیامده بود و نیز مترجمان غیر مسلمان و غیر عرب کتب چنانکه باید باصول زبان عربی آشنایی نداشتند غالباً آثارشان از حیث فهم دشوار بود و همین امر موجب بروز دشواریهای بسیار در امر تعلیم و تعلم می گردید. غالب مشکلات فلسفی و منطقی بر اثر مجاهدات فارابی و ابن سینا و کتبی که آن دو و همطرازانشان در مباحث فلسفی و منطقی تألیف کردند تا حدود قرن چهارم هجری بر طرف گردید لیکن چنین کاری در رسالات

منقولۀ ریاضی انجام نشد و کتب و رسالات ریاضی بر اثر صعوبتی که در فهم و تحریر مجدد آنها وجود داشت بصورت منقح آمادۀ تدریس و تحصیل در نیامد و ازین بابت نقص بزرگی در حوزه علمی اسلامی وجود داشت. این کار بزرگ برای استاذ البشر و عقل حادی عشر خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی بسال ۶۷۲) باقی مانده بود و او با تحریرات معروف خود که از آثار ارشمیدس و آریستارخس و هیپسیکلوس و تئودوزیوس و اقلیدس و جز آنان کرده‌مۀ صعوبتهای آنها را بر طرف و کار را بر تمام متعلمین ریاضی در تمدن اسلامی آسان نمود. تحریرات خواجه نصیرالدین طوسی بعربیت و بطبع رسیده و من درباره آنها چند سال پیش رسالۀ خاصی منتشر کرده‌ام که می‌توان بدان مراجعه نمود.

مطالعه در تاریخ علم ریاضی بعد از قرن هفتم فعلاً مورد نظر من نیست زیرا بعد از حملۀ مغول ملت ایران از سایر ملل اسلامی جدا شد و اگر چه هنوز تا پایان قرن هشتم هجری اندیشه ایرانی از نور افشانی بعالم اسلام باز نماند لیکن طبعاً از نیروی عظیمی که پیش ازین در زمینه مذکور داشت کاسته شد. بر رویهم باید دانست که کار ریاضیون ایرانی در ابواب مختلف علم ریاضی به پیشرفت این علم در جهان یاوری بسیار کرد. مخصوصاً در دورۀ اسلامی علمای مختلفی که در خراسان و

اصفهان و فارس یا در حوزۀ بغداد مشغول کار بودند در تکمیل اجزاء مختلف علوم ریاضی زحمت کشیدند و از میان مؤلفان بیشماری که درین فنون ظهور کردند برخی دارای اکتشافات جدید بودند. مطلب مهمی که باید درباره علوم ریاضی در تمدن اسلامی مورد توجه داشت آنست که بسبب احتیاج و اعتقاد خلفا و سلاطین بعلم نجوم و پیش -- گوئیهای نجومی و همچنین احتیاجات ریاضی در مسائل دینی و اداری و مالیاتی و اصلاح تقویم و امثال آنها ناگزیر عده ای از ریاضیون و منجمین را در دستگاههای خود نگاه می داشته و از آنان عملاً کارهایی می خواسته اند؛ همین امر باعث شد که ریاضیات در اسلام منحصر بجنبه نظری نماند بلکه فواید عملی هم از آن گرفته شود و شاید بهمین علت بود که ایرانیان اصطربلاب را علماً و عملاً کاملتر از سابق نمودند و همچنین در کیفیت بکار بردن آلات رصد و ایجاد آلات جدیدی که سابقه نداشته است، پیشرفتهای بیشتری از قدمای یونان و هند نمودند و نیز بتألیف کتابهایی برای شناساندن آن آلات و طرز استفاده از آنها تألیف کردند.

در ذیل این مقال اشاره بدو نکته لازمست: نخست آنکه کوشش ایرانیان در ایجاد و تکمیل و پی گیری علوم عقلی در تمدن

اسلامی بهمین حدّ که گفته‌ایم منحصر نماند بلکه دانشمندان ایرانی علوم دیگر را هم بمسلمانان آموختند و راهبری و راهنمایی در آنها را همواره مخصوص بخودنگاه داشتند زیرا از اُمم دیگر اسلامی هیچگاه دانشمندان بزرگی که بتوانند جای رجال علمی ایران را بگیرند بوجود نیامدند. ایرانیان در دانشهای دیگری از قبیل علم الحیل، علم جرّ اثقال، علم جغرافیا کتابهایی نوشتند و همچنین در تألیف کتب در «موضوعات علوم» که حکم دائرة المعارفهای علمی قدیم داشت آثاری بوجود آوردند.

نکته دوم آنکه بعد از ایجاد حوزه علمی بغداد بزودی حوزه‌های متعدّدی در ایران تحت حمایت امرا و پادشاهان محلی مانند خوارزمشاهان آل مأمون، سامانیان، صفاریان، آل زیار، دیلمه آل بویه و غیره تشکیل شد و در شهرهای متعدّد مختلف ایران مراکز تعلیم و تربیت علمای بزرگ فراهم گردید که غالب علمای معروف اسلامی در مسائل گوناگون علوم عقلی در آنها تربیت شدند.

درباره فلسفه و کلام در اسلام و کوشش

خدمت ایرانیان

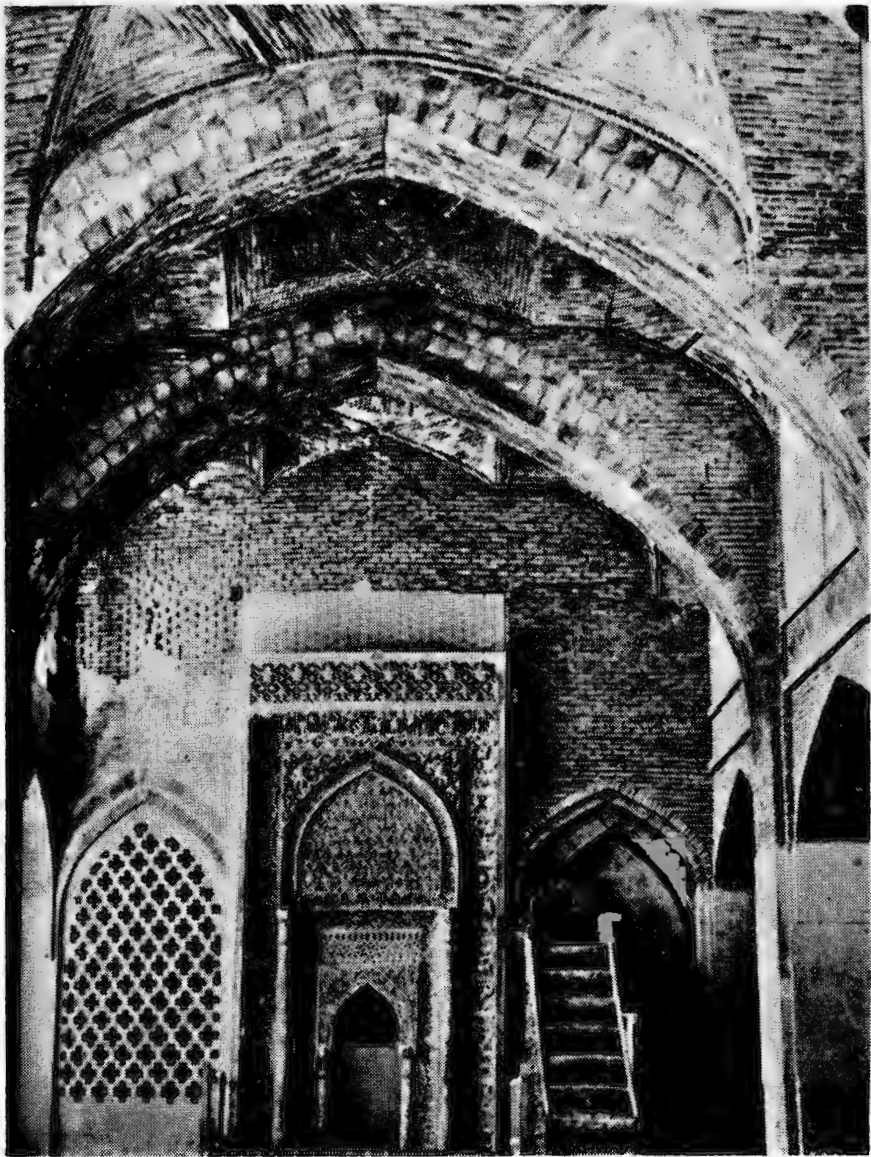
ایرانیان در ایجاد و توسعه آنها، که میدان

در ایجاد فلسفه و کلام اسلامی

بحث در آن بسیار وسیع است، نمی‌خواهم

بتفصیل سخن گویم. در این باره پیش ازین در کتابهای خود مانند

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی و تاریخ ادبیات در ایران و تاریخ علوم و ادبیات ایرانی و همچنین در بعض مقالات و سخنرانیهای خود بتفصیل تمام سخن گفته‌ام و پژوهنده این مقال می‌تواند بدان کتابها و گفتارها مراجعه کند. باختصار می‌گویم که موفقیت بزرگ ایرانیان اسلامی در ایجاد و تحکیم بنیان فلسفه در اسلام بواقع مرهون پیشرفتهای آنان درین زمینه در عهد پیش از اسلام و خاصه در دوران ساسانی بود. بعد از ترجمه آثار حکمای یونان و ایران بزبان عربی؛ و بعد از آنکه متکلمین اسلامی خاصه قدریه و جهمیّه و معتزله، که نزدیک تمام آنها از ایرانیان بودند، شروع بالقاء مباحث کلامی و فلسفی در جامعه اسلامی نمودند، توجه و اقبال مسلمانان بمکتب‌های مختلف حکمت فیثاغوری و افلاطونی و ارسطویی و نو افلاطونی و نو فیثاغوری و خسروانی آغاز شد و دیری نکشید که مباحثات فلسفی مراکز علمی و عقلی تمدن اسلامی را در بغداد و بلاد معتبر ایران فرو گرفت و منجر بایجاد نهضتی عظیم در زمینه کارهای حکمی گردید. بر اثر این نهضت بزرگ بود که از حدود اوایل قرن چهارم هجری، مخصوصاً تحت لوای سامانیان و بوئیان گروه بزرگی از فلاسفه ایرانی ظهور کردند و آثار متعددی بنظیر در منطق و حکمت و اخلاق بزبان عربی و بعد از آن بیپارسی فراهم آوردند. شرکت ملت‌های دیگر اسلامی در زمینه فلسفه بسیار ناچیز و بی‌ارزش



محراب مسجد جامع اصفهان (قرن هشتم هجری)

بود. تنها حکیم غیر ایرانی که در جمع آوری اجزاء حکمت بزرگان عربی نخستین گامهارابر داشت و بعد از آن دیگر جانشینی در بین هم نژادان خود نیافت، یعقوب بن اسحق الکندی (متوفی بسال ۲۵۸ هجری) است ولی کار او را شاگردان ایرانی با قوت تمام و با مهارت بسیار ادامه دادند. شاگرد این استاد، ابوزید احمد بن سهل بلخی (م ۳۲۲ هجری) در نشر تعلیمات او خاصه در بلاد خراسان مؤثر بود.

یعقوب بن اسحق و احمد بن سهل ناشران حکمت مشاء بودند که بروش معتزله نزدیکی یافته بود ولی فیلسوف معروف دیگری که بعد از آندو آمد یعنی ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی بسال ۳۱۳ هجری) که نامش را پیش ازین آورده ایم، اطلاعات فلسفی خود را هم از مآخذ یونانی و اسلامی (بوسیله ابوزید بلخی) و هم از منابع ایرانی (بوسیله ایران شهری) گرفته و علاوه بر این بعلت آزادی از قیود مذهبی بصورت یک متفکر آزاد در آمده بود و چون تحقیقات خود را از کیمیا و علوم طبیعی و طب آغاز کرده بود در تحقیقات فلسفی خود تحت تأثیر روش علوم تجربی مذکور قرار داشت. این علل وجهات باعث شده بود که محمد بن زکریا اولاً در بسیاری از موارد با روش قیاسی ارسطو و مشائین در حکمت و علوم مخالفت ورزد و ثانیاً در بسیاری از موارد دیگر با متکلمین اسلامی مخالف باشد. وی عقاید

خاصی درباره «قدماء» و موضوع لذت و آلم و تحقیق درباره مبادی خلقت و نظایر این مطالب داشته و بر خلاف فلاسفه عهد خود بحث درباره نبوت را در فلسفه وارد نمی دانست و بدان اعتقادی نداشت. وی بمطالعه آثار مانویّه علاقه خاص می ورزید و درباره قدمای خمسه تابع نظر حکمای قدیم ایران بود.

فیلسوف بزرگی که ظهور او در اواخر حیات رازی اتفاق افتاد، بنام ابونصر محمد فارابی، از فاراب ماوراءالنهر نزدیک اسپهجا بود. وی در سال ۳۳۹ هجری درگذشت و اهمیتش بیشتر در آنست که توانست نخستین تفسیرهای جامع را بر منطق ارسطو بزبان عربی بنویسد و بهمین سبب است که او را معلم ثانی لقب داده اند. غیر از این تفسیرها فارابی کتب متعدد در شرح مقاصد افلاطون و ارسطو و گاه مقایسه و حکومت میان عقاید این استاد و شاگرد و همچنین شرح عقاید و نظرهاى خاص خود نوشت مانند آراء اهل المدينة الفاضلة - الجمع بین الرأیین - اغراض مابعد الطبیعه در شرح مابعد الطبیعه ارسطو - فصوص الحکم - احصاء العلوم - العلم الاعلی - الطبیعیات و جز آنها که غالباً بدست مترجمان بزرگ لاتینی در قرون وسطی ترجمه شدند. از دوران فعالیت فارابی تا ظهور ابوعلی سینا چندین تن از حکمای بزرگ در ایران سرگرم کار بوده اند مانند ابوالحسن شهید

ابن حسین بلخی (م ۳۲۵ هـ) - ابوزکریّا یحیی بن عدیّ المنطقی (م ۳۶۴ هـ) - ابوسلیمان منطقی سیستانی (متوفی بعد از سال ۳۹۱ هـ) شاگرد یحیی بن عدیّ و استاد نویسنده و متفکر بزرگ ابوحنیفان توحیدی شیرازی (م ۴۰۰ هـ) - ابوعلی احمد بن محمد معروف به ابن مسکویه (م ۳۵۲ هـ) - ابوالفرج بن طیب الجاثلیق (م ۴۳۵ هـ) ابن هندو (م ۴۱۰ یا ۴۲۰ هـ) ابوالخیر بن خمار - ابوریحان بیرونی و جز آنان^۱.

در طول قرن چهارم هجری يك دسته بزرگ از متفکران ایرانی در خفا تعلیمات خاص فلسفی خود را همراه با تشکیلات خاصی از فتوّت و اخوّت منتشر می ساختند و اینان همان دسته معروف به «اخوان الصّفا» هستند که دوران کمال ترقی آنان قرن چهارم هجری بود. اخوان الصّفا در نزدیک کردن حکمت یونانی با دین اسلام و در آمیختن آن با تعلیمات اخلاقی و اجتماعی استوارترین قدمها را برداشتند و برای آنکه درین راه از مخالفتهای حکما و متشرّعین برکنار بمانند افکار خود را در رساله های بی نام و بازبانی ساده بیان می کردند و در همه آنها به برادران هم مسلک خود خطاب می نمودند زیرا این رسالات در حقیقت برای

۱- درباره همه این فیلسوفان رجوع شود به تاریخ علوم عقلی در تمدن

اسلامی ج ۱ چاپ سوم، تهران ۱۳۴۶ شمسی، ص ۱۹۴ - ۲۰۶.

آنان نوشته می‌شد. اخوان الصفا دارای تشکیلات خاصی شبیه به اجتماعات بنایان آزاد (فرانک ماسون = فراماسون) بوده‌اند و در بسیاری از موارد اصول عقاید و حتی طرز رفتار و تشکیلات و مقاصد نوع پرستانه این دو فرقه شبیه به هم است بنحوی که مسلماً و بدون هیچگونه تردید باید منشاء هر دو را يك اصل قدیمتر و مثلاً همان جمعیت‌های سرّی اخلاقی و فلسفی دانست که تأسیس آنها را به فیثاغورس حکیم نسبت می‌دهند. اخوان الصفا علاوه بر اعمال نوع دوستانه که در جمعیت‌های سرّی خود می‌کردند، همچنانکه گفتیم برای تعلیم عقلی طرفداران مسلک خود يك سلسله رسالات فلسفی و اخلاقی و اجتماعی بزبان ساده نوشته‌اند که مجموعه آنها بنام رسائل اخوان الصفا (بزبان عربی) بطبع رسیده و ترجمه‌ها و تلخیص‌هایی هم بفارسی از آن صورت گرفته است. عدد مجموع این رسائل به ۵۳ می‌رسد و تمام نویسندگان آنها که می‌شناسم ایرانی بودند یعنی ابوسلیمان بُستی - ابوالحسن علی بن هارون زنجانی - ابواحمد مهرجانی - ابوالحسن علی بن رامیناس عوفی - زید بن رفاعه. این رسالات در نشر عقاید فلسفی مقرون به مبانی مذهبی و اخلاقی در میان مسلمانان تأثیر عمیق داشته است.

بزرگترین حکیم مشاء و جانشین واقعی فارابی و تکمیل‌کننده کوششهای او در تمدن اسلامی يك ایرانی بزرگوار دیگرست بنام ابوعلی

حسین بن عبدالله بخارائی که بسبب اشتهار زیادی که جدّ اعلای او «سینا» داشت به «پورسینا» یا «ابن سینا» مشهور شده است. وفاتش بسال ۴۲۸ اتفاق افتاد و تألیفات او در حکمت و پزشکی از بیست سالگی وی شروع شد و تا پایان عمرش که پنجاه و هشت سال بود امتداد یافت. از مهمترین آثارش در حکمت کتاب الانصاف - الحکمة العروضية - الحکمة المشرقیة - الشفا - النجاة - المباحثات - الاشارات - دانشنامه علائی و عده فراوان دیگری از کتب و رسالات است. اهمیت این فیلسوف کم نظیر در تاریخ فلسفه اسلامی بیشتر از آن جهت است که او نخستین کسی است که توانست تمامی اجزاء حکمت را، که در آن روزگار حکم دائرة المعارفی از همه علوم معقول داشت، در کتب متعدد از مختصر و متوسط و مفصل مورد بحث و تحقیق قرار دهد و بر اثر نظم منطقی خاصی که در آثار خود داشت موفق شد کلیه مباحث منطق و فلسفه را با بیانی روشن تدوین و توضیح نماید بنحوی که بعد از او اقوال و آثارش همواره بعنوان نمونه واقعی حکمت در تمدن اسلامی شناخته شود.

ابن سینا چند شاگرد مبرز داشت که عقاید و آراء و افکار او را

۱- سینا اسم کهن ایرانی است از ریشه سَئِن Saēna، و «سینا» بصورت اسم تا قرن چهارم و پنجم در ماوراء النهر و خراسان بکار می رفته است.

بعد از وی نشر داده و بنوبه خود شاگردانی تربیت کردند که در تمام قرن ششم در ایران بکار تعلیم و تألیف اشتغال داشتند. از میان آنان بهمنیار بن مرزبان (م ۴۵۸ هـ.) صاحب کتاب التّحصیل و طاهر ابن زیله اصفهانی (م ۴۴۰ هـ.) و ابو عبید جوزجانی و ابو عبدالله معصومی را می‌توان نام برد. شاگرد بهمنیار ابو العباس لوکری صاحب کتاب مشهور بیان الحق است که چندتن از حکمای قرن ششم مانند قطب الزّمان طبسی (م ۵۳۹ هـ.) و محمد بن یوسف ایلاقی (م ۵۳۶ هـ.) و فریدالدّین غیلانی بلخی و عین الزّمان قُطان مروزی شاگرد او بوده اند.

در قرن پنجم و ششم فیلسوف بزرگ دیگری، که نسب تعلیم او هم بابن سینا می‌رسید، معروفست و او حجة الحق حکیم عمر بن ابراهیم الخیّامی است که نام او را پیش ازین در شمار علمای بزرگ ریاضی آورده‌ایم؛ و دیگر عمر بن سهلان ساوی؛ و دیگر محمد بن عبدالکریم شهرستانی (م ۵۴۸ هـ.)؛ و دیگر امام فخرالدّین رازی (م ۶۰۶ هـ.) که هر یک تألیفات گرانبهای در فلسفه و گاه در کلام دارند و بعضی از آنان مانند فرید غیلانی و شهرستانی و فخر رازی ردودی نیز بر ابن سینا نوشته‌اند.

فیلسوف بسیار معتبر تمدن اسلامی که بعد از این طبقات آمده

و در راه تحکیم مبانی حکمت مشاء در تمدن اسلامی خدمات شگرف انجام داده، و نظیر همین خدمت را نیز به علم کلام در نزد شیعه نموده، خواجه نصیرالدین طوسی است که ازو پیش ازین در شمار ریاضی دانان بزرگ ایران یاد کرده ایم. خواجه نصیرالدین طوسی با تألیف کتاب شرح اشارات ابن سینا حکمت او را بنحوی باثبات رسانیده که بعد از آن در تمدن اسلامی بعنوان مثل اعلاّی دانش مورد مراجعه بود.

همعصران خواجه نیز کم و بیش در اجزاء علوم و از آن جمله منطق و حکمت آثار مهمّی ایجاد کرده و ازین راه بتمدن اسلامی خدماتی انجام داده اند مانند قطب الدین شیرازی (م ۷۱۰ هـ.)، واثیر الدین ابهری صاحب هدایة الحکمة در منطق و طبعی و الهی (که قاضی میر حسین میبیدی متوفی ۹۱۱ هـ. آنرا شرح کرد)، و نجم الدین دبیران (م ۶۷۵ هـ.) و نظایر آنان که آثارشان در ممالک اسلامی همواره مورد استفاده بوده و هست.

همراه بحث نسبتاً طولانی که در باره کوشش ایرانیان در راه ترقی و نشر علوم عقلی در اسلام داشتیم اثر آنان را در اعتلاء علوم در دوران ترقی معنوی قاره اروپا نیز تا حدّی دریافته ایم زیرا از حدود قرن دوازدهم میلادی که در جنوب ایتالیا و سپس در مراکز دیگر آن سرزمین

شروع بنقل کتب علمی مسلمین ب زبان لاتینی کردند، توجه مترجمان طبعاً به آثار معروف علمی تمدن اسلامی که همه آنها بوسیله ایرانیان ایجاد شده بود معطوف گردید و با ترجمه آثار حکما و ریاضی دانان و اطباء معروف ایرانی دانشهایی که در زمان ساسانیان ریشه گرفته و در دوره اسلامی بوسیله ایرانیان بمراتب نسبتاً بلندی از ترقی رسیده بود بمیان دانش پژوهان اروپایی راه جست و کتابهای معتبر علمای ایرانی مانند آثار محمد بن زکریای رازی و خوارزمی و فرغانی و فارابی و ابن سینا و نظایر آنان تا دیرگاه در دارالعلم های آن دیار تدریس شد و مبداء جهشی برای شروع دوران جدید در تاریخ علوم گردید و گمان نمی رود خدمتی ازین شگرف تر بتوان برای ملت ایران بجهان متمدن جستجو کرد زیرا همه تأثیرات دیگری که ایرانیان در تمدنهای مجاور کردند در سطوح تمدن ملل قرار داشت و این تأثیر علمی تأثیری عمیق و اساسی بود که بشریت هیچگاه نباید آنرا بدست فراموشی بسپرد.

**

در ذیل این مقال از تأثیر بسیار عظیم ایرانیان در ایجاد دودسته دیگر از علوم در تمدن اسلامی هم باید سخنی بمیان آورد و آن دخالت مؤثر آنانست در ایجاد و توسعه و تکمیل علوم شرعی و علوم ادبیة اسلامی.

علوم ادبیّه در اسلام، درست مانند ادب عربی، بوسیله ایرانیان شروع شد و در تمام رشته‌های این علم یعنی علم روایت و لغت و صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان و بدیع و شعب و فروع آنها کوشش ایرانیان با تألیفات مشهور و مهمّی که در این ابواب بوجود آورده‌اند، موجب تحکیم آنها شد و همین وضع را هم می‌توان در تمام اجزاء علوم شرعی از قبیل علم قرائت قرآن، علم تفسیر و مصاحف، و علم کلام و علم فقه و اصول فقه و علم جدل و خلاف و علم حدیث و شعب آن ذکر کرد بنحوی که باید گفت ایرانیان نظام دهنده واقعی زبان عرب و تنظیم کننده کلیّه امور مربوط بدین عرب هستند.

ورود در مبحث مربوط بذکر جریان این دو دسته از علوم و علمای ایرانی که از آغاز تا انجام درباره این دانشها کار کرده و آثار متعدّد و بی‌شمار خود را پدید آورده‌اند، بحدّی طولانی است که درین مختصر جرأت آغاز آنرا ندارم و چون خوشبختانه در سه مجلد از کتاب تاریخ ادبیات در ایران درین ابواب بحثهای مستوفی کرده‌ام خواننده پژوهشگر خود را بدان کتاب و بفصول مربوط به «وضع علوم» در هریک از ادوار ادبی از نخستین قرن هجری تا پایان قرن هشتم هجری مراجعه می‌دهم و سخن خود را بدین کلام ختم می‌کنم که هیچ علمی از علوم عقلی و ادبی و شرعی در تمدّن اسلام نبود و نیست مگر آنکه ایرانیان

یا در ایجاد و یا در تکمیل و تمديد و ادامه و اشاعه آن دخالت نکرده باشند و چون تمدن اسلامی خواه و ناخواه در تمدنهای مجاور خود و بعد از خود اثر داشته است پس ایرانیان در فرهنگهای معاصر و تمدنهای جوانتر از تمدن خود الزاماً مؤثر بوده اند .

زبان و ادب فارسی

و تأثیر آن در کشورهای مجاور

زبان و ادب ایرانی منحصر به «فارسی» نیست و آنچه به «زبان فارسی» و «ادب فارسی» شهرت دارد جزئیست از اجزاء «زبانهای ایرانی» و «ادبیات ایرانی». با اکتفا و اقتصار به زبان و ادب فارسی عمر ادبیات ما اندکی از هزار سال بیشتر خواهد بود و حال آنکه اگر با آثار مکتوب ایرانی در تعیین تاریخ آغاز ادبیات این کشور استناد کنیم ادبیات ایرانی يك تاریخ سه هزار ساله دارد.

این تاریخ سه هزار ساله ادبیات ما بازبان معروف به «اوستائی» آغاز می شود که باغلب احتمالات از کهن ترین لهجه های شرقی ایران و قدیم ترین اثر آن «گاثا» ها از زرتشت پیامبر ایرانی و یا مصلح آیین قدیم آریایی ایرانیست. درباره تاریخ حیات زرتشت سخن بسیار

گفته و زمان زندگانی او را از شش هفت هزار سال پیش از میلاد تا قرن ششم پیش از میلاد بالا و پایین آورده اند. در اینجا ما با فسانه پردازان قدیم یابگزافه گویان خودمانی و یابخاورشناسانی که اتکاء بر روایات سنتی زرتشتیان را (که خود منعکس کننده عقاید خرافی بهدینان درباره هزاره های تاریخ بشری است)، بر تحقیق در شرایط اجتماعی مشهود در گائاها و مطالعه در تاریخ قسمتهای مختلف اوستا از لحاظ زبان شناسی و تاریخ تحول این زبان در ادوار مختلف، ترجیح داده اند، کاری نداریم زیرا مقصود ما وارد شدن درین مباحث نیست، و فقط با اتکاء بر قرائن مختلفی که باز گویی از آنها شایسته مقامی دیگر است، تاریخ حیات زردشت را محدود با و آخر سده یازدهم و اوایل سده دهم قبل از میلاد می کنیم^۱، و بنابراین اثر مسلم او معروف به «گائا» ها از همان دورانست و چون بشعر هجایی بی قافیه است، تاریخ شعر در زبانهای آریایی ایرانی بهمان تاریخ منسوب می شود.

درباره زبانها و لهجات دیگر ایرانی و آثار آنها تا اوایل عهد اسلامی فعلاً بحثی نمی کنم و تنها باین اشاره اکتفا می نمایم که با وجود

۱- درباره اینکه زبان اوستایی مربوط بمشرق ایران و همچنین دوران زندگانی زرتشت قرن یازدهم و دهم پیش از میلادست رجوع کنید به مآخذی که در صفحه سوم از مقدمه گنج سخن (جلد اول) نشان داده ام.

دستبرد زمان و با آنکه درگیر و دار حمله‌های مختلف و علی‌الخصوص با تغییرات بسیار بزرگ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و دینی که از قرن هفتم میلادی ببعد در ایران و سرزمینهای مجاور آن رخ داد، و با تأثیر عمیقی که همه این جریانها در انطماس و اندراس تمدن قدیم ایران و آثار فرهنگی ما در آن ایام داشت، هنوز اطلاعی که از آن دوران بما رسیده در اثبات ادبیات توسعه یافته ایران قدیم کافیت، ادبیاتی که آثار باقی مانده‌اش هم ادب عربی را بارور و غنی ساخت و هم بادب فارسی که محصول تمدن اسلامی ایرانست، پایه و مایهٔ اساسی داد.

آثار ادبی ایران در دورهٔ اسلامی علی‌الغلب بلهجه‌بی

زبان دری

از لهجه‌های ایرانیست که آنرا عادةً «دری» و

یا فارسی

«پارسی» و «پارسی دری» نامیده‌اند و ما امروز

با انتخاب و ترجیح یکی از آن اسامی آنرا «فارسی» می‌گوئیم، و خود در جزو دسته‌های لهجه‌های جدید ایرانی و بازماندهٔ دوره‌های کهن‌تری از تاریخ ایرانست. وجه تسمیهٔ این زبان به «دری» تعلق آنست به دربارهای سلاطین و به کلمهٔ «در» (= باب)، و بهمین سبب است که محققان قدیم آنرا «منسوبةً الی حاضرة الباب» دانسته و درین تصور مسلماً بخطا نرفته‌اند. اما «پارسی» درین مورد بمعنی ایرانی بکار

رفته نه بمعنی « منسوب به فارس » زیرا چنانکه خواهیم گفت این زبان لهجه‌ی ازسرزمین « فارس » نیست .

این زبان را چنانکه بعضی اندیشیده‌اند نمی‌توان از اصل فارسی میانه یعنی پهلوی ساسانی دانست بلکه در اساس يك لهجهٔ عمومی ادبی است که در عهد ساسانی و در نخستین قرنهای اسلامی، پیش از آنکه بصورت زبان ادبی درآید، در ایران شیوع داشت . عنوان دری که برای این زبان بکار برده شده سابقهٔ طولانی دارد زیرا ابن المقفع (قرن دوم هجری) و بعد از او حمزة بن الحسن اصفهانی در شمار زبانهای که میان ایرانیان پیش از اسلام رواج داشته بزبانی بنام « لغت دری » اشاره کرده و آنرا زبان شهرهای مداین شمرده و از میان لهجه‌های مشرق ایران نفوذ لغت اهل بلخ را در آن بیش از همه دانسته‌اند . قول عبدالله ابن المقفع چنین است : « واما الدریة فلغة مدن المدائن وبها كان يتكلم من بباب الملك وهي منسوبة الى حاضرة الباب والغالب عليها من لغة اهل خراسان والمشرق لغة اهل بلخ »^۱ و سخن حمزة بن الحسن نیز این قول را تأیید می‌کند و دال است بر این که از زبانهای شرقی ایران زبان یا لهجهٔ بلخیان در زبان اهل مداین بیشتر نفوذ داشت .^۲

۱- الفهرست ابن النديم چاپ مصر ص ۱۹ .

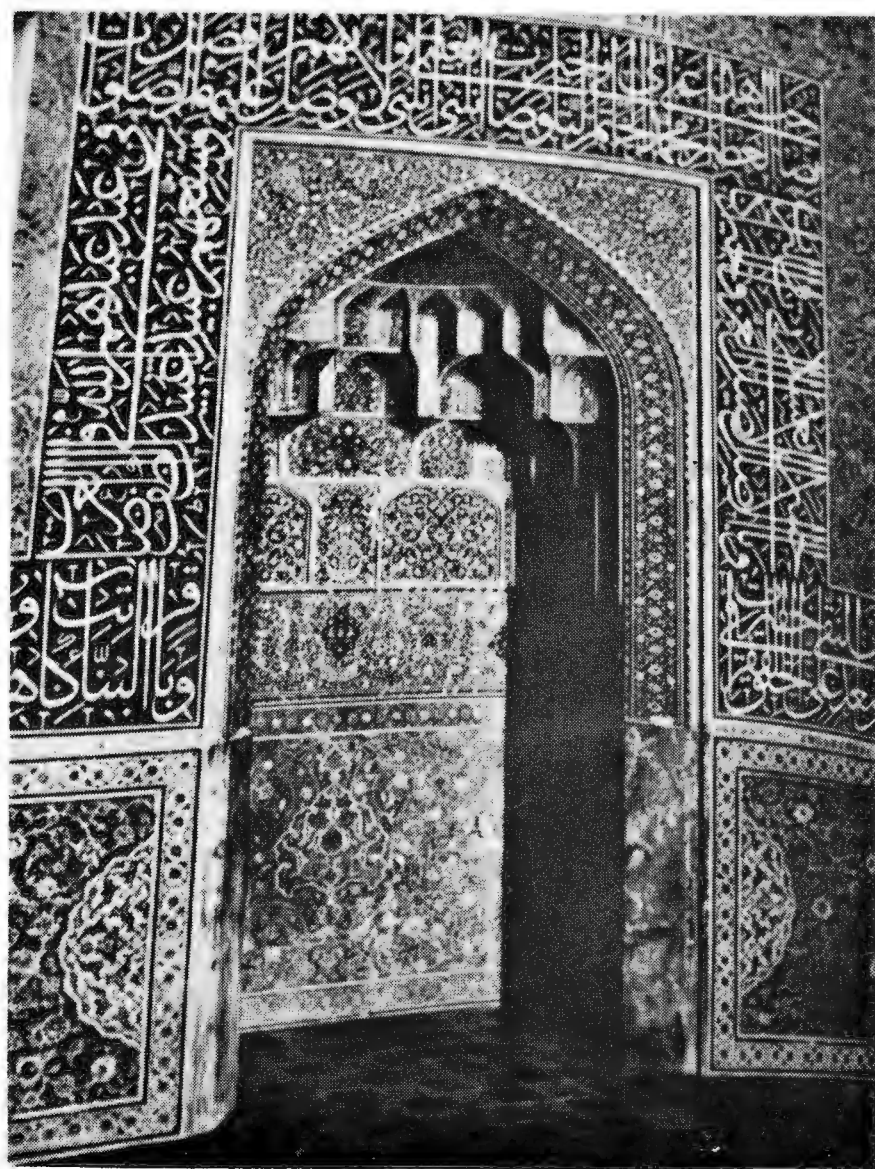
۲- معجم البلدان ياقوت حموی ذیل کلمه « فهلو » .

این موضوع نفوذ زبان مشرق ایران در تیسفون و شهرهای مداین که از سخن ابن مقفع و محققان بعد از وی برمی آید امری خالی از حقیقت نبود. تیسفون که اشکانیان آنرا در برابر شهر سلوکیه (پایتخت سلوکیدها) بعنوان پایتخت شاهنشاهی خود انتخاب کردند طبعاً محلّ استقرار مردم پارت (پَرثَو = پهلَو) شد و در نتیجه زبان پارتی که متعلّق بخراسان و علی الخصوص نواحی شمالی و شمال شرقی آن سامان بود، در تیسفون شایع شد و بازبان محلی آنجا، که ناچار از دسته لهجه‌های غربی ایران بوده، در آمیخت، و ازین آمیزش يك زبان پایتختی بوجود آمد که طبعاً بصورت زبان درباری بکار رفت و بعد از سقوط اشکانیان همچنان بصورت زبان مرکز حکومت ایرانی مورد استعمال بود و سرّ اینکه نخستین کتیبه‌های شاهنشاهان ساسانی مانند کتیبه اردشیر پاپکان و کتیبه شاپور اوّل در نقش رستم و کتیبه دیگر شاپور در حاجی آباد و کتیبه نرسی در پایکولی همه بزبان پهلوی شمالی نوشته شده همین است و نیز بهمین سبب است که قدیمترین آثار موجود پهلوی یعنی منظومه‌های «ایاتکار زیریران» و «درخت آسوریک» بزبان پهلوی شمالی (یا پهلوی اشکانی) است، با آنکه مسلماً در مشرق ایران بوجود نیامده بود.

بهر حال زبانی که در تیسفون و شهرهای مداین از اختلاط زبان

پهلوانی (پارتی) ولهجه محلی بوجود آمد بعدها، در عهد ساسانی، بازبان پهلوی ساسانی، یعنی همان زبا که ابن مقفع آنرا زبان شهرهای پهلّه نامیده است، آمیزش یافت و در اواخر عهد ساسانی و مقارن ظهور و شیوع اسلام بعنوان زبان پایتخت شاهنشاهی ایران وسیله ارتباط ایرانیان بود و هنگام ظهور ادب فارسی در میانه قرن سوم هجری مبنای سخن کسانی قرار گرفت که ناگهان در شهرهای مختلف سیستان و خراسان و گرگان زبان بشاعری گشودند. علّت اتحاد همه شاعران اولیّه پارسی گوی پیش از رودکی در یک زبان ادبی، با آنکه خود از نواحی مختلف مشرق بوده ولهجه های متفاوت محلی داشته اند، همین است؛ و نیز بهمین سبب است که ملاحظه می کنیم جغرافیا نویسندگان اولیّه اسلامی مانند ابن حوقل و المقدسی و الاصلطخری همگی زبان ناحیه شمالی و شمال شرقی خراسان را تانزدیک بخارا «زبان دری» می دانند^۱. پیداست که چون نخستین آثار پارسی دری در خراسان و سیستان و ماوراءالنهر ظهور کرد، و تا پایان قرن چهارم اکثر و نزدیک بتمام شاعران و نویسندگان پارسی گوی از نواحی مذکور برخاستند

۱- احسن التقاسیم المقدسی چاپ لیدن ۱۹۰۶ میلادی ص ۳۳۴-۳۳۵؛ صورة الارض طبع لیدن ۱۹۳۸ میلادی، ص ۴۹۰؛ قول ابن حوقل را الاصلطخری نیز تکرار کرده است.



محراب مسجد شیخ لطف الله ، اصفهان قرن یازدهم هجری

طبعاً از لهجه‌های مشرق ایران در این زبان ادبی جدید اثرهای فراوان لغوی و صرفی و نحوی باقی ماند و ازین روی در هیأت ابتدایی و قدیم خود بلهجه‌های خراسانی و تاجیکی ناحیه شرقی فلات ایران و افغانستان و پامیر و ترکستان، و متون مانوی تورفان ارتباط و شباهت نزدیکی یافت؛ ولی چون از قرن پنجم هجری ببعد از مشرق ایران بجانب مرکز و مغرب و شمال غربی و جنوب ایران تجاوز نموده و از آن پس تاروزگار ما درین نواحی نیز شایع گردیده و باقی مانده است طبعاً از دسته غربی لهجات ایرانی نیز تأثیرات فراوان در آن انجام گرفت و بصورتی در آمد که امروز با آن آشنا هستیم.

موضوع دیگری که درین زبان رسمی و ادبی دوره اسلامی ما قابل توجه و مطالعه است نفوذ تدریجی زبان عربی در آنست که خود بحثی جداگانه دارد و ما بموقع درباره آن سخن خواهیم گفت؛ و اینک باید بگوئیم نخستین گویندگانی که بدین زبان شاعری و نویسندگی کردند آنرا بهمان نحو که گفته ایم بصورت‌های مختلف «پارسی دری» و «دری» و «پارسی» نامیده و در برابر «پهلوی» یا «پهلوانی» و «تازی» قرار داده اند. فردوسی هنگام بحث در سابقه کلیله و دمنه گوید:

بتازی همی بود تا گاه نصر بدانگه که بُد در جهان شاه نصر

بفرمود تا پارسی دری نبشتند و کوتاه شد داوری

وباز دربارهٔ این زبان گوید :

کجا بیور از پهلوانی شمار بود در زبان دری ده هزار

وباز دربارهٔ زبان اشعار خود در شاهنامه گوید :

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

وباز گفتار پهلوی و گفتار پارسی را درین بیت بدینگونه از

یکدیگر جدا می کند :

مگر آنکه گفتار او نشنوی اگر پارسی گوید از پهلوی

و از دیگر شاعران قدیم این ابیات را دربارهٔ زبان شعری آنان

نقل می کنیم :

دل بدان یافتی از من که نکودانی خواند مدحت خواجهٔ آزاده بالفاظ دری
(فرخی)

من آنم که در پای خوکان نریزم مرا این قیمتی در لفظ دری را
(ناصر خسرو)

اما صیحا بتازی است و من همی به پارسی کنم اما صیحا او
(منوچهری)

صفات روی وی آسان بود مرا گفتن گهی بلفظ دری و گهی بشعر دری
(سوزنی)

« این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری

رحمة الله علیه ، ترجمه کرده بزبان دری راه راست ... » (مقدمهٔ

ترجمهٔ تفسیر طبری) .

درس‌طرح‌های پیشین وعده کردیم که دربارهٔ اثر زبان عربی در زبان پارسی دری اشاره‌ی کنیم. این اشاره کوتاه و منحصر خواهد بود ببحث مختصری دربارهٔ علل نفوذ زبان مذکور در زبان ادبی ما و کیفیت قبول واژه‌های عربی در زبان پارسی.

علّت اساسی نفوذ زبان عربی در زبان فارسی قبول دین اسلام است زیرا چنانکه می‌دانیم در دین اسلام خلاف بعضی ادیان دیگر که يك زبان رسمی خاص را کمتر به‌مراه دارد، زبان رسمی که کتاب آسمانی و عبارات رسمی در مراسم دینی و ادعیه و اوراد همه بآنست عربیست و هر مسلمان لا محاله می‌بایست مراسم دینی خود را بدین زبان انجام دهد. پس هر چه اسلام در ایران بیشتر توسعه و رواج یافت بهمان نسبت هم عربی بیشتر رواج گرفت و در زبان عمومی مردم بیشتر نفوذ کرد منتهی مقدار لغات عربی که از راه تشریفات دینی اسلام در زبان فارسی راه جست‌نسبهٔ کم است خاصّه که ایرانیان در روزگاران نخستین اسلام قسمتی از واژه‌های دینی را با پارسی برگرداندند و بدسته‌ی دیگر صورت نزدیک بفارسی دادند.

علّت بزرگ دیگر آنست که زبان عربی، هم بکوشش ایرانیان، از قرن دوم هجری ببعد بصورت زبان علمی درآمد و از آن روزگار ببعد در حوزه‌های علمی زبان درس و بحث گردید خاصّه که بهمکاری

و کوشش ایرانیان همه علوم شرعی و ادبی بزبان عربی صورت تدوین یافت و هر که جویای علوم عقلی یا شرعی بود می بایست نخست عربی بیاموزد و آنگاه بکار خود در علمی که برگزیده است بیاغازد و چون این یادگیری از اوان طفولیت آغاز می شد ناگزیر اثر زبان عربی در علما و اهل قلم و بیان بصورت پایداری جلوه گرمی شد و باقی می ماند. تأسیس مدارس اسلامی وسیله بزرگ و قاطعی برای نشر زبان عربی در ایران گردید. اتفاقاً نخستین بانیان مدارس در اسلام ایرانیان بودند و این مدارس چنانکه می دانیم وقف بر طالبان علوم شرعی بود و علوم شرعی نیز جز بزبان عربی آموخته نمی شد و مقدمه آن علوم ادبی عربی بود. اینست که هر چه بر رواج مدارس در ایران افزوده شد بهمان میزان هم بر رواج زبان عربی و نفوذ آن در زبان فارسی اضافه شد و کار بدانجا رسید که می دانیم.

قبول خط عربی که مبنای خط فارسی است باهل قلم اجازه داد که هر کلمه عربی را که خواستند، بی هیچگونه قید و بندی، در آثار خود وارد کنند و چون هر شاعر و نویسنده استادی تحصیلات خود را بازبان عربی آغاز کرده بود ناگزیر درین عالم بی قیدی بهر میزان که خواست از واژه های زبان علمی خود استفاده کرد و آنها را در آثار خود بکار برد.

رواج انشاء مصنوع و ترسل در زبان فارسی از قرن پنجم ببعدهم وسیله مؤثری بود در وارد کردن واژه‌های بی‌حد و حصر عربی در آثار فارسی تابعانی که گاه در آثار نویسندگان قرن ششم و هفتم و هشتم هجری بزمبانی بازی خوریم که در اساس عربیست و فقط طرز بنای فعل و یا بعضی از حروف و روابط فارسی است!

نفوذ زبان عربی، خاصه در قرنهای نخستین هجری، علتهای سیاسی و اداری هم دارد که البته چندان مهم نیست؛ و بهر حال همچنانکه گفتیم هر چه بر عمر اسلام در ایران افزوده شد شماره واژه‌های عربی در زبان پارسی نیز بهمان میزان افزایش یافت و اندک اندک قواعد دستوری عربی هم، که ایرانیان در آغاز کار از آن حذر می‌کردند، در زبان فارسی رخنه یافت و همچنان باقی ماند.

از قرن پنجم هجری ببعده که دولتهایی از غلامان باقبایل زرد پوستان آسیای مرکزی در ایران تشکیل شد، و مخصوصاً از قرن هفتم ببعده که مغول و تاتار و بعد از آنها ترکان جغتای بر ایران علبدید یافتند، تا اواخر عهد صفوی و تاحدی نیز در دوران سلسله قاجاری، مقدار فراوانی از لغت‌ها و ترکیبات ترکی، از لهجه‌های مختلف، در زبان پارسی راه جست و هنوز مقدار نسبتاً قابل ملاحظه‌ای از آنها در زبان پارسی باقیست و چون اثر آنها در زبان عمومی برجای مانده بیرون ریختنشان

از پارسی دشوار شده است .

آغاز ادب پارسی

دربارهٔ اینکه نخستین آثار ادبی به پارسی دری کی
 بوجود آمده بحث است . در این تردیدی نیست
 که نخستین زادگاه ادب پارسی مشرق ایرانست
 یعنی بنابر اطلاعاتی که داریم اولین کسانی که بشعرونثر دری پرداختند
 از نواحی شرقی ایران برخاستند . این حکم دربارهٔ شعر بیشتر و دربارهٔ
 نثر ، اگر با اطلاعاتی که در دست داریم اکتفا کنیم ، کمتر صادق است .
 قاعدهٔ در آن اوان که ایرانیان مسلمان نسبت به استفاده از خط
 پهلوی و زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی) که خط و زبان علمای مجوس
 بود دچار تردید شدند ، در همان حال هم بفکر استفاده از خط عربی و
 زبان پارسی دری افتادند و نگارش باین زبان و خط باید در چنین
 حالتی آغاز شده باشد ، مثلاً در حدود قرن دوم هجری ؛ منتهی برای
 اثبات این حدس دلایل مکتوب در دست نداریم و فقط باید درین
 باب ببعض اشارات مورخان اکتفا کنیم . از آنجمله است قول ابو-
 ریحان بیرونی دربارهٔ بهافرید پسر ماه فرودین . این بهافرید از اهل
 زوزن خراسان بود که مذهبی خاص متفرع از کیش زرتشتی آورده
 و کتابی بفارسی دربارهٔ مذهب خود نوشته بود و بهمین سبب هم موبدان
 زرتشتی با او بمخالفت برخاسته و در حدود سال ۱۳۲ هجری ازو

شکایت به ابو مسلم صاحب الدّعوه بردند و او لشکری را مأمور دفع وی کرد تا وی را از میان بردند^۱؛ و با آنکه بهافرید زود از میان برداشته شد لیکن پیروانش تا موقع تألیف الآثار الباقیه یعنی سال ۳۹۱ هجری در خراسان باقی بوده و به «بهافریدیّه» شهرت داشته اند و ناگزیر کتاب فارسی بهافرید هم میان آنان شایع بود. از مطالب این کتاب جز آنچه ابوریحان از خلاصه احکام بهافرید نقل کرده اطلاعی نداریم و نیز نمی دانیم که کتاب مذکور بکدام خط نوشته شده بود و چون در میان مردم خراسان شایع و مفهوم آنان بود ناگزیر به زبانی نزدیک بیپارسی دری یعنی همان زبان ادبی بوده است که بعداً در شعر و نثر پارسی خراسان می بینیم.

بعد از این روایت می رسم باشاره‌ی از ابن ابی اُصیبعه درباره نقل کتابی بنام «السّموم» از شاناق^۲ که کنکه هندی^۳ آنرا به همکاری ابو حاتم بلخی بیپارسی درآورد «وکان المتولّی لنقله بالخطّ الفارسی رجل یعرف بابی حاتم البلخی فسرّه لیحیی بن خالد بن برمک»^۴. کنکه از پزشکان و منجمان هندی گندی شاپور بود که بفرمان هرون الرشید

۱- الآثار الباقیه چاپ لایپزیگ ص ۲۱۰-۲۱۱. ۲- Canakia

۳- Kanaka. این نام در متون عربی گاه باشتباه «منکه» آمده است.

۴- طبقات الاطباء چاپ قاهره سال ۱۲۹۹ قمری ص ۳۲-۳۳.



(۱۷۰-۱۹۳ هـ.) ببغداد خوانده شد و در خدمت این خلیفه و آل برمک روزگار می گذرانیید .

اگر دو قول مذکور را بپذیریم اولین اثر پارسی دری در اوایل قرن دوم هجری (پیش از سال ۱۳۲ هجری که ابو مسلم به نیشابور رفته و از آنجا فرمان قتل بها فرید را داده) ، و دومین در اواخر قرن دوم هجری بوجود آمده بود ولی از آن هر دو اثر هیچ اطلاع دیگری در دست نداریم .

در اوایل قرن چهارم بنا بر روایات مختلف از وجود چند اثر منشور دیگر اطلاع داریم که بیشتر آنها در مشرق ایران نوشته شد ولی آنچه اکنون در دست است مربوط است به نیمه اول قرن چهارم و منسوب بعهد سامانیان که البته بعد ازین در باره آنها باختصار سخن خواهیم گفت .

در باره نخستین شعر پارسی دری ، غیر از سرود آتشکده کرکوی ، که بشعر هفت هجائی قافیه دار و نزدیک باوزان عروضی ساخته شده و مسلماً مربوط باواخر عهد ساسانی و پیش از قرن اول هجری است ، نخستین آثار فارسی باید در پایان عهد طاهری و آغاز دوران صفاری یعنی در اواسط قرن سوم هجری ، بوجود آمده باشد . و نخستین گویندگانی که نام و اشعار و حتی زمان شاعریشان بر ما

معلومست کسانی مانند حنظله بادغیسی و محمود و راق (پایان عهد طاهریان) و محمد بن وصیف سگری و ابن مخلد (آغاز دوران صفاریان) و امثال آنانند که اهمیتشان در افتتاح راه شاعری و مخصوصاً در آنست که مقدمه ظهور استاد شاعران پارسی گوی یعنی رودکی (م ۳۲۹ هـ) بوده اند.

عهد سامانیان (۲۶۱ - ۳۸۹) دوران تحکیم پایه های
قرن چهارم
ادب فارسی است. در ظل حمایت پادشاهان بزرگ
هجری
این سلسله که باز مانده خاندانی کهن و ایران دوست
بوده اند بسیاری از رسوم و آداب ایرانی احیاء شد و نظر به حمایتی که
از نظم و نثر پارسی می شد نویسندگان و شاعران بایجاد آثار متعددی
ترغیب و تحریض گردیدند و حتی پادشاهان سامانی قسمتی از کتب
پهلوی را که عبری در آمده بود فرمان ترجمه و نقل به پارسی دری دادند
مانند سندبادنامه و بختیارنامه و کلیله و دمنه؛ و بعضی از کتابهای
معتبر عربی مانند تاریخ طبری و تفسیر کبیر طبری بفرمان آنان به پارسی
گردانده شد. شاعران بزرگی مانند رودکی (م ۳۲۹ هـ) و شهید
بلخی (م ۳۲۵ هـ) و دقیقی (مقتول در حدود ۳۶۸ تا ۳۷۰ هجری)
و استاد بزرگ حکیم ابوالقاسم فردوسی (م ۴۱۱ هـ) گویندگان
معروفی هستند که درین عهد ظهور کرده و ادب فارسی را بنیادگذاری

نمودند. در همین دوره نیز کتب متعددی در مسائل مختلف مانند تاریخ و تفسیر و فقه و تصوف و طب و داروشناسی و ریاضیات و کلام و حکمت بزیان پارسی نوشته شده که قسمت نسبتاً قابل توجهی از آنها در دست است.

از جمله مهمترین آثار ادبی که در عهد سامانی بنثر فارسی تدوین شد شاهنامه‌های منشور فارسی و داستانهای قهرمانی ایرانیست. از جمله این آثار شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه ابوعلی بلخی و شاهنامه ابومنصوری را می‌شناسیم که هر سه در نیمه اول قرن چهارم هجری نوشته شده بود و درست در اواخر قرن سوم و آغاز قرن چهارم هجری داستان مفصلی از اخبار رستم بوسیله نویسنده‌ی «آزاد سرو» نام بنثر فارسی درآمده بود که فردوسی در شاهنامه خود از آن استفاده کرد. دولتهای غزنوی (۳۵۱-۵۸۲ هـ.) و آل افراسیاب یا ایلک خانیه (۳۱۵-۶۰۹ هـ.) در خراسان و ماوراءالنهر از میراث ادبی سامانیان برخوردار و جانشین آنان شدند و در دربارهای آنان بنام عده زیادی شاعر استاد بازی خوریم. نزدیک تمام شاعران عهد محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ هـ.) و مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ هـ.) تربیت یافته دوره سامانی بوده‌اند چنانکه محمود و پدرش سبکتکین خود از تربیت شدگان آن عهد زرین شمرده می‌شوند.

از آغاز قرن پنجم هجری ببعد شعر و نثر فارسی که تا آن هنگام منحصر بمشرق ایران بود آغاز نفوذ در قسمتهای مرکزی ایران و سپس سایر نواحی این کشور کرد. در اواخر عهد بویی (آل بویه) در ری بنام شاعرانی مانند منطقی و غضائری بازی خوریم اما دوره رواج واقعی ادب فارسی در همه نواحی ایران عهد سلجوقی (از سال ۴۳۱ هجری ببعد) است. هنوز دیری از تشکیل این دولت نگذشته بود که یک شاعر خراسانی بنام علی بن احمد طوسی (م ۴۶۵ ه.) از خراسان بآذربایجان مهاجرت کرد و در نزد امرای محلی آنجا شاعری پرداخت. شاعر دیگری هم بنام قطران (م ۴۶۵ ه.) در تبریز لهجه شرقی ایران را برای شاعری بر لهجه ایرانی محل خود یعنی آذری برتری داد و اشعاری ساخت که گاه با اشعار رودکی پهلومی زند. ازین پس آذربایجان یکی از مراکز مهم ادبی پارسی شد و شاعرانی استاد از قبیل خاقانی شروانی (م ۵۹۵ هجری) و مجیر الدین بیلقانی (م ۵۸۶ ه.) و نظامی گنجینه‌ی (م ۶۰۲ ه.) در آن دیار ظهور کردند که تأثیرشان تا روزگار ما هنوز از ادب فارسی منقطع نگردیده است.

در همین دوره و مخصوصاً در اواخر قرن ششم هجری مرکز مهم دیگری در جانب مغرب فلات ایران وجود یافت و آن اصفهان بود. این مرکز با ظهور شاعران استادی از قبیل جمال الدین محمد بن عبد-

الرّزّاق (م ۵۸۸ هـ) و پسرش کمال الدّین اسمعیل (م ۶۳۵ هـ) و شاعران استاد دیگری از قبیل رفیع الدّین لُنبانی و شرف الدّین شَفروء چنان قدرتی یافت که اثر آن در تمام قرن هفتم و هشتم هجری بر ادب فارسی برقرار ماند.

از آغاز قرن پنجم
تا آغاز قرن هفتم

در قرن پنجم و ششم و آغاز قرن هفتم تعدّد مراکز شعر و نثر از ماوراء النّهر و ناحیه سند گرفته تا نواحی غربی و جنوبی ایران مایهٔ ایجاد تنوعی محسوس در شعر و نثر فارسی شد. درین دوره همهٔ انواع شعر فارسی یعنی شعرهای مدحی و حماسی و داستانی و عرفانی و غنائی و حکمی (اندرزی) بوسیلهٔ شاعران بسیار استاد و چیره دست در سراسر ایران سروده شد و گنجینهٔ ثروت مند و بی نظیری برای ادب فارسی بوجود آمد. همین وضع هم در نثر فارسی این دوره مشهودست و عیناً بنظر همین تنوع در آن ایّام بازمی خوریم چنانکه آثار فراوان منشور فارسی این عهد در موضوعات مختلفی از قبیل ترسّل و مجموعه های منشآت، فنون ادبی فارسی، تاریخ، تصوّف و عرفان، حکمت، علوم طبیعی و طب و داروشناسی، علوم ریاضی و هیئت و نجوم، علوم شرعیّه مخصوصاً تفسیر قرآن و فقه و کلام، رمان و قصص و حکایات، اندرز و موعظه و کتب اخلاق و ادب و نظایر این موضوعات نوشته

شده است و از آنها مجموعه‌ی بوجود می‌آید که در ادبیات ملل دیگر جهان کمتر نظیر آنرا می‌توان یافت .

شاعران بزرگ و نام آوری که در این عهد یعنی در قرن پنجم و ششم و اوایل قرن هفتم در ایران ظهور کردند متعدد و از نواحی مختلفند و بعضی از آنان در رشته‌های گوناگونی از شعر فارسی سخن گفته‌اند. در آغاز این عهد دربار محمود غزنوی و فرزندانش محمد و مسعود بر اثر ثروت فراوانی که از غزوات هند بدست آورده بودند، مأمّن شاعران متعدد گردید. از میان آنان استاد ابوالقاسم حسن عنصری (م ۴۳۱ هـ) و استاد علی بن جولوغ فرّخی سیستانی (م ۴۲۹ هـ) و ابوالنجم احمد منوچهری دامغانی (م ۴۳۲ هـ) سه شاعر صاحب سبک معروف فارسی هستند که پیروان متعدّدی در دوره‌های بعد داشتند تا آنکه در اواخر قرن پنجم و در قرن ششم بسبکهای تازه‌یی مانند سبک سخن مسعود ابن سعد بن سلمان (م ۵۱۵ هـ) و عبدالملک برهانی و پسرش محمد معروف به معزّی (متوفی در حدود سال ۵۲۰ هجری) و ابوالمجد مجدود ابن آدم سنائی غزنوی صاحب دیوان قصائد و غزلیّات و منظومه‌های حدیقة الحقیقة و طریق التّحقیق و سیر العباد و غیره (متوفی بسال ۵۴۵ هـ) و عبدالواسع جبلی غرجستانی (م ۵۵۵ هـ) و ابوالفرج رونی و علی الخصوص اوحدالدین انوری ابیوردی (م ۵۸۳ هـ) در شعر

فارسی دری بازی خوریم .

در عهد همین شاعرانی که یاد کرده ایم شاعران بزرگ دیگری از این دوره ممتد بوده اند که هر يك بجهتی در تاریخ ادب فارسی اهمیت دارند مانند فخر الدین اسعد گرگانی معاصر طغرل بیک سلجوقی و سراینده منظومه زیبای ویس و رامین بسال ۴۶۶ هجری - زین الدین ابوبکر ازرقی هروی (متوفی در حدود سال ۴۶۵ هـ.) قصیده سرای معروف پیرو عنصری - ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی (م ۴۶۵ هـ.) صاحب منظومه حماسی کرشاسپ نامه - عطاء بن یعقوب (م ۴۷۱ هـ.) گوینده منظومه حماسی برز و نامه - قطران تبریزی (م ۴۶۵ هـ.) از جمله قدیم ترین شاعران آذربایجان - ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی (م ۴۸۱ هـ.) شاعر بزرگ اندرزگوی صاحب قصائد معروف و مثنویهای سعادت نامه و روشنائی نامه و کتابهای مشهوری در کلام اسمعیلی - حکیم ابو الفتح عمر بن ابراهیم خیّام نیشابوری که پیش ازین در شمار ریاضی دانان بنام او باز خورده ایم و رباعیات حکمی و انتقادی او معروف جهانست - امیر الشعرا شهاب الدین عمیق بخارانی (م ۵۴۳ هـ.) - ادیب صابر ترمذی (م ۵۴۶ هجری بقول اغلب تذکره نویسان) - سوزنی سمرقندی (م ۵۶۳ هـ.) و رشید الدین و طواط (م ۵۷۳ هـ.) - از اواسط قرن ششم بعد و خاصه در پایان این قرن در سبک شعر

فارسی تغییرات عظیم رخ داد. علت عمده این امر انتقال شعر بود بنواحی مرکزی و غربی ایران و ایجاد مراکز جدیدی در آذربایجان و اصفهان که گویندگان این نواحی طبعاً از حیث نحوه تفکر و بیان بانواحی شرقی تفاوت داشتند و علاوه بر این در مشرق ایران نیز از دوره شاعری انوری ببعد تغییرات بزرگ در اسالیب لفظی و فکری پدید آمده بود و این امر طبعاً سبک شعر فارسی را در آن نواحی نیز دستخوش تغییر می ساخت چنانکه شاعرانی از قبیل ظهیر فاریابی (م ۵۹۸ هـ) و اثیر اخسیکتی (م ۵۷۷ یا ۵۷۹ هـ) که از نواحی شرقی ایران برخاسته بودند دارای سبکی متمایز از پیشینیان خود هستند. از شاعران دیگر او آخر قرن ششم که در تکمیل سبک جدید تأثیر عمده داشته اند می توان خاقانی و مجیر و نظامی و جمال الدین عبدالرزاق و پسرش کمال الدین اسمعیل را یاد کرد که پیش ازین نام آنان را آورده ایم.

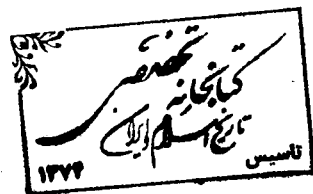
مطلب مهمی که در شعر این دوره قابل توجهست نفوذ قطعی تصوف و عرفانست در شعر فارسی. این نفوذ از اوّل قرن ششم هجری در آثار سنائی کاملاً آشکارست و کسی که در پایان این دوره در سرودن شعر فارسی شهرت بسیار زیاد حاصل کرده فرید الدین محمد عطارست که وفات او را بصورت های مختلف تا حدود ۶۲۷ هجری نوشته اند.

در نثر فارسی نیز این دوره از دوره‌های ممتاز ادبیات ایرانست. اوایل این دوره از حیث سبک و شیوه نویسنده‌گی و حتی مطالب و موضوعات نثر دنباله عهد سامانی است ولی بتدریج در روش نویسندگان تغییری حاصل شد و شیوه‌های مختلف نثر فارسی یعنی شیوه نثر مرسل و شیوه نثر مصنوع و شیوه نثر موزون از یکدیگر جدا شد و درین میان مخصوصاً نثر ترسل بابی جدید گشود و نیز بر تنوع موضوعات نثر افزوده شد. از جمله بزرگترین نویسندگانی که از آغاز تا پایان این دوره ممتد می‌زیسته‌اند می‌توان این بزرگان را نام برد :

ابوالفضل بیهقی (۳۸۵ - ۴۷۰ هجری) نویسنده معروف عهد غزنویان و صاحب تاریخ مقامات محمودی و مسعودی که جزئی از آن باقیست - خواجه نظام الملک طوسی (م ۴۸۵ ه.) نویسنده کتاب مشهور سیاستنامه - عنصر المعالی کیکاوس مؤلف کتاب پرارزش قابوسنامه که در حدود سال ۴۷۵ تألیف شد - ناصر خسرو قبادیانی بلخی (م ۴۸۱ هجری) صاحب چند کتاب مشهور مثل زاد المسافرین و سفرنامه و وجه دین و جامع الحکمتین و غیره - حجة الاسلام غزالی طوسی (م ۵۰۵ ه.) متکلم بزرگ و صاحب کتب معتبر در مسائل اعتقادی و اخلاقی و تصوف، صاحب کتابهای مشهور کیمیای سعادت و نصیحة الملوك - نظامی عروضی سمرقندی که چهار مقالة خود را در



گنبد و مناره مسجد شاه اصفهان ، عصر صفوی



حدود سال ۵۵۱-۵۵۲ تألیف کرد - قاضی حمیدالدین بلخی (م ۵۵۹ هـ) صاحب مقامات حمیدی - ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید صاحب کلیده و دمنه بهرامشاهی . وی تا اواخر قرن ششم هجری زنده بود و او را باید پیشرو مؤلفانی دانست که در کتابهای خود نثر مزین منشیانه را بکار برده اند - حمیدالدین حامد کرمانی نویسنده چند کتاب بشیوه مترسلان که مهمتر از همه آنها عقدالعلی للموقف الاعلی است - نجم الدین ابوبکر محمد راوندی صاحب کتاب راحة - الصدور در تاریخ سلاجقه که آنرا بسال ۵۹۹ هجری تألیف نمود - ابن اسفندیار مترجم نامه تنسر از عربی بفارسی و مؤلف کتاب مشهور تاریخ طبرستان که آنرا در سال ۶۱۳ بپایان برد؛ و عده زیادی نویسنده استاد دیگر .

گروهی از نویسندگان این عهد بتألیف کتابهایی در مسائل علمی بزبان فارسی سرگرم بودند و در انواع علوم مانند ریاضیات و طب و طبیعیات و حکمت و نجوم و کلام و لغت و علوم ادبی و جز آنها کتابهایی بپارسی می نگاشتند . از جمله این بزرگانند : ابوعلی حسین ابن عبدالله بن سینا (م ۴۲۸ هـ) که درست در آغاز قرن پنجم کتابهای مشهور پارسی خود را مانند دانشنامه علائی و رساله نبضیه و رساله جودیّه و امثال آنها در مسائل مختلف فلسفی و علمی می نگاشت ؛ و شاگرد

او ابو عبید جوزجانی که قسمت ریاضی دانشنامه علائی ازوست ؛ و ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی (م ۴۰۵ هـ.) مؤلف کتاب معروف «التفهیم» در حساب و هندسه و نجوم ؛ و ناصر خسرو قبادیانی صاحب کتابهای معروف در کلام اسمعیلیه که پیش ازین نام او را ذکر کردیم ؛ و سید اسمعیل جرجانی (م ۵۳۱ هـ.) صاحب چند کتاب در طب بپارسی بنام ذخیره خوارزمشاهی و الاغراض الطبّیه و یادگار و خفی علائی ؛ و قطّان مروزی صاحب کتاب گیهان شناخت ؛ و امام فخر رازی صاحب کتاب های جوامع العلوم و حقائق الانوار فی حقایق الاسرار ؛ و عدّه معتناهی از مؤلفان دیگر که برای آشنایی با اسامی و آثار آنان باید بکتابهای مربوط و مخصوصاً بکتابی که درباره تاریخ ادبیات فارسی نوشته شده است مراجعه کرد .

منظور از بر شمردن نام بعضی از شاعران و نویسندگان قرن پنجم و ششم و آغاز قرن هفتم درین وجیزه فقط نشان دادن نمونه ای از فعالیت عظیمی بوده است که در آن روزگار برای توسعه زبان و ادب پارسی در سراسر فلات ایران وجود داشت . نتیجه این فعالیت ایجاد آثار فراوان بپارسی دری ؛ و آماده کردن آن برای بیان تمام مفاهیم علمی و ادبی ، و مستغنی ساختن ایرانیان در بسیاری از موارد از مراجعه بکتاب عربی بوده است ؛ و با آنکه بر اثر حمله بنیان کن مغول قسمت عظیمی

از آثار ایرانیان در دوران پیش از آن وحشیان از میان رفته است با این حال آنچه باقی مانده خود مجموعه‌ی عظیم از علوم و ادبیات و آثار منظوم و منشور پارسی است.

نویسندگان و شاعران این دوره طولانی همگی در شمار بزرگترین و فصیح‌ترین گویندگان پارسی و آثار غالب آنان مثل اعلای فصاحت و زبان آوری در سخن فارسی است.

بعداز حمله مغول حمله چنگیز مغول یکی از بزرگترین مصائبی بود که بر ایران و ایرانیان وارد شد. هیچیک از بلایای سماوی و ارضی در تاریخ تمدن بشری تا این حد زیان‌آور و خانه‌برانداز و بنیان‌کن نبود. با حمله وحشیان مغول و تاتار و اعوان و انصار زرد پوست آنان قسمت اعظم از مراکز حیاتی و اقتصادی و علمی و ادبی ایران زیر و زبر شد. آنچه توانست از بی‌سامانی‌هایی که حکومت غلامان و قبایل آسیای مرکزی و حملات وحشیانه زردپوستان ختا و غز و سپاهیان ویرانکار خوارزمشاهان آل اتسز جان بسلامت برد پی سپر اقوام وحشی مغول و تاتار و سایر زرد پوستانی شد که بفرمان چنگیز در آمده و بر ایران تاخته بودند. نتایج سوء این مصیبت عظمی و داهیه دها درین صحایف معدود قابل شرح و توصیف نیست ولی نکته‌ی که مستحق ذکر و حتی شایسته ذکر مکرر است توانایی ذاتی ملت

ایران برای تجدید حیات ملی و فرهنگی است در برابر ضربتی بدان سنگینی و سهمگینی . هنوز چندی ازین واقعه نگذشته بود که باز مراکزی از فرهنگ ایرانی در داخل و خارج ایران ، اینجا و آنجا ، تشکیل شد و باز ماندگان رجال فرهنگی ما در آنها بتجدید فعالیت تاریخی خود در زمینه های گوناگون علوم و ادبیات و هنرها پرداختند ، و نیز دیری نگذشت که خانان و خاندانان مغول بپذیرفتن کیش اسلام بآداب و سنن ایرانی تمایل یافتند . علاوه برین وزرا و رجال ایرانی که مغولان بحکم اجبار از وجود آنان استفاده می کردند در حمایت از دانش و ادب رسم بزرگان سلف را ادامه دادند و نگذاشتند چراغ فروزان فرهنگ ایرانی یکباره در برابر تند باد حادثه فرو میرد ؛ و چون دور ایلخانان سپری شد تشکیل دولتهای کوچک ایرانی در اطراف و اکناف ایران وسیله تازه ای برای تجدید حیات مراکز فرهنگی گردید .

از سال ۷۸۲ یورشهای تیمور بایران آغاز شد و سلسله های کوچکی که در ایران بنگهبانی فرهنگ ایرانی برخاسته بودند بسرعت مقهور آن فاتح زورمند شدند ولی دولت او و فرزندانش مستعجل بود و دیر نیاید و باتجزیه و تفرقه یی که در آن ایجاد شد بترکمانهای قراقویونلو و سپس آق قویونلو فرصت تاخت و تاز در قسمتی از متصرفات تیموری در ایران داد و بخشی محدود از نواحی شرقی برای

زادگان تیمور باقی ماند تا در آغاز قرن دهم هجری ظهور شاه اسمعیل صفوی، نابغه کم نظیر تاریخ ایران، بهمه این احوال خاتمه داد و يك دوران مهم و کاملاً تازه و ملی در تاریخ ایران آغاز کرد که از بسیاری جهات بدوران شاهنشاهی ساسانی شباهت دارد. تیمور و جانشینانش چون در قلمرو فرهنگ ایرانی تربیت یافته بودند از حیث حمایت هنرمندان و شاعران و نویسندگان تا آنجا که میسر بود سیرت پیشینیان را دنبال کردند و روش آنان کم و بیش در عهد صفویان ادامه یافت. اگر مقصود ما بحث در کلیات امور تاریخی ایران تا عهد حاضر بود سخن را بنحوی که در سطور اخیر دیده ایم دنبال می کردیم، ولی مراد ما از پیش کشیدن این بحث آن بود که در گیر و دار حوادثی که از حمله چنگیز در سال ۶۱۶ تا تشکیل دولت صفوی در سال ۹۰۷ یعنی در طول سه قرن در ایران رخ داده، وبا درهم گسیختن رشته فرهنگ و مدنیت ایرانی همراه شده بود، باز نیروی معنوی ایرانیان توانست مقاومت و مبارزه باطنی خود را که در حوادث دشوار داشت از سر گیرد و فرهنگی را که در پرتگاه اضمحلال قرار گرفته بود از نیستی نجات بخشد و کشان کشان تا آستانه دولت صفوی پیش برد و در ظل نیروی شاهنشاهان صفوی حیاتی تازه بدان بخشد.

زبان و شعر و نثر فارسی هم در جمع مسائل دیگر فرهنگی قرار

داشتند که با تحمّل ضرباتی بدان سنگینی از پانیفتادند و بلکه در خارج ایران در حال انتشار بودند.

در قرن هفتم عده‌ی از بازماندگان رجال آغاز این قرن و یا تربیت شدگان بلا فصل آنان توانستند ادب فارسی را تا آنجا که میسر بود در وضع مطلوب خود نگاه دارند. در میان این مردان بزرگ استادانی از قبیل جلال الدین محمد بلخی رومی مشهور به مولوی (م ۶۷۲ هـ.) و ابو عبد الله مشرف بن مصلح شیرازی مشهور به سعدی (م ۶۹۱ هـ.) در صف اول شعرای بزرگ پارسی‌گوی در آمدند. شاعران دیگری هم مانند اثیر اومانی (م ۶۶۵ هـ.) و مجد همگر شیرازی (م ۶۸۶ هـ.) و همام تبریزی (م ۷۱۴ هـ.) و نزاری قهستانی (م ۷۲۰ هـ.) و محمود شبستری (م ۷۲۰ هـ.) و اوحدی مراغی (م ۷۳۸ هـ.) و ابن یمن فریومدی (م ۷۶۹ هـ.) و خواجوی کرمانی (م ۵۷۳ هـ.) و عبید زاکانی قزوینی (م ۷۷۲ هـ.) و سلمان ساوجی (م ۷۷۹ هـ.) در طول قرن هفتم و هشتم هجری هریک بنحوی سرگرم ادامه خدمات خود بزبان و ادب پارسی بودند و خاتم آنان لسان الغیب شیراز، استاد نغزگویان شمس الدین محمد حافظ شیرازی (م ۷۹۱ هـ.) است که با ظهور او فصل جدیدی در شعر پارسی آغاز شد.

در نثر فارسی هم، قرن هفتم، میراث خوارثی است که در پایان

قرن ششم و آغاز قرن هفتم در گنجینه ادب فارسی موجود بود. سعدی شیرازی و عطا ملک جوینی (م ۶۸۱ هـ.) و منهاج سراج جوزجانی و افضل الدین کاشانی و نظایر آنان استادان بزرگ نثر درین قرنند و در عصر آنان یا بعد از آنان تا پایان قرن هشتم عده‌ی از نویسندگان بزرگ دیگر در ایران و یاد در کشورهای مجاور سرگرم کار و مشغول ایجاد آثار خود بودند و کوششهای آنان در قرن نهم تا عصر ظهور رجای استاد بزرگ عهد تیموری (م ۸۹۸ هـ.) با ظهور عده‌ی زیادی نویسنده ادیب و مورخ صاحب قلم ادامه داشت.

در طول این سه قرن از نویسندگان نامی دیگری که ذکر نامشان در اینجا ضرورست این بزرگان را می‌شناسیم: و صاف الحضرة شهاب الدین عبدالله نویسنده بزرگ قرن هفتم و هشتم صاحب کتاب مشهور «تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار» - رشید الدین فضل الله (۶۴۵-۷۱۸ هـ.) صاحب کتاب مشهور جامع التواریخ و چندین اثر دیگر - حمد الله مستوفی قزوینی مؤلف تاریخ گزیده و کتاب نزهة القلوب، نخستین در تاریخ و دومین در جغرافیا - منتجب الدین یزدی نویسنده سمط العلی در تاریخ فراختائیان کرمان که در سال ۷۱۶ هجری نوشته شده است - شرف الدین علی یزدی صاحب ظفر نامه تیموری که بسال ۸۲۸ در شرح فتوحات تیمور نوشته شده است -

شهاب الدین عبدالله بن لطف الله معروف به «حافظ ابرو» (م ۸۳۳ هـ).
 مورّخ معروف نویسنده کتاب معتبر زبدة التّواریخ و مجمع التّواریخ
 سلطانی - کمال الدین حسین خوارزمی (م ۸۳۹ هـ) مؤلف جواهر -
 الاسرار و زواهر الانوار در شرح مثنوی سولوی بامقدمه بی در تاریخ
 و اصول تصوّف - کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی (م ۸۷۷ هـ).
 صاحب کتاب معروف مطلع السعیدین - دولت شاه بن علاء الدّولة
 سمرقندی (م ۸۹۶ یا ۹۰۰ هـ). نویسنده کتاب معروف تذکرة الشّعرا -
 معین الدین محمد اسفزاری مؤلف کتاب روضات الجنّات فی تاریخ
 مدینه هرات که بسال ۸۷۵ هجری نوشته شد - محمد خاوند شاه
 مشهور به میرخواند (م ۹۰۳ هـ). مورّخ نام آور که کتاب معتبر
 روضة الصّفاراد ر هفت مجلد نوشت و مجلد آخرین اثر نواده دختری او
 یعنی غیاث الدین خواندمیر صاحب کتاب بزرگ دیگری در تاریخ
 بنام حبیب السیراست و این غیاث الدین خواندمیر بسال ۹۴۱
 درگذشت - کمال الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری (م ۹۱۰ هـ).
 نویسنده پرکار و فعال آخر دوره تیموری که چندین اثر مشهور مانند
 انوار سهیلی و اخلاق محسنی و فتوّت نامه سلطانی و مخزن الانشاء از
 خود برجای نهاده است .

در شعر فارسی بعد از افول ستاره عمر حافظ شیرازی تا ظهور

نورالدین عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸ هـ). چند شاعر غزلسرا و قصیده‌گوی متوسط در عهد تیموریان داریم مثل قاسم انوار (م ۸۳۷ هـ) و نعمة الله ولی (م ۸۳۴ هـ) و امیرشاهی (م ۸۵۷ هـ) و هلالی و هاتفی و قاسمی و آذری و کاتبی و جز آنان که از همه آنان دیوانها و مثنویهای باقی مانده است و بعد از آن تا دوران مشروطیت در ایران تغییرات عمده فقط در قبول یا رد سبکهای نو و کهن است و تنها مطلبی که درین گیر و دار قابل ذکر است حفظ میراث گذشتگان بنحوی بود که در آغاز دوران جدید تعلیم و تربیت در ایران بتوان بیاری آن آمادگی ورود در شیوه‌های جدید ادبی را برای ادبای دوره معاصر میسر ساخت.

از مطالب مهمی که درباره زبان فارسی
 قابل مطالعه و بحث است رواج آن در
 قسمت بزرگی از آسیا و استعمال آن
 بصورت زبان ادبی و سیاسی در طول مدتی مدید از سواحل دریای سیاه
 تا کناره‌های خلیج بنگال و از آسیای مرکزی تا آسیای صغیر است.
 بدین ترتیب باید گفت که زبان فارسی در طول چند قرن بصورت
 يك زبان بین الملل در قسمت بزرگی از آسیا بکار رفته و در بعضی از
 نواحی حتی از زبان عربی هم پیش افتاده است.

زبان و ادب فارسی
 در سراسر فلات ایران

چنانکه می‌دانیم و پیش ازین گفتیم نخستین محیط ظهور و رواج ادب فارسی قسمتهای شرقی ایران یعنی قلمرو حکومت طاهری و صفاری و سامانی بوده است. در عهد سامانیان زبان فارسی گذشته از خراسان و سیستان و دیگر نواحی مشرق در سراسر ماوراءالنهر و خوارزم هم بصورت زبان ادبی بکار می‌رفت. در پایان همین عهد بود که ابوریحان بیرونی در خوارزم کتاب التفهیم خود را بزبان پارسی نوشت و نیز در تمام این دوره در سراسر ماوراءالنهر بظهور چندین شاعر و نویسنده بزرگ باز می‌خوریم.

تا پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم سرحد غربی تداول و انتشار زبان ادبی «دری» ولایت ری بود. از اوایل قرن پنجم بتدریج زبان مذکور در ولایات مرکزی و نواحی دیگر ایران آغاز انتشار کرد و گویندگانی آهنگ سخنوری بدان نمودند. نخستین ولایاتی را که باید درین جریان بیاد آورد سرزمینهای گرگان و قومس (سمنان و دامغان و شاهرود کنونی و توابع آنها) وری است. هریک ازین نواحی لهجه‌های مخصوص خود را داشت و من در مجلد اول از تاریخ ادبیات در ایران از وضع لهجات محلی نواحی مذکور همراه سایر نواحی ایران در سه چهارم قرن اول اسلامی بتفصیل و با ارائه مدارک سخن گفته‌ام و پژوهنده می‌تواند بدان کتاب مراجعه کند.

نخستین شاعر استادی که از ناحیه قومس در آغاز قرن پنجم ظهور کرد منوچهری دامغانی است که از روزگار خود تا امروز همواره بعنوان یکی از شاعران صاحب سبک مورد ستایش شعرشناسان بوده است. در ولایت ری از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بتدریج تقلید گویندگان از شاعران خراسان و ماوراءالنهر آغاز شد در صورتیکه شاعرانی دیگر مانند «بندار رازی» در همان اوان از لهجه محلی خود برای شاعری استفاده می کردند. از شاعرانی که در ناحیه مذکور نخستین بار پذیرش زبان دری را در آثار خود رسم می کردند منطقی رازی و غضائری رازی هستند که پیش از این درباره آنان سخن گفته ایم.

از اواخر قرن پنجم و در قرن ششم تقلید شاعران در ولایات دیگر از شاعران مشرق افزایش بیشتری یافت و همچنانکه قبلاً نوشتیم حوزه های تازه ای با شاعران و نویسندگان متعدد در ناحیت های از مرکز و شمال غرب ایران تشکیل شد و از آن پس بعلل مختلف بر شمارة این حوزه ها و تعداد پارسی گویان در آنها افزوده شد و زبان پارسی دری که در یک روزگار از شرق بغرب و سپس از غرب بشرق رفته بود بصورت یک زبان ادبی همگانی و نیز زبان محاوره بین الافراد و زبان ارتباطی همه نواحی ایران در آمد و بهمین حال باقی ماند.

زبان و ادب فارسی
 از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری تشکیل
 دهندگان دولت غزنوی که نمی توانستند از جانب
 در شبه قاره هند

مغرب کشور خود را توسعه دهند، می کوشیدند که
 اراضی وسیع و پیرنعمتی را که در مشرق و جنوب شرقی متصرفات آنان
 قرار داشت بچنگ آورند. این سرزمینهای آبادان عبارت بود از
 ولایات اطراف رودخانه سند. در نتیجه مهاجرات متعددی که بوسیله
 امیر ناصرالدین سبکتکین و امیر محمود غزنوی باین ناحیه صورت
 گرفت بسیاری از هندوان قبول اسلام کردند یا تحت قیمومت حکومت
 غزنوی درآمدند و تابع غزنین که خود در آن ایام بصورت یکی از
 قویترین مراکز ادبی زبان فارسی درآمده بود گردیدند. دسته های سپاهیان
 غزنوی که از خراسانیان و اهل مشرق فلات ایران ترتیب می یافت،
 بسرداری رجال بزرگ مشرق در این جنگها شرکت داشتند و در تصرف
 اراضی جدید و نگهداری آن دخیل بودند و همراه خود دین اسلام و
 زبان پارسی را بنواحی مفتوحه جدید می بردند. ازین روی زبان پارسی
 در متصرفات غزنوی هند بصورت یک زبان سیاسی و دینی نفوذ
 یافت و در آنها خانه کرد و باقی ماند و بعدها همراه دین اسلام بدیگر
 نواحی هند پیش رفت. بعد از فوت سلطان محمود در سال ۴۲۱ هجری
 چنانکه می دانیم حکومت غزنوی همچنان در اراضی جدید باقی ماند

و بعضی از سلاطین این سلسله کوشیدند که نواحی جدیدی را بر متصرفات خود بیفزایند و بهمین سبب از اواسط قرن پنجم هجری ببعد در مراکز حکومت سند و پنجاب و ولایت‌های نزدیک باین نواحی زبان فارسی رائج بود و شاعرانی بدین زبان از بلاد آن حدود برمی‌خاسته‌اند. بعضی از خاندانهای خراسانی و شرقی ایران هم، خواه آنها که سمت امارت و حکومت و یا مشاغل اداری دیگر داشته‌اند و خواه آنها که برای غزو همراه سپاهیان محمودی و مسعودی و دیگر سلاطین بهند می‌رفته‌اند، در سرزمینهای جدید رحل اقامت افگندند و اهل آن دیار شدند و از میان اینگونه خاندانهاست که بعدها نویسندگان و شاعرانی ظهور کردند. مثلاً در اواخر قرن پنجم از یکی از این خاندانها که در لاهور اقامت گزیده بود مسعود بن سعد بن سلمان لاهوری^۱ که در دستگاه غزنویان

۱- پدر مسعود یعنی سعد بن سلمان که از مستوفیان دولت غزنوی بود در سال ۴۲۷ همراه مجدود بن مسعود با سمت استیفا به هندوستان رفت و گویا از همین تاریخ ببعد با خاندان خود در لاهور اقامت نمود و مسعود بعد ازین تاریخ در آن شهر بزاد و از آن در اشعار خود چندگاه بصورت محبوب‌ترین شهر و دیار خود نام برد. اما اصل این خاندان از خراسان و ریشه قدیمتر آن از همدان بود و ازینجاست که مسعود سعد خود را اصلاً همدانی دانسته و گفته‌است:

گردل بطمع بستم شعرست بضاعت و راحقی کردم اصل از همدانست
وفات مسعود در سال ۵۱۵ هجری اتفاق افتاد. درباره او رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ چاپ اول ص ۴۸۳ - ۵۰۱.

سمت امارت داشت ، در شمار شاعران بزرگ پارسی گوی درآمد و از استادان مسلم شعر فارسی گشت .

بعد از زوال حکومت غزنویان تمام متصرفاتشان در افغانستان امروزی و در هندوستان بدست سلسله سلاطین شنسبانی غور افتاد و مخصوصاً در عهد سلطنت غیاث الدین بن سام (متوفی بسال ۵۹۹هـ) و برادرش معز الدین محمد سام (م ۶۰۲هـ) قسمتهای بزرگی از نواحی شمالی هندوستان ضمیمه متصرفات آنان شد و بسیاری از هندوان در عهد آنان قبول اسلام کردند تا بجایی که بقول مورخ معروف منهاج سراج «از مشرق هندوستان و از سرحد چین و ماچین» ربهقه اطاعت آنان را برگردن نهاده بودند^۱ . بعد از معز الدین محمد سام متصرفات غوریّه در سند و هند بدست ممالیک آنان افتاد و مخصوصاً قطب الدین ایبک از میان آنان موفقیت بیشتری یافت و بعد از فوت او در سال ۶۰۷ هجری ممالک هند بین چهارتن از ممالیک غوری تقسیم شد ، سند به ناصر الدین قباچه رسید و دهلی به شمس الدین التمش و ممالک لکنهوتی به ملوک خلیج و لاهور به تاج الدین یلدوز .

بعد از اندک مدتی شمس الدین التمش پنجاب و سند را در تصرف آورد و یک حکومت مقتدر در دهلی تشکیل داد و بتکمیل

۱- طبقات ناصری ، بتصحیح آقای عبدالحی حبیبی ج ۱ ص ۴۲۵ .

متصرفات خود در نواحی شمالی هند پرداخت و بعد از آنکه جانشینانش مدتی در دهلی حکومت راندند قدرت در دست شعبه‌ی دیگر از ممالیک مذکور یعنی غیاث الدین بلبن و پسرش افتاد و سپس قدرت به خاندان ممالیک خلجی رسید. از میان سلاطین خلجی دهلی علاء الدین محمد ملقب به «سکندر ثانی» (۶۹۵-۷۱۶ هـ.) ناحیه گجرات و راجپوت و بعضی از نواحی دیگر را بر ممالک خود افزود و از چند حمله مغولان بر هندوستان بسختی جلوگیری کرد.

بعد از شعبه خلجیه شعبه دیگری بنام تغلقیه حکومت اسلامی هند را در دست گرفت و از ۷۲۱ تا نزدیک صد سال براریکه قدرت مستقر بود. ازین خاندان «محمد بن تغلق» که پادشاهی مدبر بود بر متصرفات حکومت دهلی افزود و چون در عهد او دولت اسلامی هند تا شبه جزیره دکن پیش رفته بود ناگزیر پایتخت خود را از دهلی به «دیوگیری» که بعداً به دولت آباد معروف شد، و در نزدیکی اورنگ آباد فعلی قرار دارد منتقل نمود، و در دوره ضعیف همین سلسله تغلقیه بود که تیمور بسال ۸۰۱ هجری به هندوستان حمله برد.

در عهد این سلسله‌های مختلف، که همه را اجمالاً ممالیک غوری یا سلاطین مسلمان هند نام می‌گذاریم، ایران دچار انقلابات بزرگ بود. دولت خوارزمشاهی و دولت غوری در حال مبارزه بودند و سپس

فتنه مغول درگرفت و مهاجرتهای بزرگ ایرانیان مشرق بهندوستان بصورت روزافزونی آغاز شد و مدتهای مدید ادامه یافت. سلاطین مذکور هم که تربیت ایرانی داشته و زبان رسمیشان فارسی بوده و در حقیقت ایرانی شده و در میان ایرانیان و برسم و سنت این ملت تربیت یافته بودند، همه مهاجران و گریختگان ایرانی را که بدانان پناه می بردند بمردی و مردانگی می پذیرفتند و در دستگاہهای خود بمقامات بلند می رسانیدند؛ اگر شاعر و نویسنده بودند با آنان بمحبت و جوانمردی رفتار می کردند و برای آنان محیطهای مساعد زندگی ترتیب می دادند؛ تمام مراسم ایرانی را در ممالک و متصرفات خود معمول و مجری می داشتند و مثلاً غیاث الدین بلبن عادت داشت که «در روز سواری پانصد سیستانی و غوری و سمرقندی و کرد و لر و عرب شمشیرهای برهنه بردوش نهاده بوضع مهیب پیاده بهای و هوی در رکاب او می رفتند و مجلس جشن را نیز بتکلف آراستی و ایّام عید نوروز را بطرز پادشاهان عجم بسر بردی و در ایّام جشن تا آخر روز بمجلس نشستی و پیشکشهای خوانین و امرا از نظر گذاشتی...»^۱

در عهد این سلاطین بهمان میزان که قلمرو و تسلط دولت مسلمان دهلی و دولت آباد در هندوستان توسعه می یافت بهمان نسبت هم زبان

فارسی و فرهنگ ایرانی و اسلامی در آن دیار رواج می گرفت و هرچه بر میزان ثروت این دولتها افزوده می شد توجه شاعران و نویسندگان و علما و مشایخ از ایران بسرزمین پهناور هند افزایش می یافت .

توسعه روزافزون تصوّف ایرانی در هند نیز از جمله مسائلی بود که به نشر زبان و ادب فارسی بوضع خاصی مساعدت می کرد. تمام مشایخ بزرگ تصوّف در قرن هفتم و هشتم که در هندوستان بسر می بردند ایرانی بوده و از ایران بهند رفته و یا از خاندانهای ایرانی که بمصر مهاجرت کرده بودند برخاسته و یا زیر دست مشایخ ایرانی در هند تربیت شده و از همه جهات ناشر افکار ایرانیان بوده اند. بحث درباره سیر تصوّف ایرانی در هندوستان فعلاً از موضوع گفتار ما بیرونست و فقط باختصار باید بدانیم که در قرن هفتم و هشتم که بهترین دوره تصوّف ایرانی در هندست دوسلسله بزرگ در آن دیار وجود داشت که بسیاری از بزرگان این عهد بدان دوسلسله منسوبند: یکی سلسله سهروردیه مولتان و دیگر سلسله چشتیه اجمیر و دهلی. سلسله سهروردیه مولتان را شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی تأسیس کرد. اجداد این بهاء الدین از خوارزم بمولتان رفتند و او که در سال ۵۷۸ ولادت یافته بود مدتها در خراسان و ماوراءالنهر و عراق بسربرد و سرانجام در شهر بغداد بخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی عارف بسیار معروف

ایرانی رسید و در نزد او تربیت یافت و سپس مأمور ارشاد در بلاد هند شد و بمولتان باز گشت و در همین جا بود که عارف و شاعر مشهور ایرانی بنام فخر الدین عراقی همدانی (م ۶۸۸ هـ.) را تربیت کرد و نیز عارف و شاعر معروف دیگری که از خراسان بدانجا رفته بود یعنی امیر حسینی هروی سادات (متوفی بسال ۷۱۸ هـ.) در همینجا نزد بهاء الدین زکریا و پسرش صدر الدین و نواده اش رکن الدین کار کرد و نام آنان را در آثار خود آورد. این خاندان یعنی خاندان مشایخ سهروردیه مولتان دیرگاه سرگرم کار در نشر تصوف و عرفان و همراه آن ترویج زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بوده است.

سلسله مشهور تر دیگری که عده زیادی از مشایخ ایرانی و یا تربیت یافتگان ایرانیان آنرا اداره کرده و در نشر تعلیمات آن شرکت داشته اند، از سلسله چشتیه هند است. مشایخ چشتیه از پیروان خواجه ابو احمد ابدال چشتی (م ۳۵۵ هـ.) و از قرن چهارم هجری ببعد در خراسان و نواحی شرقی ایران سرگرم کار بودند. یکی از پیروان این سلسله بنام معین الدین محمد بن حسن سجزی در اوایل حمله مغول به هندوستان رفت و تا سال ۶۳۳ در آن سامان بتبلیغ مرام خود مشغول بود و دیری نکشید که عده ای از مشایخ صوفیه که غالباً از ایران گریخته بودند برگرد او جمع شدند و حتی پیر و مراد او شیخ عثمان هارونی هم

که درگیر و دار حمله مغول بهندوستان گریخته بود، نزد او به اجمیر رفت و سپس در دهلی رحل اقامت افکند. بعد از معین الدین مذکور پیشوایی سلسله چشتیه هند بیک ایرانی دیگر بنام خواجه قطب الدین مسعود کاکی (م ۶۳۴ هـ) و بعد از او به فرید الدین گنج شکر (م ۶۷۰ هـ) و بعد از او به سلطان الاولیا نظام الدین بداؤنی دهلوی (م ۷۲۵ هـ) که خاندان او از ماوراء النهر به بداؤن هند گریخته و آنجا سکونت گزیده بودند، رسید. در خدمت مشایخ این سلسله که مدتها در دهلی و سپس در دولت آباد بارشاد اشتغال داشتند، عده زیادی مشایخ که غالباً ایرانی و یا از اصل ایرانی بوده اند، و همچنین گروهی از شعرای فارسی الاصل هند مسکن مانند امیر خسرو دهلوی و حسن بن علاء سجزی دهلوی و نویسندگان از قبیل سید محمد مبارک علوی کرمانی و فرزندانش تربیت شدند.

ملاحظه می کنید که متصوفین ایرانی که بهند رفتند از حیث نشر زبان و ادب فارسی چه تأثیرات بزرگ در آن دیار داشتند و اگر بخواهید بر میزان این تأثیر واقف شوید باید کتابهایی از قبیل سیر الاولیاء سید محمد مبارک علوی کرمانی و وقایع شاه معین الدین چشتی و دلیل العارفین قطب الدین بختیار کاکی و اسرار اولیاء و نظایر این کتابها را بدقت بخوانید.

هنگامی که سلطنت تغلقیه هند تشکیل یافته و بوسیله محمد ابن تغلق باوج قدرت خود رسیده بود اراضی پهناور هند که بیشتر آن در دست امرای مسلمان بود آبستن وقایع مهم گردید. این وقایع عبارت بود از تجزیه های پیاپی که درست از اواخر عهد محمد شاه بن تغلق (۷۲۵-۷۵۲ هـ) آغاز شده و بسرعت در دوره اخلاف او راه توسعه گرفته بود چنانکه دولتهای متعدد محلی که بیشتر آنها مسلمان بودند در هند تشکیل یافت و موقعی که تیمور در سال ۸۰۱ بهند تاخت این تقسیم و تجزیه در حال پیشرفت بود و خونریزی تیمور در شمال هندوستان جز مساعدت بیشتر بدین امر نتیجه یی دیگر نداد. این تجزیه ها، خوب یابد، بحال زبان و ادب فارسی زیان آور نبود و بهیچروی از توسعه و رواج آن نمی کاست و وقتی ظهیرالدین بابر، بعد از یأس از پیشرفت کار خود در ماوراءالنهر، بافغانستان و سپس به هندوستان تاخت، زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند جای خود را بتمام و کمال باز کرده بود. بابر از سال ۹۳۲ تا ۹۳۷ سرگرم فتح شمال هند بود و بعد از او در عهد جانشینی همایون (۹۳۷-۹۶۳ هـ) و مخصوصاً در عهد جلال الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) و پادشاهان دیگری از قبیل جهانگیر و شاه جهان و اورنگ زیب (متوفی بسال ۱۱۱۸ هـ) بتدریج تمام هندوستان، جز قسمتی کوچک از جنوبی ترین

ناحیه شبه جزیره دکن ، تحت تصرف خاندان مغول هند (یعنی جانشینان بابر) درآمد .

دوره عظمت خاندان بابری در هند دوره عظمت واقعی زبان و ادب فارسی در آن سرزمین ، و عهد اجتماع عده کثیری از شاعران و نویسندگان پارسی گوی ، اعم از ایرانی یا هندی ، در آن دیار بود و بعد از اورنگ زیب اگرچه عهد سستی و ضعف این سلسله فرارسید و دولتهای کوچک دیگری در هند سر بر آوردند ، و یا آنکه دولت هند دچار حملات ایرانیان و افغانیان و سرانجام انگلیسیان گردید ، ولی زبان و ادب توسعه یافته پارسی در هندوستان بهمان نیروی قدیم و بصورت يك زبان سیاسی و ادبی و ارتباطی رائج در آنجا باقی ماند ولی طبعاً با تسلط دولت بریتانیای کبیر بر آن سامان در قبال رواج زبان و ادب انگلیسی آهنگ فترت و سستی کرد لیکن بانفوذ معنوی که از خود در زبان و ادب اردو و در میان مسلمانان هندوستان گذاشته هنوز آمادگی ترویج و اشاعه مجدد دارد .

رواج زبان و ادبیات فارسی در آسیای مرکزی از
زبان و ادب فارسی
عهد سامانیان و حکومت آنان در ماوراءالنهر آغاز
در آسیای مرکزی
شد . بر اثر تشویقی که این سلسله ایرانی نژاد

ایراندوست از شعرا و نویسندگان پارسی گوی می کرده و ترویجی که

از زبان پارسی در برابر زبان و ادب عربی معمول می داشته‌اند بزودی
 عدهٔ زیادی شاعر و نویسنده در اقصای ماوراءالنهر شروع بسخنوری
 پیارسی کردند . درستست که در عهد سامانیان هنوز ساکنان بلاد و
 قراء ماوراءالنهر از بقایای اقوام ایرانی آن سامان بودند ، ولی چنانکه
 می دانیم بیشتر آنان در قلمرو لهجه های کهن سکائی و سغدی و طخاری
 و خوارزمی می زیسته و پارسی دری مستقیماً زبان و لهجه آنان نبوده است .
 در بعضی از نواحی ماوراءالنهر نیز که نزدیک به حوزه شطّ سیحون
 بود جسته و گریخته اثر قبایل زرد پوست دیده می شد و شاید اگر دولت
 ایرانی پارسی دوستی مانند سامانیان در آن سرزمین حکومت نمی داشتند
 رواج پارسی دری در آن سامان بدین آسانی صورت نمی گرفت . بهر حال
 در عهد سامانیان از سراسر ماوراءالنهر و خوارزم و ولایات حوضه
 علیای جیحون و سیحون چندین شاعر و نویسنده استاد برخاستند
 و در شمار بنیاد گذاران ادب فارسی درآمدند و از میان آنان می توان نام
 کسانی از قبیل ابوالعبّاس ربّنجی و ابواسحق جویباری و شا کر
 بخاری و طاهر بن فضل چغانی و آغاجی و محمد عبده و ترکی کشی
 ایلاقی را ذکر کرد که همگی در قرن چهارم می زیسته اند .

عهد سامانیان در ماوراءالنهر هنوز یک دوره ایرانی کامل محسوب می شد
 زیرا همچنانکه گفته ایم مردم آن ناحیه باز ماندگان قبایل و اقوام قدیم

آریائی ایرانی و مخصوصاً دنباله اقوام مهمی از قبیل خوارزمیان و سغدیان بوده اند، و تأثیرات قبایل زردپوست آسیای مرکزی در آن نواحی تا پایان قرن چهارم چندان نبود که بتواند در برابر سنتهای ایرانی و يك زبان ادبی جدید ایرانیان مقاومت کند اما از اواخر قرن چهارم دوران تسلط قبایل و امرای زردپوست بر ماوراءالنهر آغاز شد و نخستین دسته‌یی که بر این سامان تسلط یافتند سلسله سلاطین آل افراسیاب بودند. آل افراسیاب یا ایلک خانیان یا آل خاقان یا خاقانیان یا خانیه یا قراخانیان سلسله‌یی از سلاطین هستند که در سال ۳۸۹ حکومت سامانی را برانداختند و جای آنان را در ماوراءالنهر گرفتند. اینها اصلاً از نژاد ترك چگلی بوده و مدتها در کاشغر و بلاساغون و ختن و سپس در ماوراءالنهر حکومت کردند و ناحیه وسیعی از آسیای مرکزی را در تصرف داشتند و اگرچه از نژاد غیر ایرانی بودند لیکن بزودی خوی ایرانی گرفته و ناشر زبان و ادب فارسی در آسیای مرکزی شدند. نخستین مطلبی که درباره این سلسله می‌بینیم آنست که برای اطاعت از سنت ایرانیان در اینکه سلطنت يك امر نژادی و ارثی است، بجعل نسب برای خود پرداخته و مدعی شدند که از نسل افراسیاب تورانی هستند که بنا بر روایات ایرانی از اعقاب تور پسر فریدون بوده است و بنا بر این مدعی شدند که از نژاد شاهان قدیم ایرانند و

این برای آن بود که سلطنت بر قسمتی از نواحی ایرانی نشین آن روزگار را برای خود مباح و مجاز سازند. آل افراسیاب در تخلق به اخلاق ایرانیان ازین هم فراتر رفتند و شروع بترویج زبان و ادب فارسی کردند چنانکه هم عده‌ی از میان آنان شعر فارسی گفتند و هم گروهی بزرگ از شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی را در دربارهای خود بعزت و احترام نگه داشته و با آنان حشو و نشر کردند.

از میان شاعران پارسی‌گوی قراخانی یکی «امیر علی بوری تکین» است. پدر او بوری تکین همانست که بنام ابواسحق ابراهیم بن نصر مدّتی در سمرقند و بخارا سلطنت کرد و شرح منازعات پسر علی تکین با دولت مسعود بن محمود غزنوی در تاریخ بی‌هی آمده است. علی بوری.. تکین از شاعران مشهور قرن پنجم است و آثار او در قرن پنجم و ششم شهرت داشته و «رادویانی» مقداری از آنها را در کتاب معروف ترجمان-البلاغه شاهد آورده است.^۱ دیگر جلال الدّین قلج طمغاج خان ابراهیم سلطان سمرقند و دیگر نصره الدّین قلج ارسلان خان عثمان که هر دو شعر می‌سروده و بشعرا و نویسندگان توجه خاص می‌نموده‌اند.^۲ از پادشاهان معروف این سلسله که بشعر و ادب پارسی تمایل

۱- رجوع شود به آن کتاب صفحات ۱۷، ۴۸، ۱۰۰، ۱۰۱.

۲- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ چاپ اول ص ۸-۹.

فراوان اظهار می کرده و شاعران استادی در خدمت خود داشته اند یکی خضر خان بن ابراهیم ممدوح شهاب الدین عمق بخارایی و سید الشعرا رشیدی سمرقندی است. نظامی عروضی در کتاب خود «چهار مقاله» درباره این پادشاه می نویسد که «شاعر دوست عظیم بود، استاد رشیدی و امیر عمق و نجیبی فرغانی و نجار ساغر جی و علی پانیزی و پسر درغوش و پسر اسفراینی و علی سپهری در خدمت او صلت های گران یافتند و تشریف های شگرف ستدند؛ و امیر عمق امیر الشعرا بود و از آن دولت حظی تمام گرفته و تجملی قوی یافته، چون غلامان ترک و کنیزکان خوب و اسبان راهوار و ساختهای زر و جامهای فاخر و ناطق و صامت فراوان، و در مجلس پادشاه عظیم محترم بود.»^۱

این نمونه بی از کیفیت توجه سلاطین آل افراسیاب بشعرو شعراست. علاوه بر کسانی که نظامی سمرقندی در سطور پیشین بر شمرده شاعران و نویسندگان استاد دیگری را می شناسیم که در خدمت آل افراسیاب نام بر آورده و ناشر زبان و ادب پارسی در آسیای مرکزی شده بودند مانند: ظهوری سمرقندی کاتب معروف و نویسنده تحریر جدید سندبادنامه - دقایق مروزی نویسنده و شاعر صاحب کتاب راحة الارواح و انیس المفراح یعنی بختیارنامه - سوزنی - رضی الدین

۱ - چهارمقاله نظامی عروضی چاپ لیدن ص ۴۶.

نیشابوری - شمس طبسی - شهاب الدین احمد بن مؤیدنسفی سمرقندی -
شمس خاله (شمس الدین محمد حدادی بغدادی از بغداد ك خوارزم) -
ضیاء خجندی - سیف اسفرنکی^۱.

شاهان آل افراسیاب بر اثر تجزیه و تفرقه زود ضعیف شده و با طاعت آل سلجوق و سپس با طاعت ختائیان در آمدند ولی همچنان بسلطنت خود ادامه دادند تا در سال ۶۰۷ یا ۶۰۹ بدست سلطان محمد خوارزمشاه از میان رفتند. جانشینان آنان در آسیای مرکزی یعنی گورخانیان یا ختائیان و خوارزمشاهان آل اتسز همچنان بشیوه سلاطین ایران بحمايت از شاعران و نویسندگان پارسی گوی سرگرم و زبان رسمی درباریشان پارسی بوده است و مخصوصاً در دستگاه حکومت خوارزمشاهان بنام عده‌ی از نویسندگان و گویندگان بزرگ باز می‌خوریم که در رأس آنان رشیدالدین و طواط کاتب اتسز خوارزمشاه و دوست و معاشر و مجالس او قرار دارد. سلسله خوارزمشاهی آل اتسز بر اثر فتوحاتی که در آسیای مرکزی داشت طبعاً ناشر زبان فارسی در آن حدود بود و علاوه بر این شاهان این سلسله، اگرچه دوران کوتاهی برای قدرت داشتند، و در این مدت کوتاه نیز غالباً در زد و خورد و

۱- راجع بسلسله خانیه و مداحان آنان رجوع شود به حواشی تاریخ بیهقی از مرحوم سعید نفیسی از صفحه ۱۱۶۰ به بعد.

کشمکش بادولتهای اطراف خود بودند، لیکن بهر تقدیر بشعر و ادب فارسی توجهی داشتند و میان آنان بعضی مانند اتسز بن محمد و علاء الدین تکش بن ایل ارسلان و سلطان شاه بن ایل ارسلان و سلطان محمد بن تکش و علی شاه بن تکش همه بفارسی شعر می سرودند و قطعاتی از اشعار آنان بفارسی برجایست^۱.

بعد از حمله مغول بر اثر آنکه گروه بزرگی از مردم خراسان و ماوراءالنهر بنام «پیشه‌ور» و «حشر» با سارت بقلمرو مغولان در دشتهای آسیای مرکزی انتقال یافتند، زبان فارسی همراه آنان تا نواحی شمالی چین پیش رفت و بخصوص بصورت زبان دینی باقی ماند.

از تمام انقلاباتی که بعد از حمله مغول تا دوره تسلط تسارهای روس بر آسیای مرکزی در آن نواحی رخ داد هیچیک قادر بر برانداختن نفوذ زبان پارسی در آن نواحی نگردید چنانکه در طول دوران تیموری و صفوی و بعد از آن عده زیادی شاعر و نویسنده پارسی گوی در آن نواحی بوجود آمده و آثاری ایجاد کرده اند و حتی در قسمتی از ماوراءالنهر باقی ماندگان ایرانیان آن نواحی با کشور پارسی زبان خود بنام تاجیکستان هنوز ناشر زبان و ادب پارسی در آن سامانند.

۱- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ چاپ اول ص ۳۵-۳۷.

از جمله کشورهای وسیع و مهم که روزگاری
 زبان و ادب پارسی
 دراز قلمرو زبان و ادب پارسی و یکی از
 در آسیای صغیر
 بهترین مراکز آن شده آسیای صغیر یا
 و متصرفات دولت عثمانی
 «روم» است. از اوایل دوره سلاجقه یعنی

از اواسط قرن پنجم هجری چند سلسله از سلاطین در حدود شام و
 آسیای صغیر تشکیل شده مانند دولت «امرای دانشمندی» در سیواس
 و قیساریه و ملطیه که از حدود ۴۹۰ تا ۵۶۰ هجری حکومت داشتند؛
 سلسله سقمانیان اولاد سقمان غلام قطب الدین اسمعیل حکمران سلجوقی
 مرند آذربایجان که از سال ۴۹۳ شهر خلاطرا در ارمنستان از بنی مروان
 گرفت و اعقاب او تا سال ۶۰۴ در آن ناحیه حکومت داشتند. دنبال
 این سلسله ها سلسله سلاطین سلجوقی آسیای صغیر اولاد سلیمان بن
 قتلش بن اسرائیل سلجوقی، و سلاجقه شام اولاد تتش بن الب
 ارسلان تشکیل شد و بوجود سلسله های دیگر در آن نواحی خاتمه داد.
 در همان حال که این سلسله ها در شام و آسیای صغیر فرمانروایی داشتند
 سلسله های دیگری نیز مانند سلسله شدادیان (که تا پایان قرن ششم
 بر قسمتی از ارمنستان و سرحدات روم حکومت می کرد) و سلسله
 شروانشاهان که ناحیه شروان را در آذربایجان شوروی کنونی در اختیار
 داشت، در نواحی نزدیک با آسیای صغیر به حمایت از شعر و ادب پارسی

مشغول بودند .

این دولتها که بر شمرديم مانند بسيارى از دولتهاى جزئى ديگر كه در داخل ايران بوده اند همگى از سلاجقه بزرگ اطاعت مى كردند و مركز دولت پهناور سلجوقى خراسان و همه رجال و گردانندگان اصلى دستگاه حكومتى آنان ايرانى و بالاخص از رجال خراسان بودند و زبان رسمى دربارى اين دولت نير و مند فارسى بود و از ينى و طبعاً تمام دولتهاى تابع آن يا منشعب از آن همين زبان را بعنوان زبان رسمى بكار مى بردند و منشيان و دبيران آنان از پارسى زبانان بوده اند چنانكه اگر بكتابهائى مربوط بسلاطنت سلاجقه روم مراجعه كنيم بنام بسيارى از آنان كه بعضى ايرانى و بعضى از نواحى مجاور ايران بوده اند باز مى خوريم .

در حمله مغول يكي از پناهگاههاى بزرگ ايرانيان سرزمين آسيائى صغير و قلمرو سلجوقيان آن سامان بود . اينان تا چندگاه از دوره ايلخانان با قبول ايلي در حكومت خود باقى ماندند و عمال حكومت ايلخاني ايران فقط در اواخر عهد آنان توانستند تصرفى در امور آسيائى صغير حاصل كنند و بهر حال پيش از سال ۶۷۲ كه كريم آقسرائى آنرا مبداء اغتشاش احوال روم مى داند تسلط مغول اثر شديدى در مردم نكرد و مخصوصاً در عهد سلاطينى مانند علاء الدين

کیقباد و عزالدین کیکاوس و غیاث الدین کیخسرو امن و امان بر آسیای
صغیر سایه افکنده بود و بهمین سبب شهرهای مختلف آن کشور ملجاء
عدۀ کثیری از ایرانیان، که گاه بنه کن بآنجامی گریخته اند، شده بود.
از میان این افراد بعضی جزو رجال بزرگ ادب و تصوف و حکمتند
مانند: بهاء الدین محمد بلخی معروف به بهاء ولد پدر مولوی که با
خاندان خود بآسیای صغیر رفت و سرانجام در قونیه ساکن شد؛ و
شمس الدین محمد تبریزی؛ و برهان الدین محقق ترمذی؛ و شیخ الاسلام
ترمدی؛ و سیف الدین محمد فرغانی؛ و قاضی سراج الدین ارموی؛ و
قاضی عزالدین ارموی؛ و قاضی تاج الدین خونی؛ و قاضی امین الدین
تبریزی؛ و سعد الدین قزوینی؛ و بدر الدین قزوینی؛ و نجم الدین
رازی معروف به دایه؛ و فخر الدین ابراهیم همدانی معروف به عراقی؛
و ملک الشعرا امیر قانع طوسی و بسیاری از اینگونه مردان بزرگ و
خاندانهای آنان.

بسیاری ازین بزرگان در روم هریک صاحب مرتبت و مقامی
در امور دینی و دنیاوی بوده و وضعشان از لحاظ زبان و فرهنگ و
زندگانی مادی بنحوی بود که گفتی در سرزمین اصلی خود زندگی
می کنند و سرگرم ایجاد آثار گرانهای خود هستند.

در قرن هفتم و هشتم بر اثر عوامل مذکور فارسی در سرزمین آسیای

صغیر چنان رواج یافته بود که عارف و عامی با آن آشنایی داشتند و بسیاری از کسان که همانجا زاده و تربیت یافته بودند آثاری بنظم و نثر پارسی ایجاد می کردند و یا باستنساخ آثار شاعران و نویسندگان بزرگ ایرانی مشغول بودند چنانکه از آن عهد مقدار کثیری آثار در کتابخانهای ثروتمند ترکیه امروزی باقیست .

وجود چنین فرهنگ ریشه داری از ایران در آسیای صغیر از حدود قرن پنجم تا اواخر قرن هشتم هجری باعث شد که چون دولت عظیم عثمانی بتدریج در قرن هشتم هجری پا گرفت و حکومتهای محلی را مقهور کرد مانند اسلاف خود بحفظ و ادامه فرهنگ و ادب فارسی بپردازد و آنرا تا پایان حیات سیاسی خود همراه داشته باشد و بهمین سبب است که در عهد تسلط آن سلسله نیرومند بدان همه شاعر و نویسندۀ پارسی گوی ایرانی و غیر ایرانی در امپراطوری عثمانی و در دربار سلطنتی و حتی در خاندان سلاطین آن دولت باز می خوریم و ملاحظه می کنیم که کتابخانهای گوناگون دولت عثمانی از نسخ معتبر پارسی انباشته و در بارها و دستگاہهای قدرت رجال بادبا و شعرای پارسی گوی آراسته است تا بجایی که بحث درباره آن خود بگفتاری خاص حاجت دارد .

